

## تماس با آیت الله خمینی در نجف طی سال های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳

### افشاگری صریح علیه شخص خمینی و دستگاه روحانیت در سال ۱۳۵۹

یادداشت: پس از قیام وسیع مردمی علیه رژیم شاه و سقوط آن، رژیم جدید با مخالفت و مقاومت توده های حق طلب و نیروهای چپ و دموکرات روبرو بود و حدود سه سال طول کشید تا رژیم توانست با حربه دین و فریبکاری و سرکوب مستمر خونین و نیز اوضاع فوق العاده جنگ با عراق خود را تا حدی تثبیت کند. رابطه رژیم با سازمان های سیاسی مخالف و با خلق های تحت ستم و عموم حق طلبان از کارگران و دانشجویان و زنان و دگراندیشان و حتی اصلاح طلبان محتاط روز به روز بدتر می شد و درگیری نهایی نزدیک و نزدیکتر می گشت. سازمان مجاهدین نیرویی مهم بود که رژیم سرکوب آن را در دستور روز گذاشت...

در ۴ تیرماه ۱۳۵۹، آیت الله خمینی در سخنرانی برای جمعی از کارگران، برای اولین بار و به صورت مستقیم از سازمان مجاهدین با عنوان "منافقین" نام برد و جمله معروفش را که "منافقین از کفار بدترند" ابراز کرد. در همین سخنرانی وی به مواردی تاریخی از ملاقات دو نفر از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق در نجف در اوایل دهه ۱۳۵۰ اشاره کرد، یعنی حسین روحانی و تراب حق شناس.

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر در اولین شماره نشریه پیکار پس از این سخنرانی، در سرمقاله خود به افشای صریح ماهیت این سخنان پرداخت که در پی می آید. پس از آن سیل سخنرانی ها و مصاحبه های متعدد سران رژیم در کپی برداری از سخنان آیت الله خمینی آغاز شد. در اولین شماره نشریه "نماز جمعه تهران" عکس حسین روحانی و تراب حق شناس را به عنوان "دو منافق که می خواسته اند امام را فریب دهند" منتشر کردند و خواهان معرفی آنان از سوی مردم به نیروهای انتظامی شدند. از سوی دیگر شیخ محمد منتظری به مصاحبه ای با نشریه سپاه پاسداران علیه سازمان پیکار و تراب حق شناس دست زد.

تراب حق شناس در سه شماره پیکار به این مصاحبه پاسخ داد و به افشاگری علیه شیخ محمد منتظری و رژیم جمهوری اسلامی پرداخت. در پی آن نیز مصاحبه نشریه پیکار با حسین روحانی و تراب حق شناس در ده شماره منتشر شد که در اینجا به ترتیب ملاحظه می کنید. در اینجا شاید نیازی به توضیح نباشد که محتوا، تحلیل و لحن گفتار، همه مربوط به زمان انجام مصاحبه ها است. این امر در عین حال که نشان می دهد برخی تحلیل ها با درک امروز ما متفاوت است، اما جرأت، قاطعیت و صراحتی که در برخورد به شخص خمینی و رژیمش به کار گرفته شده این اقدام سیاسی پیکار را در آن روزها ویژگی پیشتازانه ای می بخشد.

جمع تنظیم و انتشار آرشیو سازمان پیکار، مرداد ۱۳۹۰

سخنان اخیر آیت الله خمینی:

### سرآغاز یورش دیگر به نیروهای انقلابی و مترقی

سرمقاله پیکار، سال دوم، شماره ۶۱، دوشنبه ۹ تیر ۱۳۵۹، صص ۱ و ۲.

سرانجام آیت الله خمینی موضع خود و رژیم جمهوری اسلامی را در قبال نیروهای انقلابی و مترقی و به خصوص مجاهدین خلق با صراحت کامل روشن کرد. قبل از این، ما همواره شاهد موضع گیری های خصمانه آیت الله علیه نیروهای چپ بوده ایم، اما در مورد مجاهدین تا به حال این چنین صریح برخورد نشده بود. این نتیجه اجتناب ناپذیر اوج گیری مبارزه توده ها، حدت مبارزه طبقاتی و عجز رژیم جمهوری اسلامی از حل مشکلات فزاینده جامعه ماست. اعلام صریح این مواضع يك پیروزی بزرگ برای نیروهای انقلابی سازش ناپذیر و کلیه کارگران و زحمتکشان است. همچنان که اعلام این مواضع شکست سختی است برای کلیه سازشکاران و تسلیم طلبان، شکستی برای کسانی که می کوشیدند جهت حفظ منافع خود، مرز بین انقلاب و ضدانقلاب را مخدوش سازند و با اصلاح طلبی، وسط کمر مار را گرفتن، برخوردهای رویزیونیستی و فرار از مبارزه طبقاتی، جنبش خلق را در حد منافع طبقاتی خود مهار کنند.

رشد روز افزون جنبش انقلابی و چپ، رهبران جمهوری اسلامی را که پاسدار منافع زمینداران، سرمایه داران و دیگر اقشار مرفه جامعه و حافظ فرهنگ ارتجاعی (از نوع ولایت فقیه) هستند به وحشت انداخت. ادامه جنگ در کردستان، بالا گرفتن نارضایتی های عمومی و اوج گیری اختلاف و تضادهایی که بین جناح های حاکم (حزب جمهوری اسلامی و جناح بنی صدر) بر سر چگونگی مقابله با جنبش توده ها وجود دارد و بالاخره رشد سریع نیروهای کمونیستی و گسترش پایگاه توده ای نیروهای دموکرات که میتینگ بزرگ مجاهدین خلق در امجدیه، جلوه آخر آن بود، حزب جمهوری اسلامی و پشتیبان کامل آن آیت الله خمینی را به يك جبهه بندی صریحتر در برابر جنبش خلق وا داشت.

آیت الله خمینی در سخنرانی آخر هفته گذشته خود (مندرج در روزنامه های ۵ تیر ۱۳۵۹) يك بار دیگر از جناح بسیار عقب مانده هیئت حاکمه (حزب جمهوری اسلامی) بیشترین تأیید و حمایت را به عمل آورد و مهم ترین بهانه و مستمسک را برای حملات آتی باند چماقداران و اوباشان حزب جمهوری اسلامی به دست آنان داد. آیت الله خمینی در حالی که اختلاف بین دو جناح هیات حاکمه اوج گرفته و "افتضاح بزرگ" حزب جمهوری اسلامی در نوار [حسن] آیت، به مسأله سیاسی روز تبدیل گشته بود، حمایت خویش را از برنامه های حزب اعلام کرد و لبه تیز حمله را متوجه نیروهای انقلابی نمود و بدین ترتیب بر "افتضاح بزرگ" موقتاً سرپوش نهاد (۱) و با بهتر بگوییم، تمامی اهدافی را که امثال آیت دنبال می کنند با صراحت بیشتری آشکارا بیان کرد. البته جز بخشی که به اختلافات درونی با جناح بنی صدر بر می گردد.

[پاورقی ۱: درباره "افتضاح بزرگ" رجوع کنید به اعلامیه سازمان ما مورخه ۳۰ خرداد ۱۳۵۹ و نیز سلسله مقالات "جنگ قدرت در بالا" شماره های ۶۱-۵۹ پیکار.]

آیت الله خمینی، در سخنرانی خود، علیرغم آنچه معمولاً ادعا می شود که "زبان را نباید جز به راستی گرداند" به نیروهای انقلابی نادرست ترین تهمت ها را زد و آنان را به صفاتی توصیف نمود که هر کس اندکی به واقعیات اجتماعی ما آگاه باشد نادرست بودن آنها را درک خواهد کرد:

او نیروهای انقلابی را که از سالها پیش علیه رژیم خونخوار شاه مبارزه کردند، به عنوان "گروه هایی که بعد از انقلاب مثل قارچ رویدند و قبلاً تماشاجی بودند خواند. او آنها را "مانع پیشرفت انقلاب"، "برپا کننده غائله"، "خرمن سوز"، "برباد دهنده کشور"، "دروغو به مردم"، "عامل آمریکا"، "بر هم زننده کارخانه ها و کشاورزی" و "دریافت کننده پول از خارج" نامید!

او کارگران حق طلب کارخانجات را که هنوز زیر شلاق سرمایه داران جان می کنند متهم کرد که "پول می گیرند تا اعتصاب کنند"؛ او افراد فاقد خانه و مسکن را که دست به مصاحبه برخی از خانه های سرمایه داران زده و در آن سکونت کرده اند "غارتگر" و "از ریشه همان رژیم سابق" خواند. آیت الله خمینی تمام اقدامات سرکوبگرانه، تمام اقدامات ضد دموکراتیک و جعل و تحریف های "انتخابات" های سال گذشته را - که کمتر کسی جز حزب جمهوری اسلامی از آن رضایت دارد و آن را محکوم نمی کند - درست و قابل تأیید خواند. او نیروهای انقلابی را که با اقدامات ارتجاعی رژیم مخالفند در کنار افرادی قرار داد که خدمتگزار دربار شاه بوده اند. آیت الله خمینی شهادی عزیز خلق ما را که در سال های سیاه خفقان مبارزه انقلابی کردند و جان در راه آزادی خلق باختند افرادی دزد نامید. او گفت: "اگر یک دزدی را کشتند و از طایفه شما بود، آن وقت شما می شوید انقلابی؟" (!)

کدام توهین به خلق های ستمدیده و مبارز ما و به انقلابیون شهید این مردم از این بزرگتر است؟! همچنین آیت الله خمینی، مجاهدین خلق را "فریبکار" خواند و به قضیه ای مربوط به چندین سال پیش اشاره کرد که چون مشخصاً به دو تن از رفقای ما و سازمان مجاهدین خلق ایران که بسیاری از ما در آن زمان در آن تشکیلات به فعالیت انقلابی مشغول بودیم، مربوط می شود، وظیفه خود می دانیم که به زودی آن را به تفصیل برای کارگران و دیگر توده های زحمتکش ایران و تمامی خلق روشن کنیم و عمق نادرستی برخورد آیت الله را با این قضیه نشان دهیم.

\*\*\*\*\*

## مصاحبه با رفیق تراب حق شناس پیرامون یاهو های شیخ محمد منتظری

حق شناس: "محمد منتظری با فحاشی به من، درماندگی خود و طبقه و ایدئولوژی را نشان میدهد"

مجله "پیام انقلاب" ارگان سپاه پاسداران مورخ ۷ مرداد جاری بر اساس وظیفه ای که در خدمت به دشمنان خلق دارد با برخی از "نودولتان" جمهوری اسلامی، منجمله شیخ محمد منتظری به "مصاحبه" نشست و علیه سازمان مجاهدین خلق ایران و نیروهای انقلابی کمونیست به نشر فحاشی و اتهامات سراپا دروغ پرداخته است. اقدام این آقایان حلقه ای است از سلسله توطئه هایی که بورژواها و خرده بورژواهای عقب مانده و ضد انقلابی برای سرکوب نیروهای انقلابی و کارگران و زحمتکشان میهن ما تدارک می بینند.

وجود مجاهدین خلق و نیروهای انقلابی جنبش کمونیستی برای قدرت حاکم به مثابه خاری در چشم و استخوانی در گلو است و بد جوری حضرات را به سرفه ای خفقان آور کشانده است. آخر، خوردن این نیروها سهل نیست. این لقمه گلوگیر است و از همان فردای قیام، بورژواها و خرده بورژواهای به قدرت رسیده را به نابودی تهدید کرده است. آنها دیوانه وار در کردستان و ترکمن صحرا و خوزستان، در کارخانه ها و دانشگاه ها و خیابان ها، نیروهای انقلابی را مورد یورش قرار داده اند، ولی غالباً نتیجه معکوسی گرفته اند. مسلماً ددمنشی آنها بلای جانیشان خواهد شد، زیرا نیروهای انقلابی، زحمتکشان و توده های آگاه شده خلق را با سرکوب و زور و فریب نمی توان از میدان به در کرد. ما به پیروزی توده های زحمتکش اطمینان کامل داریم، چرا که این حکم تاریخ و مبارزه طبقاتی است.

از روز چهارم تیرماه که آیت الله خمینی طی يك سخنرانی صریح تر از پیش مجاهدین خلق را مورد اتهام قرار داد و وحشت رژیم حاکم را از رشد روز افزون نیروهای انقلابی بیشتر آشکار کرد، حمله به نیروهای انقلابی و نثار سیل تهمت ها و دروغ های وقیحانه به کمونیست ها و انقلابیون خستگی ناپذیر سال های خفقان افزون تر گشت. هر کسی که در سال های قبل به سوراخ خزیده بود، هر حقیر گیج و بلاتکلیفی و هر خرده بورژوازی محافظه کاری که در نتیجه ناآگاهی و توهمات توده ها اکنون به قدرت خزیده است، سر را بلند کرده و برای کوبیدن میخ "انقلابی گری" خود لجنی را به سوی کمونیست ها و مجاهدین خلق پرتاب می کند. اما مگر می شود حقیقت را با دروغ و لجن پوشاند؟

آقای شیخ محمد منتظری، عزیز دردانه جمهوری اسلامی، ولیعهد زاده ولایت فقیه، هفت تیر کش روزهای پس از قیام، که چون عضو شورای مرکزی حزب حاکم و فرزند فقیه عالیقدر بود از هر گونه تعرضی در جمهوری اسلامی و جامعه "عدل علی" مصون ماند و فقط از سوی پدر خویش به داشتن اختلال حواس و روانی بودن موصوف گشت (۲) و امروز بر کرسی نمایندگی مجلس شورای اسلامی - که نامی است شایسته و ارزانیان باد! - تکیه زده است.

[پاورقی ۲: البته آقایان حاضر نیستند، حکم این "قضیه" را که "ولایت" هم دارد، در مورد خودشان اجر کنند و شیخ محمد را سفیه و دیوانه به شمار آورند. آخر ماهیت مبتنی بر تبعیض دانه ویژه معممین و احکام "خلع لباس"، سوء پیشینه تاریخی این نظام اسلامی است و چون داغ ننگی بر پیشانی این رژیم می ماند.]

او مصاحبه ای با مجله سپاه پاسداران ترتیب داده و طی آن هر چرندی که به زبانش آمده، فارغ از ذره ای حیا و به دور از يك جو انصاف و با کینه طبقاتی خود نثار سازمان مجاهدین و رفیق تراب حق شناس (که چندین سال بر اساس موضع طبقاتی و بینش سابق خود عضویت آن سازمان را دارا بوده) نموده است.

شاید برای برخی عجیب بنماید که چطور کسانی که این چنین "جلوه بر محراب و منبر می کنند" و پیوسته از اخلاق و صدق و راست گویی حرف می زنند و در مذمت دروغ گویی و تهمت داد سخن می دهند وقتی پای عمل پیش می آید درست خلاف آن رفتار می کنند. اما به نظر ما عجیب نیست، زیرا اخلاق، محتوای طبقاتی دارد. سرمایه داران و خرده بورژواها پس از کسب قدرت، چاره ای جز این ندارند که به يك باره تمام اصول و مفاهیم اخلاقی را که تا کنون از آن دم می زدند، در راه حفظ منافع طبقاتی شان زیر پا بگذارند و دست خود را بیش از پیش رو کنند.

به دنبال نطق ضد کمونیستی و صریحا "ضد مجاهدینی" آیت الله خمینی در چهارم تیرماه گذشته که جزئی از برنامه وسیع هیئت حاکمه برای سرکوب کمونیست ها و دیگر نیروهای انقلابی بود، بسیاری فرصت را غنیمت شمرده، کوشیدند با حمله و اتهام و دروغ هرچه بزرگتر گوی سبقت را در خدمت به دشمنان انقلاب و امپریالیسم آمریکا از یکدیگر ببرایند. علاوه بر روزنامه جمهوری اسلامی که چنین موضع گیری ها "اقتضای طبیعتش" می باشد، آقای [سید محمود] داعی سرپرست فعلی روزنامه اطلاعات، [علی اکبر] هاشمی رفسنجانی، آیت الله [عبدالرحیم] ربانی و آیت الله [حسینعلی] منتظری و [علی] مشکینی و بالاخره شیخ محمد منتظری، هر يك به فراخور موقعیت خویش در این کارزار ارتجاعی شرکت جستند و اتهامات، دروغ ها و تحریفات آنان بارها و بارها از رادیو و تلویزیون پخش و در مطبوعات درج گردید.

در پاسخ به سخنان آیت الله خمینی و تحریفات آشکاری که علیه نیروهای انقلابی، مجاهدین خلق و به ویژه دو نفر از رفقای ما (حسین روحانی و تراب حق شناس) که در سال ۱۳۵۰ به عنوان نمایندگان سازمان مجاهدین خلق ایران در نجف با آیت الله تماس گرفته بودند، وجود داشت، ما پاسخ مفصلی تهیه کردیم که مقدمه آن در پیکار ۶۱ چاپ شد و ادامه آن به خاطر برخی گرفتاری ها و اشکالات فنی به تأخیر افتاد.

اخیرا شیخ محمد منتظری هم - همان طور که در ابتدای این سخن گفتیم - در مصاحبه ای با مجله سپاه پاسداران مورخه ۷ مرداد به یاوه گویی های وقیحانه ای پرداخته و مشخصا رفیق تراب حق شناس را مورد حمله های ناجوانمردانه خود قرار داده است. در این باره با رفیق به مصاحبه نشستیم تا حقیقت قضا یا را برای خلق بازگوید. اینک آن مصاحبه:

سؤال: رفیق همان طور که اطلاع دارید، در چارچوب حمله ارتجاع به نیروهای انقلابی و کمونیستی، مجله سپاه پاسداران، مصاحبه ای با شیخ محمد منتظری ترتیب داده و او در صحبت های خود اتهامات زیادی به شما و مجاهدین زده است. لطفا روابط خود با سازمان مجاهدین خلق را در سال های گذشته و روابطی که در نجف با آیت الله خمینی و برخی از طلاب مبارز آن سال ها داشته اید برای خوانندگان ما توضیح دهید:

جواب: چون هدف از این حملات و پایگاه طبقاتی حمله کنندگان و ماهیتشان و وحشتی که از رشد نیروهای کمونیستی و انقلابی دارند بارها از طرف سازمان و در هفته نامه "پیکار" بحث شده، بهتر است بدون مقدمه به پاسخ سؤالات شما بپردازم:

از بیست سال عمر مبارزاتی من، چیزی بیشتر از ده سال در سازمان مجاهدین خلق ایران گذشته است (از اواسط سال های ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۴). من بر اساس موضع طبقاتی و ایدئولوژیکی خودم در آن سال ها در آن سازمان فعالیت داشتم و بعدها بر اساس تجارب فکری و عملی بی که در کوران مبارزه رویاروی علیه امپریالیسم و رژیم شاه خائن انداخته بودم، همراه با تعداد قابل توجهی از رفقا، مارکسیسم لنینیسم را پذیرا شدم. در یک دوره، ما مبارزه انقلابی خود علیه امپریالیسم و دیکتاتوری سلطنتی را در قالب ایدئولوژی مجاهدین که برداشت های مترقیانه ای را از فرهنگ اسلامی ارائه می داد، منعکس و قابل تبیین می دیدیم و هنگامی که به اشکالات آن بینش و ضعف هایش پی بردیم، چون سمتگیری قطعی به سوی پرولتاریا داشتیم و هدفمان مبارزه پیروز علیه امپریالیسم و رهایی زحمتکشان به ویژه طبقه کارگر بود، تردیدی در کنار گذاشتن بینش گذشته و قبول مارکسیسم لنینیسم نکردیم. من به چنین تحولی در سیر مبارزاتی بخش مهمی از اعضای سازمان (منجمله خودم) افتخار می کنم بی آنکه زیر و بم ها و برخی اشتباهات را که در جریان آن تحول در این بخش به وقوع پیوست بخوام نادیده بگیرم. تحلیل و نقد آن جریانات بارها از جانب سازمان ما (پیکار) - هر چند مختصر - اعلام و منتشر شده است.

من گوشه هایی از روابط سازمان مجاهدین خلق ایران با آیت الله خمینی و روحانیون دیگر را که در آن سال ها، بر اساس تضادی که خرده بورژوازی با امپریالیسم و رژیم شاه داشت، با آن رژیم مبارزه می کردند، در پاسخی که به سخنان آیت الله خمینی (مورخه ۴ تیر ماه) نوشته ام، آورده ام. قسمت اول از آن نوشته در پیکار ۶۱ منتشر شد و دنباله آن نیز که مشخصا به ملاقات ها و تماس های من و رفیق حسین روحانی به عنوان نمایندگان سازمان مجاهدین خلق ایران در آن سال ها با آیت الله خمینی پرداخته است، منتشر خواهد شد و در این جا لزومی به تکرار آنها نمی بینم. البته مطالبی هم در رابطه با خود سازمان مجاهدین خلق وجود دارد که پاسخ به آنها در صلاحیت خودشان است.

در پاسخ به سؤال شما تا آنجا که فرصت باشد، آماده هستم که به خز عیالات و دروغ های ناجوانمردانه و وقیحانه آقای محمد منتظری، نماینده مجلس شورای اسلامی اشاره کنم و اضافه می نمایم که با توجه به سوابق آشنایی او با مجاهدین و به ویژه با من در آن سال ها، گمان نمی کردم که او با چنین سرعتی استحال شده باشد. الحق که متحدین بورژوازی و تجار بازار و دشمنان طبقه کارگر، برای نیل به مقصود به هیچ اصلی جز حفظ قدرت خود پایبند نیستند و "هدف برای شان وسیله را توجیه می کند".

سؤال: آشنایی شما با محمد منتظری، به چه زمانی بر می گردد؟ در گذشته او و نظائرش چه می کردند و چه نظری نسبت به سازمان مجاهدین خلق، که شما عضو آن بودید، داشتند و روابطشان با شما چگونه بود؟ آیا موضع خصمانه کنونی را در گذشته نیز داشتند؟ موضع شما در قبال آنان چه بود؟

جواب: من آقای منتظری را برای اولین بار در سال ۱۳۵۱ در نجف، در منزل آقای [محمود] دعایی (سرپرست فعلی روزنامه اطلاعات) - که در آن زمان سمپات سازمان بود - دیدم و تماس و همکاری نزدیک بین ما که نماینده سازمان مجاهدین بودیم و او که از جمله چند طلبه به اصطلاح روشن و مبارز آن سال ها بود تا سال ۱۳۵۴ ادامه داشت. شباهت و قرابت های طبقاتی و ایدئولوژیک بین ما و آنها همکاری فیما بین را تسهیل می کرد. طرفین دو لایه از خرده بورژوازی تحت ستم ایران را نمایندگی می کردیم با این تفاوت که ما به سمت زحمتکش ترین اقشار خرده بورژوازی و طبقه کارگر جهت گیری داشتیم و لاجرم رادیکال تر و

انقلابی تر بودیم و به علاوه مبارزه مان در حد قابل توجهی سازمان یافته بود و ایدئولوژی مان از ایده آلیسم رقیق تری برخوردار بود در صورتی که آنها به شدت دچار گيجی و سر در گمی و بی تشکیلاتی بودند و علت روی آوردن و تأیید و همکاری شان با ما آن بود که ضعف و پاسیفیسم [درست آن پاسیویته یا انفعال است] و درماندگی خود را در حضور فعال و متشکل ما در پهنه مبارزه انقلابی با رژیم شاه، جبران شده می دیدند! به عبارت دیگر آن شور مبارزاتی و قاطعیت انقلابی را که آرزو داشتند در وجود ما مجسم می دیدند، بدون آن که خود ظرفیت چنین قاطعیت و شوری را داشته باشند. آنها فرصت طلبانه، علیرغم اختلافاتی که در برداشت ما و آنها از اسلام وجود داشت، نیازمند بودند چنین وانمود کنند که "اسلامی ها" هم می توانند مبارزه انقلابی کنند و تشکل داشته باشند و میدان در انحصار کمونیست ها (در آن زمان فداییان خلق) نیست. در واقع یکی از علل جانبداری آنها از ما موضع ضد کمونیستی شان بود! از سوی دیگر حیطه وسیع مبارزه ضد امپریالیستی و ضد رژیم شاه در آن سال ها و ترکیب طبقاتی نیروهای انقلابی حاضر در صحنه طوری بود که تمام اقشار خرده بورژوازی، از جمله خرده بورژوازی مرفه سنتی در جبهه واحدی علیه دشمن مبارزه می کردند.

حالا که آقای منتظری و دیگر خرده بورژواهای واپسگرا و بورژواهای بازاری (نیز) به قدرت رسیده اند، برای حفظ قدرت خود و در راه مبارزه با نیروهایی که انقلاب را نیمه تمام می دانند و در راه پیروزی طبقه کارگر، همچنان به مبارزه ادامه می دهند، آن همکاری ها و وحدت ضد امپریالیستی گذشته را فراموش کرده، در دفاع از مواضع راست و ارتجاعی خود به لجن مال کردن مجاهدین و کمونیست ها دست می زنند. محمد منتظری در مصاحبه اش می گوید که از همان اول، کتاب های مجاهدین را کتاب های اسلامی نمی دانسته بلکه آنها را "کتابهای مارکسیستی با لعاب اسلامی" تلقی می کرده است. باید از ایشان پرسید، پس چرا شما چند نفر - که تعدادتان به شمار انگشتان يك دست نمی رسید و همه "اصحاب آیت الله خمینی" را تشکیل می دادید، آنقدر به صرف تماس با ما پیش این و آن افتخار می کردید؟ چرا شما حتی دو سال پس از انتشار کتاب "شناخت" همچنان در بسیاری از امور از ما نظر خواهی و مشورت می کردید؟ چرا با آن که آیت الله خمینی ما را تأیید نکرده بود، فعال ترین فرد از شما یعنی آقای دعایی، سمپاتیان فعال تشکیلات ما بود و مأموریت ها و فعالیت هایش را حتی از آیت الله خمینی به مدت چند سال مخفی می داشت؟ مگر شما نبودید که در سال ۱۳۵۳ زمانی که برای اولین بار طی آن سال ها توانسته بودید چند صفحه پلی کپی اخبار مبارزاتی داخل ایران را تهیه و پخش کنید، مشخصاً ما (در آن زمان مجاهدین خلق) را مورد پشتیبانی قرار دادید؟

چرا در کلیه فعالیت هایتان - که امروز برایتان "ناندانی" شده و آنها را باد کرده و تحویل مردم نا آگاه می دهید - از ما کمک می گرفتید؟ از تهیه مطالب تبلیغی گرفته تا تایپ زدن و تامین روزنامه ها و اخبار ایران و منطقه، تا مشورت درباره گرفتن يك ایستگاه رادیویی خاص برای روحانیت مبارز؟

اگر یادتان نیست، از آقای دعایی که احتمالاً حافظه شان از شما قوی تر است بپرسید که حتی مارش آن ایستگاه رادیویی را، که چند ماه در اواخر سال ۱۳۵۳ ادامه داشت، من انتخاب کردم و آقای دعایی تا آخر ۱۳۵۳ نشریه خبری مجاهدین را تمام و کمال از آن رادیو می خواند و نوشته های مرا (که از سال ۱۳۴۹ مرتب برایش می نوشتم و البته همگی ملهم از آموزش های سازمانی و مروهون آن ها بود) بارها و بارها طی قریب ۴ سال، چه در رادیو بغداد و چه در ایستگاه رادیویی خاص "روحانیت مبارز" تکرار می کرد. این را اضافه کنم که آنچه گفتم جزئی است ناچیز از همکاری های متقابلی که بین ما و عده ای از "روحانیون مبارز" در آن سال ها ادامه داشت. این فعالیت مشترکی بود علیه دشمن مشترك و ما این را وظیفه خود می دانستیم.

آقای منتظری که نه به تدریج، بلکه سریعاً، در صف مقابل زحمتکشان و نیروهای کمونیستی و انقلابی قرار گرفته است، آنقدر در فرصت طلبی غرق است که درماندگی، گيجی، سردرگمی و استیصال خود و همفکران خویش در آن روزها را "فراموش" می کند و از یادش می رود که با چه احساس نیاز و احترام و حتی کرنش خرده بورژوازی به ما نگاه می کرده اند.

آقای منتظری حتماً به یاد دارد که در سال ۱۳۵۱، وقتی به نجف آمد، مشاهده کرد که در حول و حوش آیت الله خمینی حتی يك هسته چند نفری از طلاب مبارز وجود ندارد! او بسیار کوشید بلکه چند نفر طلبه مبارز موجود را به نحوی سازماندهی کند، ولی نتوانست! همان سه چهار نفر آنقدر گرفتار خودخواهی های بچگانه بودند و آنقدر بر سر آنکه چه کسی مثلاً اعلامیه مجاهدین یا دیگر نیروهای مبارز ایرانی زودتر از دیگری به دستش برسد و خود را دارای روابط با آنها معرفی بکند، با هم اختلاف داشتند که اصلاً ایشان به يك جوی نمی رفت. شاید ایشان فراموش نکرده باشند که از من خواستند برای صحبت کردن و رفع اختلاف بین خودش و آقای دعایی و آقای سید صادق زیارتمی (معروف به حمید روحانی) که حالا از اعضای دفتر امام است، به نجف بروم و در منزل آقای به نام معین شیرازی با حضور هر سه نفرشان شدیداً از آنها انتقاد کردم و گفتم، "شما باید خجالت بکشید که چنین اختلافاتی کودکانه در این شرایط حساس مبارزه دارید." آقایان ظاهراً تحت تاثیر قرار گرفتند. ولی عملاً هر کدام به راه خود به تنهایی ادامه دادند. راستی که آب سر بالا رفته است که آواز ابو عطا فضای میهن ما را پر کرده است!

آقای منتظری اگر راست می گوید که ما را در آن روزها به اصطلاح منحرف می دانسته است چرا دو نفر از دوستانش را در عراق برای آموزش نظامی در اختیار ما گذارد و ما چندین ماه آنها را در کنار افراد خودمان در پایگاه ویژه ای که از فلسطینی ها گرفته بودیم، آموزش دادیم؟ چرا فراموش می کند که ۵-۶ نفر دیگر از دوستانش را در سال ۱۳۵۴ در سوریه برای آموزش نظامی در اختیار ما گذارد و ما یکی از رفقایمان را به عنوان مسئول آموزشی و حل و فصل کارهایشان در يك پایگاه فلسطینی تعیین کردیم؟

آقای منتظری امروز به مجاهدین و کتاب ها و نظرات آنها بد می گوید ولی فراموش می کند که خودش در پاییز سال ۱۳۵۴، تعداد قابل توجهی از کتاب های اولیه سازمان، یعنی دفاعیات شهدا، سعید محسن و علی میهن دوست و شناخت و اقتصاد به زبان ساده و ... را برای ارسال به داخل از ما خواست. و بالاخره اگر او راستگو است، چرا تا همان سال ۱۳۵۴، حتی برخی امکانات نظیر تهیه پاسپورت جعلی را به طور متقابل در اختیار هم قرار می دادیم؟

بعدها، مسأله تغییر ایدئولوژی و اعلام مواضع مارکسیستی بخشی از سازمان مطرح شد که ما به کلیه جنبه های مثبت و منفی آن در تحلیل های خودمان به تفصیل پرداخته ایم. اما از آقای منتظری می پرسیم، چرا حتی پس از اعلام مواضع در اوایل سال ۱۳۵۵، همچنان نشریه های خبری ما برای حضرات در نجف جالب توجه بود ( این را آقای املائی که از خودتان بود در دمشق به من گفت و خواستار ادامه ارسال آنها شد و آن را تنها منبع خبری از داخل میدانست.)

ادامه در شماره بعد...

۲

پیکار، سال دوم، شماره ۶۸، دوشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۵۹، صص ۹ و ۱۵.

سؤال: آقای منتظری گفته است: "تراب حق شناس که تا پریروز این طرف و آن طرف می دويد، بعد کم کم سر از مشروب الکلی درآورد. او در اروپا به گشت و گذار رفت و تمام بچه هایی را هم که در این ارتباط بودند به این وادی غلتانید." شما چه می گوید؟

جواب: من از او و امثالش که در صف مقابل نیروهای انقلابی، کارگران و زحمتکشان قرار گرفته اند توقعی جز این گونه ردالت ها را ندارم، اما حقیقت قضیه "این طرف و آن طرف دويدن" من چگونه بوده است؟ همانطور که قبلاً اشاره کردم من به عنوان يك وظیفه انقلابی و تشکیلاتی جهت تدارك آموزش نظامی مجاهدین و تماس با انقلابیون فلسطینی جزء يك هیات سه نفری (با شهید رسول مشکین فام و رفیق دیگر [فتح الله ارژنگ خامنه ای]) در اوایل فرودین ۱۳۴۹ از طریق خلیج فارس و به طور قاچاق به خارج کشور رفتم. تلاش ها و تماس ما و همزمان منجر به استقرار هیئت های اعزامی مجاهدین در پایگاه های فلسطینی در اردن و سپس در سوریه و لبنان شد. کسب تجارب نظامی و انقلابی و آموزش مجاهدین يك جنبه از فعالیت ما طی سال های گذشته بود. جنبه های دیگر از شهریور ۱۳۵۰ به بعد، پس از آنکه ده ها تن از اعضای سازمان به زندان افتادند، شروع شد. ما همگی قرار بود به ایران برگردیم ولی آن ضربه که در آستانه جشن های شوم ۲۵۰۰ ساله به وقوع پیوست موجب شد که مرکزیت سازمان به من، رفیق حسین روحانی و مجاهد شهید محمود شامخی و یکی دو نفر دیگر دستور دهد که برای افشای رژیم شاه و فعالیت های سیاسی و تبلیغی و حفظ هسته ای از سازمان در خارج کشور، موقتاً در خارج بمانیم. ما (با همان استنباطاتی که گفتم در درون یک سازمان خلقی غیر پرولتری داشتیم) دقیقاً در رابطه با نیازهای سازمان در داخل کشور و مبارزات خلق علیه رژیم شاه و اربابان امپریالیست او، می کوشیدیم تا از کلیه وسائل و امکانات موجود استفاده کنیم. در همین رابطه بود که با عناصر و نیروهای مترقی ایرانی، چه مذهبی و چه غیر مذهبی و بر اساس تحلیل و شناختی که از آنها داشتیم همکاری می کردیم و با آنها در تهیه برنامه های افشاگرانه و آموزش انقلابی از طریق رادیو (بخش فارسی رادیو بغداد، رادیو صدای انقلابیون ایران، رادیو سروش و رادیو میهن پرستان و صدای روحانیت مبارز) مشارکت فعالانه داشتیم. اعلامیه ها، کتاب ها و نشریات سازمان را چاپ و پخش می کردیم و مقادیری را هم با چاپ معمولی یا چاپ ریز شده جا سازی کرده به داخل می فرستادیم. ما در سازماندهی بخش وسیعی از دانشجویان ایرانی مترقی خارج کشور نیز فعال بودیم و از طریق آنها هزاران نسخه از اعلامیه ها و نشریات ما و دیگر نیروهای انقلابی در سطح جهان چاپ و پخش می شد و فعالیت های اعتراضی و افشاگرانه متعدد برپا می گشت.

تماس با انقلابیون فلسطینی و عمانی و بسیاری دیگر از سازمان های رهایی بخش یکی دیگر از وظایف سازمانی ما بود. ما در حد امکان به آنان کمک می دادیم و از امکانات آنها برای تحرک، تدارکات، آموزش نظامی و امکانات تبلیغی استفاده می کردیم که منجمله از بخش فارسی رادیو جبهه خلق برای آزادی عمان باید نام برد که قریب ۵ سال (از اردیبهشت ۱۳۵۳ تا بهمن ۱۳۵۷)

ادامه داشت. رفقای ما در جنگ اردن (سپتامبر سیاه سال ۱۹۷۰)، جنگ لبنان (در جنوب و در کوه)، جنگ در ظفار (عمان) و در خدمتاتی نظیر هلال احمر فلسطینی و عمانی دوشادوش انقلابیون منطقه جنگیده اند و خاطراتی فراموش نشدنی از فداکاری و رفاقت انقلابی را در خاطر انقلابیون فلسطینی، لبنانی و عمانی بر جای گذاشته اند. رفیق شهید ما رفعت افراز هم اکنون در مرز ظفار و یمن دمکراتیک در کنار شهدای خلق عمان مدفون است.

خرید و ارسال سلاح و مواد لازمه دیگر، تأمین و انتقال کتاب ها و تجارب انقلابی به داخل کشور و نمایندگی سازمان در تماس های بین المللی و بالاخره تحویل گرفتن رفقای که بدلیلی باید از ایران خارج می شدند و عناصر انقلابی ای که به خارج کشور فرار می کردند و خواستار تماس با سازمان بودند و نیز فعالیت های دیگر از جمله وظایف ما بود.

طبیعی است این فعالیت ها گرفتاری ها و مسائل مختلفی داشت که باید حل می شد. ساواک ما را حتی در خارج کشور تعقیب می کرد. رژیم های ضد انقلابی که سراسر منطقه را تحت کنترل داشتند و با رژیم شاه دارای روابط حسنه بودند برای ما دردسرهای فراوان به بار می آوردند. رفقای ما بارها در لبنان، سوریه، عراق، ترکیه یا دستگیر شدند یا از جنگ پلیس فرار نمودند. ما چندین نفر از رفقای خود را در همین راه ارتباط داخل با خارج از دست دادیم که در مرز به شهادت رسیدند. رفقا مرتضی خاموشی، حوریه بازرگان، حبیب [جواد] چاچی که در مرز ایران و ترکیه به شهادت رسیده اند از آن جمله اند. یادشان گرامی باد!

تلاش های ما در خارج کشور علیرغم این که تا سال ۵۴-۱۳۵۳ در درون یک سازمان غیر پرولتری انقلابی صورت می گرفت و پس از آن نیز با نگرش در چارچوب مشی چریکی انجام می پذیرفت در خدمت انقلاب و در خدمت خلقمان بوده و در مقایسه با سطح مبارزه و فعالیتی که در منطقه خاورمیانه جریان داشت از کیفیت خوبی برخوردار بود.

"نولدانی" از نوع آقای شیخ محمد منتظری، امروز، درماندگی خودشان و بسیاری از سران فعلی رژیم جمهوری اسلامی را "فراموش" می کنند و برای توجیه وضع کنونی شان یا برای خود تاریخ دروغین می سازند که اگر بخواهم نمونه هایش را مثال بزنم به درازا خواهد کشید، و یا به لجن پراکنی علیه نیروهای نظیر ما می پردازند تا با زشت نشان دادن چهره ما ماسک از چهره کریه خودشان فرو نیفتد.

آقای منتظری تلاش های چندین ساله بخش خارج از کشور مجاهدین و سپس بخش منشعب از آن را که بنا به وظیفه تشکیلاتی و انقلابیمان در کشورهای منطقه، در مرزها و پایگاه ها و مطبوعات و رادیو و تماس های سیاسی و دیگر زمینه های مبارزاتی به فعالیت انقلابی مشغول بودیم و به نوبه خودمان در پیشبرد امر انقلاب توده های ستمدیده خلقمان و انقلاب منطقه انجام وظیفه می کردیم و مشقت های زندگی مخفی و تعقیب و زندان و شکنجه و شرکت در جنگ و شهادت را تحمل می کردیم "این در و آن در رفتن و گشت و گذار در اروپا" می نامد، زهی پیشرمی!

او در ادامه دروغ هایش، مرا که در آن زمان بنا به اعتقادات سنتی و برداشتی که از اسلام داشتم، خود را موظف به اجتناب از "حرام" می دانستم و بعدها نیز پس از قبول مارکسیسم لنینیسم به احترام سنت رایج بین انقلابیون میهنمان از هرگونه مشروب الکلی اجتناب می کردم، گرفتار (!) "مشروبات الکلی" می نامد و تازه وقیحانه ادعا می نماید که کسان دیگری را هم به این راه "غلتانده ام"! خطاب به ایشان باید گفت: آقای فقیه زاده! مطمئناً این دروغ بزرگ، ناشی از اختلال حواس نیست. شما با آگاهی کامل "صداقت" و "راستی" خود را به این ترتیب نشان می دهید! واقعا که خیلی سریع به نفع ضد انقلاب استحاله پیدا کرده اید!

سؤال: محمد منتظری در جای دیگر گفته است که شما (در سال ۱۳۵۴) دلیل پذیرش مارکسیسم لنینیسم از طرف خودتان را برای او چنین توضیح داده اید که محدودیت های جنسی موجب این کار بوده و با مارکسیست شدن، دیگر آن محدودیت ها وجود ندارد (!)

جواب: این نه فقط مالخولیای یک ذهن مریض بلکه نشانه کینه طبقاتی ای است که هر کس در صف دشمنان طبقه کارگر قرار بگیرد نسبت به کمونیست ها از خود بروز می دهد. این را بگویم که برای منتظری و امثال او مارکسیست شدن ما بسیار درد آور بود. شکستی بود که خوابش را هم نمی دیدند. آنها همواره ادعا می کردند که کمونیست ها از اسلام چیزی نمی دانند و اگر می دانستند به اسلام می گرویدند و حدیث "لو علموا معالم آثارنا لاتبعونا" بخاطرشان می آمد. اما وقتی دیدند ما که بسیار بیش از ایشان و حتی بزرگترهاشان – اینرا دقیقاً و بدون مبالغه می گویم – قرآن را مطالعه کرده بودیم و آن را آنقدر زنده و مترقی نشان می دادیم و البته به غلط نتیجه می گرفتیم که اسلام "به احتیاجات واقعی هر عصری پاسخ میدهد" (!)، ما که نهج البلاغه را آنقدر می دانستیم و در تفسیر و تعبیر آن (به عقیده خودمان در آن موقع) وارد بودیم که حتی آیت الله خمینی را هم – بقول خودشان – به تعجب می انداخت (۳) و بارها شد که در مدرسه سید کاظم یزدی (نجف) وقتی به مناسبتی قرآن و یا نهج البلاغه را برای چند تن

از طلاب منجمله آقای دعائی تفسیر می کردم برحیرتشان می افزود و کاری جز احترام نسبت به ما نداشتند به طوری که یکی از آنها خود را در برابر ما "لنگه کفشی در بیابان" معرفی می کرد.

[پاورقی ۳]: در حاشیه اضافه می کنم که قبل از آیت الله خمینی، آیت الله مطهری در سال ۱۳۴۴ به ستایش ما پرداخته بود. درست یادم هست، جزوه ای تهیه کرده بودم راجع به روش مطالعه قرآن و آن را با مجاهد شهید سعید محسن پیش مطهری بردیم (خانه اش هنوز در کوچه دردار خیابان ری بود). مطهری چنان شاد شد و آن را "امیدوار کننده" یافت که بارها احسنت، احسنت گفت، او مرا از قیل می شناخت. در سخنرانی هایش (که چاپ هم شده) از فعالیت من تجلیل کرده بود و یادش بود که یکی از کتاب هایش (علل گرایش به مادیگری) را من ادیت و آماده چاپ کرده بودم و بارها بحث ها و اشکالات عقیدتی اسلامی را در مدرسه مروی با او مطرح نموده بودم. در اینجا از ذکر برخوردهائی که با اشخاص دیگر همسطح او داشته ام صرف نظر می کنم.

آنها می دانستند که من طی سه سال تحصیل در حوزه قم کلیه درس های پایه ای: ادبیات عرب، منطق و اصول و فقه را خوانده ام (که فعلاً البته برایم مهم نیست و هیچ افتخاری هم ندارد). علاوه بر این دروس رسمی، تفسیر المیزان، درس های "اصول عقاید" ناصر مکارم و تفسیرهای سید رضا صدر و نیز درس های تفسیر آیت الله طالقانی در مسجد هدایت را که – بعدها در کتاب "پرتوی از قرآن" منتشر شد – "دولا پهن" فرا گرفته ام. این بود که آنها حرفی در برابر من نداشتند. بعد مطالعات خاص ایدئولوژیک مجاهدین را تا بن خوانده و اطلاع دارم. این نکات را (هرچند جزئی و چه بسا غیر قابل ذکر است) از این لحاظ گفتم که "ایدئولوگ های" جمهوری اسلامی همان حرفهای ۲۰ – ۳۰ سال پیش را که در کهنگی و پوسیدگی همتایی ندارد امروز در مطبوعات و رادیو تلویزیون به عنوان حرف های جدید و ناب و "علمی" به گوش جوانان میهن ما فرو می کنند! بگذرم.

من پس از آشنایی کامل با زبده ترین سخنانی که در باره اسلام زده می شد و عمل مجدانه بر اساس آن برداشت ها و در کوران چندین سال مبارزه انقلابی با رژیم خونخوار شاه، مارکسیسم را پذیرفتم. تأکید می کنم که قبول مارکسیسم از طرف امثال من نه از سر بی اطلاعی از ایدئولوژی اسلامی بلکه دقیقاً به خاطر اطلاع از آن بود. آقای منتظری و امثال او برای راضی کردن خود و تحمیل مردم چه تفسیری از کار من (و همزمانم که برخی از آنها استاد من بودند) می توانند ارائه دهند جز یک دروغ هیترلی، جز یک دروغ رذیلانه از نوعی که نقل گردید؟ و این حربهء همیشگی ارتجاع علیه کمونیست هاست.

آقای محمد منتظری، موضع طبقاتی اش به او اجازه نمی دهد درک کند که رسیدن ما به حقیقت جهان شمول مارکسیسم لنینیسم که تنها ایدئولوژی راهنمای طبقه کارگر در راه نابودی سرمایه داری و بنیانگذاری عصر تاریخی جدیدی در حیات انسان ها – یعنی سوسیالیسم – است ناشی از سمت گیری انقلابی ما به سوی کارگران و زحمتکشان و در مبارزه علیه امپریالیسم است. او و همپالکی هایش، جهان را، علیرغم جانماز آب کشیدن هایشان، در "حور و غلمان" خلاصه می کنند. در "بهشت" شان هم به دنبال همین چیزها هستند. عقده های سالیانشان به آنها اجازه نمی دهد که چیزی جز این ببینند. اتهامی که او به من زده آنقدر پرت، دروغ، وقیحانه و رذیلانه است که فقط آن را از یک ضد انقلابی تمام عیار، از کسی که دقیقاً در صف مقابل کارگران و زحمتکشان قرار دارد می توان شنید.

سرمایه داران و خرده بورژواهای عقب مانده، در مبارزه با کمونیست ها و طبقه کارگر آنقدر بیچاره اند که به چنین ریسمان های پوسیده ای چنگ می زنند. آقای منتظری و همپالکی هایش که اجتهاد در "دماء ثلاثه" (خونهای سه گانه حیض و نفاس و استحاضه) و وصال "حور و غلمان" را آرزو و منتهای آمال خود می دانند جز گفتن این مزخرفات چه چاره؟! آیا این احمقانه نیست که یک فرد مبارز پس از پانزده سال مبارزه بی امان، در سال ۱۳۵۴، تغییر ایدئولوژی خود و نیل به حقیقت مارکسیسم لنینیسم را آن طور که این شیخ بیشرمانه میگوید توجیه کند؟!

انقلابیون و کمونیست ها در بین مردم نور آگاهی می افشانند و این برای ارتجاع بدترین ضربه است و به همین دلیل است که چون سنگ هار به جان این نیروها می افتند.

۳

پیکار، سال دوم، شماره ۶۹، دوشنبه ۳ شهریور ۱۳۵۹، صص ۱۴ و ۱۵.

سؤال: محمد منتظری علت گرایش بخشی از سازمان مجاهدین به مارکسیسم در سال های ۵۴-۱۳۵۲ را "بازی صیهونیست ها" قلمداد می کند! در این مورد چه صحبتی دارید؟

جواب: منتظری برپایه ماهیت طبقاتی و ایدئولوژیک و به ویژه با توجه به منافع باد آورده ای که امروز پیدا کرده از درک گرایش ما به مارکسیسم در سالهای ۵۴-۱۳۵۲ عاجز است. پیگیری ما در مبارزه ضد امپریالیستی به طوری که کل سرمایه داری

را هدف قرار دهد برای خرده بورژوازی بقدرت رسیده ای مانند محمد منتظری غیر قابل فهم است. این است که می کوشد با کوفتن سر خود به در و دیوار، برای آن تغییر و تحولات توجیه بسازد. آقای منتظری نماینده مجلس شورای اسلامی "شازده" مطلق العنانی که از "برکت" جمهوری اسلامی فعال مایشاء است و بی هیچ حساب و کتابی، به حیثیت افراد و نیروهای مبارز انقلابی لجن پراکنی می کند جاهلانه ادعا می نماید که صهیونیست ها ما را به "این راه" - که خودش در ذهن بیمار خویش ساخته است - کشانده اند!! این آفازاده اگر حتی معنای صهیونیسم را می دانست چنین حرفی نمی زد. ما از همان روزهایی که آقای منتظری و مرادهایشان حتی کلمه صهیونیسم را نشنیده بودند و یا آن را با یهود برابر می دانستند، با آن سرسختانه مبارزه می کرده ایم و دلایل تبلیغات رادیو اسرائیل است که در سال ۱۹۷۳ همکاری بین انقلابیون فلسطینی و مجاهدین خلق را - که انعکاس فعالیت های ما در منطقه بود - برای اسرائیل امری خطرناک خواند. از سال ۱۳۵۴ به بعد هم که در چارچوب ایدئولوژی مارکسیستی فعالیت می کردیم موضع ما علیه صهیونیست ها قاطعانه تر از پیش ادامه داشته و دارد. از سوی دیگر هرکس که با القاب سیاسی منطقه آشنا باشد می داند که اسرائیل دشمن ترین دشمنان کمونیست هاست.

"آقا زاده" فراموش کرده اند که افشاگری های ما علیه اسرائیل و عمالش در ایران منجمله انتشار نام بیش از صد شرکت اسرائیلی که تشکیلات ما در ایران شناسائی کرده بود بارها در کشورهای عربی در روزنامه های ملی و مترقی چاپ شد و یکبار هم در نجف دوستان خود او عیناً آن را تکثیر کردند. حالا ما شدیم تحت نفوذ صهیونیسم و آقای منتظری انقلابی تمام عیار از آب در آمده؟!!

سؤال: محمد منتظری گفته است که کتاب "شناخت" و "اقتصاد به زبان ساده" نوشته مجاهدین را پیش از چاپ به او داده اید و او به قول خودش اشکالات آنها را گفته ولی شما ترتیب اثر نداده اید و در جای دیگر هم ادعا کرده است که پول چاپ "شناخت" را جبهه ملی دوم داده است. حقیقت قضیه چه بوده؟

جواب: در سال ۱۳۵۰ پس از آن که نسخه ای از کتاب های سازمان را که در درون تشکیلات به صورت تدوین شده در آمده بود دریافت کردیم، سازمان در آن موقع از ما خواسته بود که به طور علنی آنها را منتشر سازیم. انتشار آنها را بنا به اعتقادمان - در آن زمان - و وظیفه تشکیلاتی خویش، در دستور کارمان گذاشتیم. آن کتاب ها که جمعاً ۴ یا ۵ جلد می شد، شیره جان ما و مطالعات ما و برادران شهیدمان تا آن زمان بود. اگر نسخه ای از آنها را در اختیار محمد منتظری و کسان دیگری گذاریم صرفاً جنبه اطلاع از نظرات سایرین داشت تا مورد مطالعه قرار دهیم و بعد اگر به نظرمان در کل تشکیلات درست آمد نظراتمان را تصحیح کنیم. حرف های او در دفاع از مالکیت خصوصی (وقتی که نظرش را راجع به کتاب "اقتصاد به زبان ساده" می داد) به هیچ وجه مرا قانع نمی کرد.

ضدیت با استثمار و سرمایه داری در ما قویتر از آن بود که بتواند با استدلال های مذهبی خنثی شود. از سوی دیگر شیوه ما هرگز چنین نبود که بر اساس میل این یا آن در اصول ایدئولوژیک و تشکیلاتی مان تغییری بدهیم. هر چند که نفس نظر خواهی از چنین کسانی در واقع جدا از بینش خرده بورژوازیی سازمان مجاهدین نبود. باید به منتظری گفت شما اگر چنین تصویری داشتید (که نداشتید و به خودتان در آن روزها چنین جرأتی نمی دادید!) در اشتباه بودید. "خود گنده بینی" شما چنین تصور نا معقولی را در شما ایجاد کرده است. یک ضرب المثل می گوید: "اسب را نعل می کردند، سوسک هم پایش را بلند کرد و گفت مرا هم نعل کنید!" ما از تشکیلاتمان دستور می گرفتیم (و بر اساس باور و انضباط سازمانی مان عمل می کردیم) نه از امثال منتظری که آنقدر از لحاظ سیاسی عقب مانده بود که وقتی سادات را خائن می دانستیم او به دلیل محافظه کاری و توهم خرده بورژوازیی اش اصرار داشت که "خیر، سادات تاکتیک میزنند!" (این را حتماً بخاطر دارند!!) و اما اینکه آقای منتظری گفته است (کتاب شناخت را "عضو جبهه ملی دوم چاپ کرد" باید بگویم که: اولاً ما با عده ای از عناصر ترقیخواه ایرانی که تحت نام جبهه ملی در خارج از کشور فعالیت میکردند همکاری هایی می کردیم.

[پاورقی پیکار]: "جبهه ملی" فعلی که ما از يك پایگاه انقلابی با آن مرزبندی داریم و علیه آن مبارزه می کنیم، ولی آقای منتظری و همکاران از پایگاه ارتجاعی با آن در افتاده اند، با "جبهه ملی" در خارج کشور بسیار متفاوت است.

اصل همکاری ما با آنها درست بود چنان که در سطح دیگر همکاریمان با امثال منتظری درست بود. تازه مگر خود او و دو سه نفر همفکری که داشت با آنها همکاری نمی کردند؟ امری که به طور اصولی اشکالی هم نداشت. ولی بالطبع در این مورد ما از موضع پرولتری برخوردار نبودیم که این به مواضع سیاسی - ایدئولوژیک خودمان و سازمان مجاهدین در آن زمان بر می گردد.

ثانیاً: کتاب شناخت را آن مبارزین چاپ نکردند بلکه آقای دعائی آن را در چاپخانه عرفان نجف چاپ کرد و زحمت تصحیح چایی و نیز مخارج آن را به نفع سازمان به عهده گرفت. راستی منافع تنگ نظرانه این آقایان تا این حد آنها را مسخ "و فراموشکار" کرده است؟!!

باید به منتظری گفت "مصلحت اندیشی و فرصت طلبی چنان شما را مسخ کرده است که فراموش می کنید به اتفاق همین آقای هاشمی رفسنجانی - که در سال ۱۳۵۴ به خارج آمده بود - از ما، نمایندگان مجاهدین (که حالا می گوئید آنها را منحرف می دانسته اید) خواستید که با هم، و در واقع به اعتبار و حیثیت ما، به لیبی برویم و از دولت آنجا یک برنامه رادیویی فارسی بگیریم ولی ما چون با دیگر نیروهای مبارز ایرانی قبلاً توافقی به همان منظور کرده بودیم به شما جواب منفی دادیم.

اگر خودتان، روحانیت تان و ... حیثیت و اعتباری داشتید چرا آبروی ما را می خواستید وجه المصالحه قرار دهید؟ و مگر یادتان رفته است که قرار شد ما ترتیب سفر مخفیانه آقای رفسنجانی را به عراق برای دیدن آیت الله خمینی، با درست کردن یک پاسپورت جعلی بدهیم و من آمادگی خودمان را با کمال میل اعلام کردم و پاسپورت را هم سریعاً آماده نمودم ولی بعداً ایشان با سفارت ایران در بیروت به وساطت موسی صدر به توافقی رسید که با همان پاسپورت ایرانیش به عراق برود و دولت ایران موقع بازگشت مزاحمش نشود! امری که در حد خود سؤال برانگیز بود و هست.

آری آقای منتظری! مجاهدین که در آن زمان جان بر کف مبارزه می کردند و خون می دادند به قول و بنا به اعتراف همفکرانتان "حکم ابوذرهای زمان" را داشتند زیرا شما درماندگان در پهنه مبارزه می توانستید فرصت طلبانه ادعا کنید که "بله، اسلام هم می تواند مبارزه انقلابی و متشکل علیه رژیم شاه را به پیش برد، مجاهدین جان می دادند و شما در آن زمان نانش را می خوردید و قمپزش را در می کردید و خودتان خوب می دانید و عمدتاً مبارزه تان در این خلاصه می شد که هر شش ماه یک بار اعلامیه ای را به التماس از آیت الله خمینی می گرفتید و همان خوراک چند ماهتان بود! و همین وضع ادامه داشت تا اواخر ۱۳۵۶. اما حالا که بر سفره یغمای جنبش انقلابی خلق نشسته اید و بی هیچ صلاحیتی بر کرسی قانون گذاری تکیه زده اید، انقلابیون بد شده اند و منحرف و هزار چرند دیگر! حتماً یادتان رفته است که در سال ۱۳۵۲ از من خواستید که شما و چند نفر دوستانتان را به رفقای ویتنامی معرفی کنم و برایتان از سفارت جبهه آزادی بخش جنوب ویتنام در بغداد وقت گرفتم تا بروید از مبارزه مردم ویتنام پشتیبانی کنید و آن همه پز متری شدن می دادید!

در حاشیه، این چند نکته را هم خطاب به محمد منتظری (نکته هایی هر چند کم اهمیت) اضافه می کنم: متری نمایی شما نمونه های دیگری هم دارد که چون برای بعضی مریدانتان جالب است می گویم:

یادتان هست که یک روز ماه رمضان در یک پارک واقع در باب شرقی بغداد با من قرار داشتید و سیگار روشن کردید و من که خود روزه دار بودم - وقتی تظاهر شما به روزه خواری را دیدم به شما تذکر دادم، جواب دادید که "مسافر" هستید؟ البته شما اکنون در شرایط مشابه، شلاق زدن را "تجویز" می فرمایید! نمونه دیگر متری نمایی شما آن بود که در جریان اعتصاب غذایی که به نفع زندانیان رژیم مشخصاً آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری و ... در مقر اتحادیه دانشجویان فلسطینی در بغداد، برپا شده بود و شما در آن شرکت داشتید با دختران دانشجویی که به حمایت از اعتصاب کنندگان از محل اعتصاب دیدن می کردند دست می دادید و حاضرین را از اینهمه "متری نمایی" به تعجب انداخته بودید که "آخوند و دست دادن به دخترها؟!!" از نظر من آن "متری نمایی" ها در گذشته و این مقدس نمایی های امروزتان بی ارتباط نیست و در واقع نان را به نرخ روز خوردن است!

بر می گردیم به بحث اصلی مان:

در آن زمان ما در چارچوب مبارزه ضد امپریالیستی و ضد رژیم شاه وظیفه خود می دانستیم که با کلیه نیروهای مبارز علیه رژیم در هر سطح - منجمله منتظری در آن زمان - همکاری کنیم و برای آن همکاری ها - بطور کلی و در چارچوب یک سازمان مذهبی - نه پشیمانیم نه منتی داریم.

محمد منتظری عمداً "فراموش می کند که حتی پس از اعلام مواضع مارکسیستی از سوی بخش منشعب از س.م.خ.ا. خواهان حفظ روابط با ما بوده است. من یک بار او را در پاییز ۱۳۵۶ یعنی دو سال پس از کنار گذاردن ایدئولوژی مذهبی در پاریس دیدم و او خواستار ملاقات بیشتر با ما شد و از قطع شدن ارتباطشان با ما گله کرد و با هم قرار ثابتی در دمشق (پشت تلفن خانه) گذاشتیم و گفت "اگر کاری با عباس زمانی (ابوشریف امروز) دارید ترتیب دیدنش را بدهم"، ولی چون آن تماس مربوط به ملاقات رفیق علیرضا سپاسی و عباس زمانی می شد و رفیق ما مدتی بود که به ایران برگشته بود، به لحاظ امنیتی جواب را به بعد موکول کردم.

بله؛ این آقایان، پس از سوار شدن بر اریکه قدرت و برگرده مردم و ممانعت از پیشروی انقلاب (هر چند موقت)، درماندگی های گذشته شان را فراموش می کنند، کرنش خودشان در برابر نیروهای انقلابی را از یاد می برند و علیه آنان لجن پراکنی می کنند. این آقایان پهلوان پنبه هایی بیش نبوده و نیستند. حقیقت بزودی بر توده ها آشکار خواهد شد.

سئوال: منتظری در همان مصاحبه اش گفته است که شما "با دختر برادرهای ارتشید نصیری در پاریس همکاری می کرده اید." همچنین گفته است "دختر برادرهای نصیری یکی به سازمان پیکار رفت و یکی به "ستاره سرخ" و اینها هم مائونیست بودند و اصولاً مائونیست ها در خارج از کشور همه شان در خط آمریکا بودند و همان ها هستند که کارهایشان را به کردستان انتقال دادند." و در جای دیگر گفته است: "این به اصطلاح گروه پیکار کاملاً در خط مسائل مارکسیستی و مسائل جنسی (!) و شعارهای مبارزاتی افتاد (!!)" به این حرف ها چه پاسخی می دهید؟

جواب: می بینید که چقدر پرت و پلاست. اگر او از ما تعریف می کرد جای تأسف بود. در صورتی که وقتی چنین "آدمی به فحاشی علیه ما می پردازد حداقل نشان می دهد که صف ما و این آقایان در مقابل هم قرار دارد و این به خودی خود مثبت است. این دروغ ها و تهمت های بیشمارانه برای هرکسی که من و همزمانم را بشناسد چندان آور است و تأکید می کنم که فقط مبین درماندگی محمد منتظری و امثالش در مقابله با جنبش خلق و گسترش نفوذ کمونیست ها و دیگر نیروهای انقلابی است. اگر او ذره ای به "حرمت دروغ" - که ادعایش را دارد - اعتقاد داشت، شاید چنین حرف های سرا پا دروغ را نمی زد؛ اما واقعیت این است که خرده بورژواهایی که با سرمایه داران متحد شده و در صف ضد انقلاب قرار گرفته اند اخلاق را برای تحمیل توده های زحمتکش می خواهند و هنگامی که پای سرکوب کمونیست ها و انقلابیون سازش ناپذیر در میان باشد، از هیچ - آری از هیچ - جنایتی علیه آنان خودداری نمی ورزند. حرف های او همان داستان "حسن و حسین دختران معاویه" را بیاد می آورد. اولاً من دختر برادرهای نصیری خائن را نمی شناسم، البته اگر هم آنها وجود خارجی داشته باشند هرگز گناه عمویشان را به پای شان نمی توان نوشت و به هیچ وجه چنین شخصی در سازمان ما نیست.

آیا ردیلانه تر و زیبناته تر از این می شود که در رابطه با من کلمات "دختر" و "نصیری ساواکی" را ردیف کنند؟ و همین جا می پرسم آیا طرح این دروغ از طرف آقای منتظری برای لاپوشانی کردن تماس گرم و صمیمانه اش با یکی از کارمندان سفارت شاه در دمشق بنام آقای "شریعت" نیست؟ از طرف دیگر ما ربطی به مثلاً گروه ستاره [سرخ] نداشته ایم و بالاخره خط آمریکا کجا و ما کجا؟ مبارزه دلیرانه خلق کرد کجا و سیاست سرکوب گرانه آمریکا علیه خلق های ایران کجا؟

باید به او گفت: آقای عزیز، دنبال خط آمریکا در جاهای دیگر غیر از دولت و شورای انقلاب و مجلس تان نگردید. آب در کوزه است بیهوده گرد جهان نچرخید! کافی است به سخن نوکر سر سپرده آمریکا [احمد] زکی یمانی (وزیر نفت سعودی) گوش کنید که با اطلاع از ماجراهای پشت پرده سیاست آمریکا، در مصاحبه با روزنامه السیاسه چاپ کویت مورخ ۳۱/ ژانویه [۱۹۸۰] امسال می گوید:

اگر آمریکایی ها از حفظ رژیم جمهوری اسلامی غفلت کنند چپ ایران چنان درسی به آنان (آمریکایی ها) خواهد داد که آن را هرگز فراموش نخواهند کرد. به رژیم جمهوری اسلامی مهلت دهید که جنگ آینده اش با چپ ایران است و امید می رود که بدون کمک خارجی بتواند چپ را سرکوب کند.

حالا شما نعل وارونه می زنید و "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" را که سنگر مستحکم من در دفاع از منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان است و من به عضویتش افتخار می کنم امریکایی معرفی می کنید مگر نه این است که مردم ما عاقل اند و عاقلان دانند؟! و

تحول موضع منتظری و امثال او از یک خرده بورژوازی مذهبی که به نحوی در تضاد و مبارزه با رژیم شاه قرار داشت به یک ضد انقلابی و ضد کمونیست که پس از رسیدن به قدرت حاصل شده است برای ما مارکسیست ها تعجبی ندارد. ما از امثال منتظری و طبقه و ایدئولوژیهایشان بخصوص پس از یک تجربه طولانی در پهنه مبارزه انتظاری بیش از حد علمی و مارکسیستی اش نداریم. می ماند وظیفه ما که قبل از هر چیز آگاه کردن توده ها است و ...

\*\*\*\*\*

## مصاحبه با رفقا حسین روحانی و تراب حق شناس پیرامون

تماس با آیت الله خمینی در نجف در طی سال های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳

تب ضد کمونیستی و ضد مجاهدینی و حملات هیستریک اخیر دستگاه های وابسته به رژیم جمهوری اسلامی علیه کمونیست ها و مجاهدین خلق، ماهیت رژیم را بیش از پیش بر توده ها عیان ساخت. رهبری فعلی مجاهدین هرگز به نفع خود ندانست که تمام حقیقت گذشته مجاهدین را به توده هایش، به اعضا و کادرهای جوانش باز گوید. چرا؟!

در چند ماه گذشته هیئت حاکمه نیروهای خود را شدیداً علیه نیروهای انقلابی بسیج کرده است. دامنه این حرکات کینه توزانه که همه نیروهای انقلابی و عمدتاً کمونیست ها را مورد هدف قرار می داده اکنون مجاهدین خلق را بیش از پیش زیر ضربات خود گرفته است. حزب ارتجاعی جمهوری اسلامی که مبتکر حملات علیه مجاهدین بوده است پس از نطق های پیاپی آیت الله خمینی و آیت الله [حسینعلی] منتظری و غیره و نیز از طریق عناصر ارتجاعی وابسته به حزب، در مساجد و سخنرانی ها از طریق رادیو، تلویزیون و روزنامه ها، به این حرکات ضد انقلابی خود شدت بیشتری بخشیده است.

سخنرانی آیت الله خمینی در چهارم تیر ماه ۱۳۵۹ سر فصل تازه ای در حرکات رژیم علیه نیروهای کمونیست و مجاهدین خلق بود. در آن سخنرانی که مهمترین نکات آن را در سطور بعد، بطور خلاصه خواهیم آورد، آیت الله، واقعیت مبارزه مجاهدین خلق در دوران شاه را تحریف کرده تهمت های ناروایی بر مبارزین جان بر کفی که در آن سال های سیاه، بی امان و سازش ناپذیر با رژیم مزدور شاه و اربابان امپریالیستش به مبارزه برخاستند نسبت داد.

قبل از این ما همواره شاهد موضعگیری های خصمانه آیت الله علیه نیروهای چپ بوده ایم اما در مورد مجاهدین، تا بحال این چنین صریح برخورد نشده بود. این نتیجه اجتناب ناپذیر اوجگیری مبارزه طبقاتی و عجز رژیم جمهوری اسلامی از حل مشکلات فزاینده جامعه ماست. اعلام مواضع آیت الله با چنین صراحتی، یک پیروزی بزرگ برای نیروهای انقلابی سازش ناپذیر و کلیه کارگران و زحمتکشان است. همچنان که اعلام این مواضع شکست سختی است برای کلیه سازشکاران و تسلیم طلبان؛ شکستی برای کسانی که می کوشیدند جهت منافع خود، مرز بین انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش سازند و با اصلاح طلبی، وسط کمر مار را گرفتن، برخوردهای رویزیونیستی و فرار از مبارزه طبقاتی، جنبش خلق را در حد منافع طبقاتی خود مهار کنند.

رشد روزافزون جنبش انقلابی و چپ، رهبران جمهوری اسلامی را که پاسدار منافع زمینداران، سرمایه داران و تجار و دیگر اقشار مرفه جامعه و حافظ فرهنگ ارتجاعی (از نوع ولایت فقیه) هستند به وحشت انداخت. ادامه جنگ در کردستان، بالا گرفتن نارضایتی های عمومی و اوجگیری اختلاف و تضادهایی که بین جناح های حاکم (حزب جمهوری اسلامی و جناح بنی صدر) بر سر چگونگی مقابله با جنبش توده ها وجود دارد و بالاخره رشد سریع نیروهای کمونیستی و گسترش پایگاه توده ای نیروهای انقلابی دمکرات، حزب جمهوری اسلامی و پشتیبان کامل آن، آیت الله خمینی را به یک جبهه بندی صریحتر در برابر جنبش خلق واداشت.

آیت الله خمینی، در سخنرانی مورد بحث، یکبار دیگر از جناح ارتجاعی عقب مانده هیئت حاکمه (حزب جمهوری اسلامی) بیشترین تأیید و حمایت را به عمل آورد و مهمترین بهانه و مستمسک را برای حملات آتی باند چماقداران و اوباشان حزب جمهوری اسلامی به دست آنان داد. آیت الله خمینی، در حالیکه در آن روزها اختلاف بین دو جناح هیئت حاکمه اوج گرفته و "افتضاح بزرگ" حزب جمهوری اسلامی در نوار [حسن] آیت، به مسئله سیاسی روز تبدیل گشته بود، حمایت خویش را از برنامه های حزب (یعنی همان توطئه هایی که آیت اساساً علیه نیروهای انقلابی و جنبش خلق به میان کشیده بود) اعلام کرد و لبه تیز حمله خود را متوجه نیروهای انقلابی نمود.

آیت الله خمینی، در سخنرانی خود، علیرغم آنچه معمولاً ادعا می شود که "زبان را نباید جز به راستی گرداند" به نیروهای انقلابی نادرست ترین تهمت ها را زد و آنان را به صفاتی توصیف نمود که هر کس اندکی به واقعیات اجتماعی ما آگاه باشد و منافع طبقاتیش چشم او را نبسته باشد نا درست بودن آنها را درک خواهد کرد.

او نیروهای انقلابی را که از سالها پیش علیه رژیم خونخوار شاه مبارزه کردند، به عنوان "گروه هایی که بعد از انقلاب مثل قارچ رویدند و قبلاً تماشاجی بودند خواند. او آنها را "مانع پیشرفت انقلاب"، "بر پا کننده غائله"، "خرمن سوز"، "برباد دهنده کشور" "دروغو به مردم"، "عامل آمریکا"، "بر هم زننده کارخانه ها و کشاورزی" و "دریافت کننده پول از خارج" نامید !!!

او کارگران حق طلب کارخانجات را که هنوز زیر شلاق سرمایه داران جان می کنند متهم کرد که "پول می گیرند تا اعتصاب کنند!" او افراد بی خانه و مسکن را که دست به مصادره برخی از خانه های سرمایه داران زده و در آن سکونت کرده اند "گارتگر" و "از ریشه همان رژیم سابق خواند!" آیت الله خمینی تمام اقدامات سرکوبگرانه، تمام اقدامات ضد دمکراتیک و جعل و تحریف های "انتخابات" های سال گذشته را که کمتر کسی جز حزب جمهوری اسلامی از آن رضایت دارد و آن را محکوم نمی

کند، "درست و قابل تأیید خواند". او حتی نیروهای انقلابی و مترقی (نظیر مجاهدین خلق) را که با اقدامات ارتجاعی رژیم مخالفند در کنار افرادی قرار داد که خدمتگذار دربار شاه بوده اند. آیت الله خمینی شهادی عزیز خلق ما را که در سال های سیاه خفقان مبارزه انقلابی کردند و جان در راه آزادی خلق باختند "افرادی دزد" نامید! او گفت: اگر یک دزدی را کشتند و از طایفه شما بود، آن وقت شما می شوید انقلابی؟! (۱)

راستی کدام توهین به خلق های ستمدیده و مبارز ما و به انقلابیون شهید و جان بر کف این مردم، از این بزرگتر است؟ آیت الله خمینی مجاهدین خلق را "فریبکار" خواند و به قضیه تماس دو نفر از مسئولین سازمان مجاهدین در خارج کشور طی سال های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳ (رفقا حسین روحانی و تراب حق شناس) اشاره کرد که در آن سال ها با او در نجف ملاقات کرده اند" (به نقل از پیکار ۶۱).

این سخنرانی، به نیروهای ارتجاعی و عقب مانده و فرصت طلبانی که نان را به نرخ روز می خورند چراغ سبز نشان داد که هر لجنی که در چنجه ماهیت طبقاتی شان دارند گرفته و بسوی مجاهدین و دیگر نیروهای انقلابی پرتاب کنند. یک تب ضد مجاهدینی خاص، بالا گرفت (تب ضد کمونیستی که همواره در اوج بوده است): سر مقاله های اطلاعات و جمهوری اسلامی و کیهان و... سخن رانی های رادیویی ((محمود) دعائی و [علی اکبر] هاشمی رفسنجانی و بهزاد نبوی و...) مصاحبه با آیت الله منتظری و [علی] مشکینی و [عبدالرحیم] ربانی و... و منبرهای مساجد، بدگویی به مجاهدین موضوع روزشان شد، اما محتوای این حملات که در سطوح مختلف صورت می گرفت آنچنان پوک بود که بیشتر رسوایی اجرا کنندگان برنامه را فراهم می کرد. دعوت مجاهدین به مناظره آنقدر تکرار شد و عمومیت یافت که کتابخانه فلان مسجد و انجمن اسلامی فلان دبستان نیز مجاهدین خلق را به مناظره دعوت کرد! و رجبعلی طاهری "نماینده مجلس از کازرون" هم که تا پریروز معتقد بود حدیثی که میگوید "زمین روی شاخ گاو می گردد" (!) درست است و باید آن را قبول کرد و رفتار و کردارش در زندان شیراز (سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳) با دیگر زندانیان انقلابی و مبارز چنان تعصب آلود و کوتاه نظرانه بود که بعید است به عنوان سمبل یک تفکر بسیار ارتجاعی و عقب مانده، از ذهن زندانیان آن سال ها برود، مدعی شد که می خواسته سازمان مجاهدین را در سال ۱۳۴۹ اصلاح کند و به راه راست هدایت نماید!! (جمهوری اسلامی ۲۶ مرداد ۱۳۵۹) لجن پراکنی و بسیج توده های نا آگاه علیه آنان به شعار نماز جمعه هم کشید و "مرگ بر منافق" بدنبال "الله اکبر" بارها تکرار شد.

در برابر این همه چوب و چماق و آتش زدن کتابخانه ها و دستگیری و حتی قتل هواداران، رهبری مجاهدین به مهار زدن توده های سازمانی و هوادار از یک طرف و ارسال چند نامه و تلگراف به احمد خمینی و بنی صدر و مقامات دیگر و پخش آنها از طرف دیگر پرداخت. ما در چند مقاله منجمله در پیکار ۶۹ و شماره حاضر، این موضعگیری رهبری مجاهدین خلق را مورد نقد قرار داده ایم.

از سوی دیگر و در ادامه لجن پراکنی های دستگاه های تبلیغاتی رژیم، نشریه ای بنام "پیام جمعه" که ویژه نماز جمعه پخش می شود در شماره اول خود (۲۰ تیر [۱۳۵۹]) عکس دو رفیق ما (حسین روحانی و تراب حق شناس) را چاپ کرد که با چهره دو منافق آشنا شوید، جالب اینکه عکس ها از پرونده این رفقا در ساواک اخذ شده و گوشه ای از تشابه بین دستگاه ضد خلقی کنونی با رژیم ضد خلقی گذشته را عیان می سازد.

این به اصطلاح افشاگری ها علیه مجاهدین و نیروهای انقلابی و کمونیستی در بازار تهران و مساجد و معابر عمومی هم به دستور حزب جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران به نمایش گذاشته شد و در ماندگی آقایان به قدرت رسیده و وحشتشان از رشد نیروهای انقلابی پیش از پیش عیان گردید. مصاحبه مجله "پیام انقلاب" ارگان سپاه پاسداران با محمد منتظری حاوی وقیحانه ترین تهمت ها به مجاهدین بویژه به رفیق ما تراب حق شناس بود که در سه شماره پیکار (۶۷ تا ۶۹) بطور مختصر بدان ها پاسخ داده شد.

اما آنچه در اینجا نباید فراموش کنیم واقعیتی بود که بسیاری از هواداران جوان مجاهدین خلق با آن روبرو شده بودند. آنها جنبه هایی از تاریخچه سازمان خود را نه از زبان رهبری سازمان، بلکه این بار از زبان رژیم (از موضعی ارتجاعی) می شنیدند و می خواندند! زیرا رهبری مجاهدین طی یک سال و نیم گذشته همواره از گفتن همه حقیقت به هواداران و اعضای جوان خود امتناع کرده و در بسیاری موارد به تحریف آشکار آن پرداخته است. این رهبری تاریخ سازمان را در وجود معدودی افراد که فعلاً با این رهبری متفق و همراهند خلاصه کرده، چنان وانمود کرده است که گویا کسانی که کمونیست شده و هم اکنون در صفوف مجاهدین نیستند، در تاریخ این سازمان و کلاً در جنبش انقلابی سال های گذشته، هیچ سهمی ایفا نکرده اند.

ده ها شهید انقلابی کمونیست، دهها عضو و کادر سابق مجاهدین خلق که در زندان و یا خارج زندان به مبارزه انقلابی ادامه داده اند و بینش ایدئولوژیک مذهبی مجاهدین را رها کرده و با پذیرش مارکسیسم لنینیسم پیگیرانه برای رهایی طبقه کارگر – این طبقه تا به آخر انقلابی – مبارزه کرده و می کنند، هیچ بوده اند و بلکه بدتر (علیرغم بر خورد انقلابی شان به گذشته) "اپورتونیست

های چپ نمایی" بیش نیستند! رهبری فعلی مجاهدین هرگز به نفع خود ندانست که تمام حقیقت گذشته مجاهدین را به توده هایش، به اعضا و کادرهای جوانش باز گوید. این جمله لنین چقدر گویاست که "اگر قضایای هندسی هم با منافع افراد برخورد می نمود محققاً آن را رد می کردند."

رهبری مجاهدین همه حقایق گذشته را می دانند اما نه تنها آنها را نمی گویند بلکه گاه فعالیت ها و مبارزات برخی رفقا را که امروز در چارچوب یک سازمان کمونیستی به مبارزه ادامه می دهند به فرد دیگری، شهید یا غیر شهید نسبت می دهند. نمونه ها زیاد است و ما فعلاً لزومی به ذکر آنها نمی بینیم (۲).

۲ [پاورقی]: بطور مثال کافیس از رهبری مجاهدین خلق خواسته شود، شما لیست افرادی را که در عملیات نظامی مهم بین سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ شرکت داشته اند منتشر سازید. آن وقت خواهید دید که چگونه رفقای کمونیست ما چه آنها که زنده اند و چه آنها که شهید شده اند در این عملیات سهم اساسی داشته اند. کافیس از این برادران پرسیده شود که شما به چه دلیل نوشته رفیق شهید محمد تقی شهرام را در مورد جنبش دانشجویی و وظایف کنونی آن (که در رابطه با عملیات نظامی علیه گارد دانشگاه صنعتی (شریف) منتشر شد) را بدون آن که اسمی از نویسندگان آن ببرید منتشر ساختید؟! بلی، شما حق دارید تمام اسناد مربوط به این سال ها را به اسم مجاهدین انتشار دهید، ولی این تنها نصف حقیقت است، نصف دیگر حقیقت این است که توده ها بدانند چه کسی این سند را نوشته، چه کسی و چه کسانی در فلان عملیات شرکت داشته اند و...

برگردیم به اصل مطلب: به منظور هرچه آگاهتر کردن توده ها به ماهیت کسانی که در راس رژیم جمهوری اسلامی قرار دارند، برای افشای تهمت های ناجوانمردانه ای که به نیروهای انقلابی و مجاهدین زده شده، برای غنی تر کردن تجربه انقلابی توده های خلق و روشن کردن زوایایی از تاریخ مبارزاتی سال های گذشته که در یکی دو سال اخیر بسیار در معرض دروغ ها و لجن پراکنی ها و آلودگی ها قرار گرفته است و پشت پرده ها مجال جولان یافته اند و به خصوص برای روشن شدن موضعی که آیت الله خمینی در اوائل سالهای ۱۳۴۰ و بعد در نجف تا سال ۱۳۵۷ داشت مصاحبه ای ترتیب داده ایم با رفقا تراب حق شناس و حسین روحانی که از شماره آینده ملاحظه خواهید کرد.

## ۲

پیکار، سال دوم، شماره ۷۱، دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۵۹، صص ۱۰-۱۲

پیکار: صحبت را با سئوالی از رفیق تراب آغاز می کنیم که قبل از سال ۱۳۵۰ نیز با آیت الله خمینی آشنایی و تماس داشته است. شما چه توضیحاتی را پیرامون آن تماس ها برای خوانندگان ما مفید می دانید؟

تراب: قبل از پرداختن به تماسی که ما در نجف با آیت الله خمینی در سال های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳ بعنوان نمایندگان مجاهدین خلق داشتیم بهتر است به زمینه آشنایی خودم با روحانیت در سال های قبل از آن اشاره کنم چرا که از جمله به اعتبار همان آشنایی ها، سازمان مرا به نجف برای تماس فرستاد.

سابقه آشنایی من با روحانیت به محیط خانوادگی و سال هایی که در قم تحصیل می کردم (۱۳۳۹ - ۱۳۳۶) و نیز به مبارزات سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ و پس از آن برمی گردد. من در محیطی مذهبی بزرگ شدم و از دوران کودکی در کنار تحصیل در دبستان و دبیرستان با قرآن و نهج البلاغه و کتب مذهبی و ادبیات عرب مأنوس بودم. بسیاری از خویشان نزدیک من از علمای معروف فارس (جهرم، لار، شیراز) هستند. پدرم هرچند از طریق وعظ و مسجد امرار معاش نمی کرد و زندگی فقیرانه ای، عمدتاً از راه پرورش دام می گذراند ولی با فرهنگ مذهبی و روحانی بسیار مأنوس بود و علائق و پیوندهای مذهبی و عمل مجدانه به دستورات دینی در بین ما به شکل خیلی قوی وجود داشت.

اکنون با یادآوری مجدد خاطرات و اطلاعاتم از سال ۱۳۳۰ به بعد می توانم به این نکات و ملاحظات بطور بسیار مختصر اشاره کنم:

آیت الله [حسین طباطبایی] بروجردی پس از فوت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در سال ۱۳۲۵ بر مسند مرجعیت قرار گرفت و به تدریج دیگر مجتهدین رقیب را با پشتوانه و حمایت رژیم شاه از میدان بدر کرد و در رأس روحانیت شیعه قرار گرفت. او نه تنها در ایران از فئودالیسم و نظام سلطنتی و محافظه کارترین و عقب مانده ترین اقشار اجتماعی حمایت و در واقع آنها را نمایندگی می کرد، بلکه با نفوذی که در برخی دیگر از کشورهای منطقه نظیر عراق و شیخ نشین های خلیج و پاکستان داشت تا آنجا که می توانست مانع حرکت های انقلابی و ترقیخواهانه آنها نیز می گردید. در واقع نقش آیت الله بروجردی مانند بختکی بود که

۱۵ سال تمام (۱۳۲۵ تا ۱۳۴۰) نه تنها به توجیه اقدامات ضد خلقی رژیم شاه و ترکتازی های امپریالیست های انگلیسی و آمریکایی مشغول بود بلکه هر گونه صدای حق طلبانه و حتی تجددطلبی های بورژوازی درون طلاب جوان را نیز با چماق تکفیر سرکوب می کرد. فقط برای مثال می گویم که در سال ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) همزمان با تأسیس دولت غاصب اسرائیل و اشغال فلسطین موج مخالفت شدیدی در کشورهای منطقه چه عربی و چه غیرعربی، نظیر پاکستان همراه با تظاهرات در گرفت و توده های بسیاری خواستار شرکت در جنگ علیه صهیونیست ها شدند. ولی در ایران رژیم شاه توانست با کمک آیت الله بروجردی جلوی تظاهراتی از این نوع را بطور کامل بگیرد و موضوع اشغال فلسطین در ایران با سکوت شرم آوری که تا حد قابل توجهی تحت تأثیر موضع گیری آیت الله بروجردی بود روبرو شد. آیت الله بروجردی برخی از طلاب جوان، منجمله سران فدائیان اسلام را که خواستار شرکت در جنگ فلسطین بودند از قم بیرون کرد و آنها در همین رابطه مدتها جرات بازگشت به قم را نیافتند.

از سوی دیگر در حالی که جنبش دموکراتیک ضد امپریالیستی خلق های ایران علیه سلطه امپریالیست های انگلیسی اوج گرفته خواستار ملی شدن صنایع نفت بود، آیت الله بروجردی نه تنها از تأیید آن خودداری کرد بلکه "حکم" (۱) ملی شدن صنعت نفت را که یکی از مراجع درجه دوم به نام آیت الله محمد تقی خوانساری - که به طور نسبی گرایش های ترقیخواهانه داشت- داده بود، بایکوت کرد. فرد اخیر پس از چندی درگذشت.

۱- [توضیح پاورقی: حکم]: در فرهنگ شیعه "حکم" از "فتوا" اهمیت بیشتری دارد. بدین صورت که تبعیت از فتوا برای همه الزام آور نیست ولی تبعیت از "حکم" برای همه حتی دیگر مجتهدین ضروری است.

شرکت آیت الله [سید ابوالقاسم] کاشانی هم در مبارزات ملی شدن نفت - همان طور که می دانیم - چنان از پایگاه مرتجعانه ای بود که به آسانی پس از یک سال همکاری با مصدق، به همدستی با امثال دکتر مظفر بقائی و دیگر نوکران انگلیسی و آماده کردن زمینه برای کودتای ۲۸ مرداد تبدیل شد. در این باره حقایق زیادی در تاریخ ایران وجود دارد که به جای خود باید برای توده ها روشن شود.

روحانیت شیعه (به استثنای معدودی که چندان نفوذی در بین مردم نداشتند نظیر آیت الله [سید محمود] طالقانی و آیت الله سید رضا زنجانی و چند تن دیگر) در سخت ترین لحظاتی که در آن سال ها بر توده های میهن ما گذشت (نظیر کودتای ۲۸ مرداد، انعقاد قرارداد کنسرسیوم، انعقاد پیمان بغداد، پیمان سنتو، کشتارهای بی حساب توده های کارگران و زحمتکشان و روشنفکران مترقی طی سالهای ۱۳۳۰) جز سکوت و مماشات با رژیم شاه، جز حمایت از پایگاه اجتماعی خودشان یعنی فنودالیسم (که جز این هم انتظار نیست) کار دیگری نداشت. بسیاری از مردم بخوبی به یاد دارند که روحانیون درباری نظیر آیت الله سید محمد بهبهانی و واعظانی مثل [محمد تقی] فلسفی چگونه علیه مصدق و به نفع شاه موضع داشتند و در حد خود جاده صاف کن کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد بودند. پس از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد، روحانیت عموماً از اینکه کشور به اصطلاح به دست کمونیست ها نیفتاده خوشحال بود. دادستانی نظامی که افراد متهم به توده ای و چینی بودن را دستگیر می کرد، زمانی که می خواست بالاخره آنها را آزاد کند، باید همراه با تعهد عدم فعالیت سیاسی و قسم به وفاداری به نظام شاهنشاهی و دین مبین اسلام، از متهم در کنار یک روحانی عکس گرفته شود و ضمیمه پرونده گردد. آیت الله بروجردی با راه انداختن یک دربار مثل واتیکان در قم به ریخت و پاش میلیون ها تومان پولی مشغول بود که از سوی فنودال ها و تجار بزرگ (که حاصل دسترنج زحمتکشان بود) به صندوقش سرازیر می شد و اطرافیان مانند "حاج احمد" به سرمایه داران و هتل داران بزرگی تبدیل شده بودند. بسیاری از ویژگی های دربار قاجاری که سمبل قدرت حکومتی فنودالی بود در "دربار" آیت الله بروجردی در قم دیده می شد. حتی مفت خوران و بادنجان دور قاب چین هایی بنام "اصحاب استفتاء" (۲) مرکب از مشاوران آیت الله وجود داشتند، و بد نیست این نمونه را هم بگویم که آیت الله بروجردی در حالیکه قریب ۹۰ سال از عمرش می گذشت درست به سبک شاهان خوشگذران، زن جوانی را به عقد خود در آورد، و به اصطلاح "تجدید فراش" کرد. این دختر جوان را پدرش که گویا یک مالک بود "نذر یک سید جلیل القدر" کرده بود!!

۲- [توضیح پاورقی: استفتاء]: سئوالی که از مجتهد می شود و از او فتوایی را طلب می کند استفتاء می گویند و منظور از اصحاب استفتاء جمعی است که به بررسی و صدور فتوا نزد بروجردی می پرداخت.

اما موضع گیری آیت الله بروجردی در برابر برخی حرکت های تجدد خواهی در میان روحانیت و طلاب جوان چگونه بود؟ حرکت جامعه و رشد تضادهای طبقاتی به نفع بورژوازی، انعکاس خود را در میان روحانیت و حوزه های "علوم دینی"، در تلاش برخی از روحانیون برای فراگیری به اصطلاح علوم جدید می یافت. کسانی مانند ناصر مکارم شیرازی، جعفر سبحانی تبریزی (نمایندگان فعلی مجلس خبرگان) و بهشتی و [عبدالکریم] موسوی اردبیلی و موسی صدر و... می کوشیدند اسلام را متناسب با نیازهای بورژوازی به زبان روز توجیه کنند و مثلاً زبان انگلیسی می آموختند. دستگاه درباری و حاکمیت بی چون و چرای بروجردی چنان متحجر و عقب مانده بود که حتی اینان را از این کار منع می کرد و انتشار مجله شان به نام "مکتب اسلام" با سردی و بایکوت بروجردی روبرو می شد!

این نمایندگان بورژوازی متوسط در حوزه های دینی، منتهای آرزویشان آن بود که به اصطلاح ایدئولوژی اسلامی شان را به زبان روز، به زبان تحصیل کرده های دانشگاهی و با چاشنی برخی کلمات خارجی بیان کنند و مثلاً با فلان مؤسسه اروپایی یا آمریکایی که درباره "حقانیت اسلام" تحقیق می کند مراد داشته باشد. بهشتی و [محمد] مجتهد شبستری (نماینده فعلی مجلس) که بعدها به آلمان رفتند و موسی صدر به لبنان و حجت الاسلام [حسین] نوری [همدانی] که "نماینده امام" در اروپاست و کسانی دیگر از آن زمان ها خود را برای نمایندگی بورژوازی در میان روحانیت آماده کرده اند. سید هادی خسرو شاهی "نماینده امام در وزارت ارشاد ملی" و عده ای دیگر نیز از این دست هستند. جالب است که این گروه از روحانیت اساساً از سوی آیت الله [سید کاظم] شریعتمداری که از همان زمان بیشتر متکی به بورژوازی بزرگ و وجوهات تجار تبریزی بازار تهران و تبریز و... بود، حمایت می شد. شریعتمداری برنامه های متعددی در همین چارچوب پیاده کرد. منجمله به تأسیس دارالتبلیغ با بودجه ای گزاف اقدام نمود و مجل ترین هتل قم یعنی هتل ارم را به عنوان محل دارالتبلیغ به چند صد هزار تومان (۲۰ سال پیش) خریداری کرد.

نکته مهم این که همین جریان به اصطلاح ترقی خواهانه که دقیقاً ماهیت بورژوایی داشت بهتر از جناح های سنتی و عقب مانده می توانست با اندیشه های کمونیستی به اصطلاح مبارزه کند و از این لحاظ وظیفه خاصی بعهده داشت. نمونه ای از "مبارزات" آنها با افکار کمونیستی را ذکر می کنم:

ناصر مکارم بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کتاب "فیلسوف نماها" را منتشر کرد و برنده جایزه سلطنتی شد و تا چند سال پیش که چاپ های مجدد آن منتشر می گردید بعنوان "افتخار" روی آن نوشته می شد "برنده جایزه سلطنتی"! مرتضی مطهری هم زود دست به کار شد و کتاب "روش رئالیسم" را که علامه طباطبائی نوشته بود با یاورقی از چاپ در آورد. از سوی محافل دینی در تهران نیز فردی بنام دکتر عبدالحسین کافی کتاب دیگری منتشر کرد. وحشت از کمونیسم که دقیقاً وحشت طبقات استثمارگر از طبقه کارگر و ایدئولوژی آن را می رساند، این حضرات را با رژیم شاه همصدا کرده به دامن آن انداخت. فقط برای نمونه می گویم که آقای ناصر مکارم نماینده مجلس خبرگان و عضو مهم جامعه مدرسین حوزه قم و کسی که بعنوان "نماینده امام" برای حل و فصل برخی دعاوی، چند ماه پیش به اصفهان فرستاده شد، در سال ۱۳۴۵ به استقبالی ضریح اهدانی شاه که آن را از اصفهان به عراق می بردند (و به عنوان یک وسیله تبلیغی به نفع رژیم شاه و به کارگردانی ساواک، در شهرهای ایران می چرخاندند) رفت و دلیل آن را در برابر سؤال اعتراض آمیز من چنین آورد که "مگر ما باید با همه کارهای رژیم مخالفت کنیم؟!"

راستی که آنتی کمونیسم راهی جز سقوط به دامن بورژوازی و امپریالیسم و عمالش ندارد. این حقیقت هم در گذشته ثابت شده و هم پس از این بیش از پیش بر توده ها روشن خواهد شد.

### موضع آیت الله خمینی چه بود؟

خوب، شاید بخواهید بدانید که موضع آیت الله خمینی در آن سال ها یعنی تا سال ۱۳۴۰ چگونه بود و آیت الله خمینی در برابر آن همه سرکوب ها و فجایعی که در کشور جریان داشت، در برابر دیکتاتوری قرون وسطایی شاه از یک طرف و مرجعیت بروجردی از طرف دیگر، در برابر ساخت و پاخت دربار بروجردی با دربار شاه و واسطگی های کسانی مانند قائم مقام الملک رفیع (لله شاه)، [محسن صدر] صدرالاشراف (رئیس مجلس سنا و جلال معروف باغشاه) و اردشیر زاهدی و... که مدام بین تهران و قم رفت و آمد می کردند و خود شاه که برای "تیمن و تبرک" به دست بوس آیت الله بروجردی می رفت، در برابر تبریکاتی که پس از ۲۸ مرداد و بخاطر سلامت شاه از سوی آیت الله بروجردی به تهران ارسال می شد، چه بود؟ موضع آیت الله خمینی در قبال کودتای خائنانه ۲۸ مرداد و خونریزی ها و اعدام ها و انباشتن زندان ها چه بود؟ آیا او در برابر حوادث مهمی نظیر اشغال فلسطین، ملی شدن صنعت نفت، کشتار ۳۰ تیر، تأسیس ساواک، کودتا، انعقاد قرارداد کنسرسیوم و برپاد رفتن دستاوردهای مبارزات مردم در جنبش ملی نفت، انعقاد پیمان بغداد و پیوستن ایران به اردوگاه آمریکا و انگلیس که آنها هروقت مایل بودند می توانستند در ایران نیرو پیاده کنند، انعقاد پیمان سنتو، کشتار کارگران کورپزخانه ها در سال ۱۳۳۸ و ده ها حادثه دیگر چه موضعی داشت؟

در جواب باید بگویم تا آنجا که من اطلاع دارم، آیت الله خمینی در اواخر دوره رضا شاه کتابی بنام "کشف الاسرار" نوشته که در آن برخی موضع گیری ها علیه او [رضا شاه] داشته است. این کتاب پس از رضا شاه تا سال ۱۳۴۰ یعنی قریب ۲۰ سال حتی مخفیانه تجدید چاپ نشد و کمتر کسی از آن اطلاع داشت. در قبال ۲۰ سال تاریخ ایران (از ۱۳۲۰ تا ۴۰) آیت الله خمینی اساساً موضع سکوت داشته و در برابر همه قضایایی که در آن سال ها گذشته و چند دقیقه پیش به آنها اشاره کردیم اصلاً موضع مبارزه جویانه ای نداشته است. تا سال ۱۳۴۰ آیت الله خمینی فقط یک مدرس مهم و معروف حوزه قم بود. در آن زمان بین طلاب و برخی مدرسین تجدد طلب حوزه قم، سر و صداهایی علیه کتاب های درسی حوزه که گاه تاریخ تألیف آنها به چند صد سال قبل می رسید،

بلند بود. تغییر برنامه ها و کتب درسی به نحوی که متناسب با نیاز روز (نیاز بورژوازی) باشد به صورت یک حرکت جدی در آمده بود، ولی آیت الله خمینی در رابطه با همین کار صنفی اش نیز بسیار به سنن گذشته و عقب مانده پایبند بود.

در درس "اصول" بحثی وجود دارد بنام "مقدمه واجب". منظور از این بحث این است که معلوم شود اگر کاری "واجب" است (مثلاً حج) آیا مقدمه اش (سوار هواپیما شدن) هم واجب است یا نه؟ آقای خمینی وقتی می خواسته این بحث را برای شاگردان شروع کند، گفته بوده این بحث "نه به درد دنیا می خورد نه آخرت"! ولی چون قدام این بحث را داشته اند ما هم آن را شروع می کنیم و سه ماه تمام وقت چند صد نفر بابت این قضیه که به قول خودش به هیچ دردی نمی خورد، گرفته می شود. ..

در آن سال ها که آن همه قضایا در ایران جریان داشت آیت الله خمینی به این بحث ها و نوشتن کتاب هایی منجمله درباره "دماء ثلاثه" (خون های حیض و نفاس و استحاضه) مشغول بوده است. گویا فقط در قبال حکم اعدام نواب صفوی و همراهانش نزد بروجردی رفته او را تشویق به تلاش برای جلوگیری از اعدام آنها کرده بوده است و بروجردی هم از شاه خواسته بوده که اگر آنها را اعدام می کنند حداقل با لباس روحانی آنان را اعدام نکنند (مبادا عمامه اعدام شود!) که همینطور هم شد.

اما پس از بروجردی در اوائل سال ۱۳۴۰ و طرح مسئله اصلاحات ارضی آمریکا - شاه که بروجردی از موضع فئودالی تا وقتی زنده بود با تمام قوا از اجرای آن جلوگیری کرده بود، آیت الله خمینی همراه با حرکت اعتراضی روحانیون علیه اصلاحات ارضی، قانون انجمن های ایالتی و ولایتی و شرکت زنان در انتخابات و... به مخالفت علنی با اقدامات دولت برخاست. مخالفت آیت الله خمینی با ارسال تلگراف به شاه و [اسدالله] علم (نخست وزیر وقت) که مضمونی انقلابی نداشت شروع شد، هر چند لحن او از دیگر مراجع خشن تر و صریحتر بود.

همزمان با استقرار حاکمیت سرمایه داری وابسته و بهتر بگوییم اندکی قبل از آن، خرده بورژوازی سنتی چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ فرهنگی خود را در معرض نابودی می دید. این مسئله طبعاً عکس العمل مبارزاتی و خشمگینانه او را علیه سلطه امپریالیستی و کمپرادورها و در رأس آنها شاه بر می انگیزت و نمایندگان سیاسی - مذهبی خرده بورژوازی خواست ها و نظرات طبقاتی خود را در شعارها و مواضع خویش منعکس می کردند و فعالانه وارد عرصه سیاسی مبارزاتی می گشتند. یکی از رهبران مذهبی که توانست در این عرصه نقش ایفا کند و انظار خرده بورژوازی و تا حدی زحمت کشان را به سمت خود جلب نماید، آیت الله خمینی بود که شعارهای رادیکالتری می داد.

توده های ستمدیده با توجه به نیازهای اقتصادی و اجتماعی خود، از یک طرف و فرهنگ مذهبی از سوی دیگر به مجتهدی روی آوردند که برخلاف دیگر مجتهدان (که کارشان سکوت و سازش با رژیم بود) با شاه مقابله می کرد و بدین ترتیب آیت الله خمینی به عنوان رهبر مذهبی و سیاسی پذیرفته شد و نامش در سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ به عنوان مرجع تقلید مبارز مطرح گردید. دستگیری او که بهانه سرازیر شدن توده های متوسط و فقیر و ستم دیده به خیابان ها شد، با قیام ۱۵ خرداد و سرکوب شدن توده ها از سوی رژیم مواجه گردید و آیت الله خمینی برای توده ها به صورت رادیکالترین رهبر مذهبی درآمد. تلاش های رژیم برای تبعید و بدنام کردن او و علم کردن کسانی مانند شریعتمداری و [ابوالقاسم] خویی و غیره، به محبوبیت خمینی و ضعیف تر شدن پایگاه کسانی مانند شریعتمداری که سابقه بیشتری از خمینی داشتند انجامید و هم خمینی را در موضع قطعاً مخالفی قرار داد که نمونه اش سخنرانی شدید او در سال ۱۳۴۳ بر سر تصویب لایحه کاپیتولاسیون (مصونیت قضائی مستشاران آمریکائی) توسط مجلس بود. حرکت مبارزه جویانه آیت الله خمینی از سوی دیگر مراجع عمدتاً با سکوت و اکراه روبرو شد. فئودال ها ضربه خوردند و در سیستم جدید بورژوازی کمپرادور حل شدند و کسانی مثل آیت الله حاج آقا حسن قمی (مقیم مشهد) که دقیقاً از پایگاه حمایت از فئودال ها به مخالفت با شاه برخاسته بودند، علیرغم قریب ۹ سال تبعید در کرج، چون از یک جریان اجتماعی تقریباً مرده حمایت می کردند نتوانستند پایگاهی بیابند و مطرح شوند. رشد بورژوازی کمپرادور و رونق کاذبی که چند سالی در ایران وجود داشت آیت الله شریعتمداری را که متکی به سرمایه داران متوسط و بزرگ بویژه تجار آذربایجانی بود بعنوان مجتهد مورد احترام این اقشار و نیز رژیم شاه در آورد ولی برای برخی اقشار تحت ستم یعنی خرده بورژوازی سنتی، خمینی سمبل و نماینده منافع طبقاتی بود. خرده بورژوازی سنتی شدیداً از سوی سرمایه داری وابسته حیاتش تهدید می شد و مبارزه جدی و غیر رفرمیستی را طلب می کرد. اما تا زمانی که ته مانده ای از سفره رنگارنگ بورژوازی بطور موقت به او (خرده بورژوازی سنتی) میرسید با احتیاط جلو میرفت؛ ولی وقتی دیگر کارد به استخوانش می رسید حتی گاه به حمایت از فعالیت های مسلحانه مجاهدین نیز می پرداخت.

در حاشیه مصاحبه :

سند زیر را به نقل از کتاب " نهضت دو ماهه روحانیون" تألیف علی دوانی - قم، ۱۳۴۱ - می آوریم. تاریخ تلگراف، مهر ۱۳۴۱ می باشد:

تلگراف حضرت آیتالله خمینی؛

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

پس از اهداء تحیت و دعا بطوری که در روزنامه ها منتشر شده است دولت در انجمن های ایالتی و ولایتی، اسلام را در رای دهندگان و منتخبین شرط نکرده و بزنها حق رای داده است و این امر موجب نگرانی علماء اعلام و سایر طبقات مسلمین است بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان نشود.

کلیشه و عکس فلسفی در پیکار ۷۱

الداعی روح الله الموسوی

۳

پیکار شماره ۷۲، سال دوم، دوشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۵۹، صص ۹-۱۱

پیکار: قبل از ادامه بحث درباره موضع روحانیون و آیت الله خمینی در سال های ۱۳۴۱ به بعد، پیشنهاد می کنم توضیحی درباره این نکته که میگویم برای خوانندگان ما بدهید. در قسمتی از مصاحبه که در شماره ۷۱ چاپ شده به کتابی از آیت الله خمینی تحت عنوان "کشف الاسرار" اشاره کردید. موضوع این کتاب و مواضعی که در آن آمده چیست؟ در حدی که لازم می دانید مطالبی در این رابطه مطرح کنید:

رفیق تراب: پیش از پاسخ باید از اینکه در گفتگوی قبلی، تاریخ تألیف این کتاب را اواخر دوره رضا شاه ذکر کردم عذر بخواهم. این کتاب تاریخ تألیف ندارد، ولی از برخی اشارات که در آن آمده معلوم می شود که بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ نوشته شده است. موضوع اصلی کتاب پاسخ به اشکالات و به اصطلاح شبهات مذهبی است که از سوی کسانی مانند احمد کسروی و شریعت سنگلجی و [حکمی زاده و...] در آن سال ها مطرح می شده است. افراد اخیر جزئی از یک جریان روشنفکری بورژوازی بودند که می کوشیدند در قالب یک نهضت اصلاح طلبانه فرهنگی و با تحلیلی روبنایی از مسائل جامعه، به اصطلاح با خرافات مبارزه کنند و اعتقاداتی را که به هیچ وجه با علوم جدید (که تازه به ایران راه پیدا کرده بود) قابل توجیه نبود، مورد انتقاد قرار می دادند. آنها توانسته بودند در محدوده روشنفکران سر و صدایی به پا کنند. انتقادات آنان اصلاً جنبه سیاسی نداشت و حول مسائلی مانند پرواز عیسی به آسمان، زیارت امامان، استخاره، نذر و نیاز و این که قوانین فقهی اسلامی به درد امروز می خورد یا نه و امثال اینها دور میزد و کتاب "کشف الاسرار" بطور عمده به پاسخ تفصیلی به این نوع اشکالات می پردازد.

در اینجا بد نیست اشاره ای کنم به وضعی که روشنفکران بورژوازی کشورهای اسلامی در قبال نفوذ تمدن اروپایی داشتند و کوششی که برای تلفیق فرهنگ مسلط مذهبی جامعه خود با معیارهای علمی بکار می بردند. آن ها سعی می کردند اصول اعتقادات مذهبی را به اصطلاح "توجیه علمی" کنند و فروع و اعتقادات عامه را اگر با "علم" قابل توجیه نبود یا مسکوت بگذارند یا رد کنند. سابقه این نهضت روشنفکری به حدود ۱۰۰ سال پیش یعنی دوره سید جمال الدین اسد آبادی و شیخ محمد عبده (در مصر) می رسد. آنها در حالی که ماتریالیسم را به اصطلاح رد می کنند و مثلاً سید جمال الدین کتابی در "رد" ماتریالیسم به نام نیچریه (مأخوذ از کلمه انگلیسی Nature به معنی طبیعت) به مفهوم مادیگرایی و طبیعی گری می نویسند و استدلالات مضحکی در حقانیت ایدئالیسم مذهبی ارائه میدهد، در عین حال شاگردش شیخ محمد عبده در تفسیری که از قرآن نوشته و دیگر کتاب هایش می کوشد داستان ها و حوادث غیر عادی را که در قرآن و مذهب آمده و نیز احکام اسلامی را با قضایای علمی به اصطلاح توجیه کند مثلاً در قرآن داستانی هست که پادشاه حبشه برای تصرف مکه و خراب کردن خانه کعبه لشکر کشی نمود ولی فیل های جنگی او در اثر ریگ هایی که پرستوها در دهان گرفتند و بر سر فیل ها زدند مردند و ارتش مهاجم شکست خورد. این قضیه در روایات مذهبی به "اصحاب الفیل" معروف است. شیخ محمد عبده که از لحاظ علمی چنان داستانی را نمی توانست توجیه کند، می گفت: لشکر حبشه دچار وبا شد و آن ریگ ها همانا میکروب های وبا بودند!

در ایران نیز روشنفکران مذهبی بورژوازی فراوان به چنین توجیهاتی دست زدند. مهندس بازرگان از سالهای ۱۳۲۰ به بعد در کتاب ها و جزوات مختلف در "اثبات علمی بودن" احکام نجاست و طهارت و باد و باران و وجود "جن و فرشته" دست به دامن فرمول های فیزیک و ترمودینامیک شد، و یا دکتر یدالله سبحانی کوشید نظریه تکامل انواع داروین و غیره را با هزار چسب و

سریشم با داستان های آفرینش که در کتب مذهبی منجمله قرآن آمده وفق دهد. آن توجیهات به طور تکامل یافته تر در پهنه مسائل اجتماعی هم نفوذ کرد. تلفیق و تلفیح افکار مذهبی با نظریات جامعه شناسی بورژوازی و گرایش های خرده بورژوازی از طرف دکتر [علی] شریعتی و با تلفیق اسلام با مارکسیسم از طرف انقلابیون دمکراتی نظیر مجاهدین خلق که اساساً از پایگاه خرده بورژوازی میانی و پایین حرکت می کردند، ادامه همان حرکت تلفیقی و التقاطی است که از قریب صد سال پیش شروع شده است. این حرکت همانطور که گفتیم سوابق طولانی دارد. برای مثال، برخی علمای اسلامی که براساس پایگاه طبقاتی بورژوازی یا خرده بورژوازی شان در صدر مشروطه با مشروطیت موافق بودند سعی فروان کردند که مشروطیت و حکومت پارلمانی را با معیارها و ضوابط اسلامی همخوانی دهند. کتاب "تنزیه الامه / یا حکومت در اسلام" نوشته آیت الله نایینی که با توضیحات آیت الله طالقانی سال ها پیش منتشر شد، همین هدف را دنبال می کرد.

در برابر اینان، کسانی بودند مانند آیت الله خمینی که جزم های مذهبی را همان طور که بود می پذیرفتند و ضرورتی در توجیه آنها با قوانین علمی نمی دیدند. تبلیغات گسترده ای که امروز ظاهراً محور مبارزه جناحی از رژیم با لیبرال ها و نیز مجاهدین را تشکیل می دهد از لحاظ اعتقادی در قبول التقاط یا عدم التقاط خلاصه می شود. کلماتی نظیر "مکتبی"، "مسلمان اصیل"، "اصالت اسلامی"، "نه شرقی نه غربی" و...، دگماتیسم افشار عقب مانده اجتماعی از میان خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط سنتی را می رساند که سعی دارند مبارزه خود علیه لیبرال ها و نیز انقلابیون مذهبی نظیر مجاهدین را از پایگاهی ارتجاعی توجیه و تفسیر کنند؛ بدین معنی که از پایگاه "اسلام اصیل و مکتبی" علیه التقاطی گری مبارزه می کنند. اما این موضع تا چقدر امکان پذیر است؟

این به اصطلاح غیر التقاطی ها در حالیکه از فرط عقب ماندگی شان، موضع خود را این چنین توضیح می دهند ولی خودشان نیز به دلیل ماهیت طبقاتی و بینش خرده بورژوازی شان نمی توانند بدور از التقاط باشند و در عمل ناگزیرند التقاط را بپذیرند. خرده بورژوازی به دلیل ماهیت دوگانه اش، در پهنه ایدئولوژی، ارزش های مربوط به کار را با "ارزش" های مربوط به مالکیت در هم می آمیزد و به همین دلیل در شرایطی که مبارزه ضد استثمار طبقه کارگر به عنوان مسئله ای جهانی مطرح است، خرده بورژوازی علیرغم تلاش برای محدود کردن یا "تعدیل" مالکیت، هرگز از تقدیس آن نمی تواند دست بکشد. مثال ها فراوان است و لازم نیست ذکر کنیم. اگر بخواهیم برای تلفیق قوانین اسلامی با شرایطی که در طول تاریخ برای مسلمانان پیش آمده و در نتیجه منجر به وارد شدن برخی نهادها و احکام مثلاً بورژوازی به درون قوانین اسلامی و یا به حذف و تراشیدن احکام اولیه شده است مثالی بیاوریم، می توانیم به توجیهات و "کلاه شرعی" هایی اشاره کنیم که مثلاً برای حلال کردن و مجاز شمردن "ربا" عملی شده است. این توجیهات در نتیجه نیازهای اقتصادی و ضرورت ایجاد تسهیلاتی در مبادلات پولی پیدا شده و عملاً "حرمت ربا" را که دیگر با رشد روابط کالایی سازگاری نداشته، نقض کرده است. من فکر می کنم این موضع مشمول تعریف التقاط می شود بدین معنی که هم "ربا را حرام" میدانند و هم عملاً آن را "حلال" می سازد و نام آن را به "بیع" یا "مصالحه" یا... تغییر می دهد. جوایز و بهره ها و کلا معاملات بانکی را که تابع قوانین بورژوازی است، به صورت شرعی و اسلامی در می آورد.

همچنین در "رساله های عملیه" که مجتهدین منجمله آیت الله خمینی نوشته اند، هنوز احکام و قوانین مربوط به دوره برده داری و روابط بین برده و برده دار وجود دارد ولی عملاً به دلیل آنکه مرحله تاریخی آن دوره به سر آمده و مصرفی برای آن احکام دیده نمی شود بدان ها عمل نمی کنند و در عمل، التقاط را - علیرغم ادعایشان - پذیرفته اند یعنی از یک طرف قانون دوره برده داری را در نظر می پذیرند ولی در عمل قانون سرمایه داری را پیاده می کنند. درباره این مسئله شواهدی از قرآن هم وجود دارد که از آن می گذرم.

در اینجا ذکر این نکته را لازم می دانیم که طرح این گونه مسائل از طرف ما بویژه در شرایط کنونی، به هیچ وجه به معنی آن نیست که ما به صف و جبهه دیگری غیر از صف انقلاب در برابر ضد انقلاب می نگریم. ما به خوبی آگاهی داریم که رژیم می خواهد صف واحد خلق و کلیه نیروهای انقلابی و ضد امپریالیستی را با طرح مسائل انحرافی و علم کردن صفی بنام مذهبی ها در مقابل غیر مذهبی ها به تفرقه بکشاند. ما نسبت به این توطئه هشیاری کامل داریم و وحدت نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست و ضد سرمایه داری وابسته و دمکراتیک را با تمام قوا پاسداری می کنیم. تلاش کمونیستی و انقلابی ما برای روشن کردن نقاط تاریک و مضامین غیر علمی که در ذهن توده ها از دوران های سپری شده بجا مانده موضع لنینی ما را در قبال تحکیم وحدت نیروهای انقلابی علیه امپریالیسم و سرمایه داری وابسته استوارتر و روشن تر می سازد. به مثال های دیگر در رابطه با تلفیق و التقاط بر می گردیم:

در فتوایی که آیت الله خمینی چند ماه پیش صادر کرده و در پیکار ۷۰ آمده، موسیقی را مطلقاً حرام دانسته ولی عملاً مجبور است آن را بپذیرد و به اصطلاح "اسلامی اش" کند. رشد و تکامل تولیدی ضرورت شرکت زنان در مسائل اجتماعی را ایجاب کرده و مجتهدین علیرغم میل شان ناگزیرند شرکت زنان در انتخابات و یا همین به اصطلاح "حجاب اسلامی" را بپذیرند؛ در صورتی که چند سال پیش به هیچ قیمتی مثلاً حاضر به شرکت زنان در انتخابات نبودند (رجوع کنید به تلگراف آیت الله خمینی به شاه در سال

۱۳۴۱ - پیکار ۷۱). اینها اگر التقاط نیست پس چیست؟ در رساله بسیار معتبر "العروه الوثقی" که آن را یکی از مجتهدین بزرگ صدر مشروطه به نام محمد کاظم یزدی نوشته و پاورقی زدن به آن در حد بالاترین مراجع دینی (مثل آیت الله خمینی و شریعتمداری ...) است و سه سال پیش با پاورقی مجتهدین معروف در تهران تجدید چاپ شده، در صفحه ۶۲۴ سطر پنجم می نویسد:

"زن دادن به مرد بد اخلاق، سیاهیوست، کرد، عرب بادیه نشین و مشروب خوار و فاسق، مکروه و ناپسند است..." به کنار هم آوردن این صفات توجه کنید! آیا "مجتهدین عالی مقام" که براساس استدلالات مذهبی چنین احکامی را صادر کرده و می کنند، حاضرند آن را امروز رسماً بیان کنند؟ هرگز! آنها ناگزیرند آن اعتقادات و احکام را با توجه به شرایط زمان درز بگیرند و صدایش را در نیاورند و آیا تلفیق اعتقادات قدیم با شرایط جدید جز التقاط چیزی هست؟ و از این نمونه ها بسیار است.

نکاتی را که به طور بسیار مختصر و فهرست وار بدان ها اشاره کردم بیشتر در زمینه های غیر سیاسی بود. کتاب کشف الاسرار آیت الله خمینی هرچند عمدتاً به "اثبات حقانیت" و "زنده بودن تعالیم اسلامی" و ظاهراً دور از توجیهاتی نظیر آنچه گفتیم می پردازد ولی بینش آیت الله خمینی و نقش روحانیت از نظر او را، در آن سال ها بخوبی روشن می کند.

من کتاب را با خود دارم و آنجا که لازم باشد، برای این که کاملاً مستند حرف زده باشم آن را برای شما از رو می خوانم: آیت الله خمینی در این کتاب سخنانی دارد که امروز برخی از آنها را عیناً تکرار می کند، نظیر ولایت فقیه و برخی دیگر را مسکوت می گذارد یا برخلاف آنها عمل می کند اما هیچ انتقادی نسبت به مواضع گذشته خود نکرده است. مثلاً در صفحه ۵۹ زردشت را "مشرک آتش پرست که آتشکده های ایران را تجدید کرد" می داند و می گوید که، "حالا هم پیروان او آتش پرستند" و یا در صفحه ۹۹ عبارت "گیران زردشتی مسلک و مجوسان آتش پرست" به کار برده است ولی امروز که چنین حرفی، با توجه به تکامل تاریخی و رشد آگاهی های توده ای، خریداری ندارد، قانون اساسی جمهوری اسلامی ناچار است واقعیت هم میهنان زردشتی را با اعتقادات دینی شان برسمیت بشناسد.

آیت الله خمینی، امروز از ۲۵۰۰ سال جنایت شاهان یاد می کند و آدم کشی ها و مفاصد گوناگون رژیم سلطنتی را بر می شمرد اما به هیچ وجه روشن نمی کند که چرا در این کتاب از نظامی که شاهان در رأس آن قرار داشته اند دفاع کرده است. آیت الله خمینی که روحانیون را - که به طبقات مختلف اجتماعی وابسته اند و براساس پایگاه طبقاتی شان با رژیم شاه و طبقات ستمگر و استثمارگر برخورد کرده، با آنها سازش یا مبارزه نموده اند - به هیچ وجه مخالف با رژیم نمی داند و در صفحه ۱۸۶ کتاب، در تأکید نظر خویش می نویسد: "مجتهدین هیچ وقت با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند. فرضاً که این قوانین را بر خلاف دستورات خدایی بدانند و حکومت را جابرانه (ظالمانه) تشخیص دهند باز مخالفت با آن نکرده و نمی کنند. زیرا که این نظام پوسیده را باز بهتر می دانند از نبودنش. ولذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می کنند بیشتر از چند امر نیست. از این جهت فتوا و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر، و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابداً از سلطنت اسمی نمی برند با آن که جز سلطنت خدایی همه سلطنت ها بر خلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است، ولی آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد محترم می شمارند و لغو نمی کنند".

آیت الله خمینی در شرایطی که اغلب روحانیون و رژیم سلطنتی هنوز پایگاه طبقاتی واحدی یعنی فئودالیسم دارند دلیلی برای شورش علیه رژیم سلطنتی دست نشانده شاه نمی بیند و در توجیه و تأیید سازشکاری مراجع و روحانیون بزرگ با رژیم در صفحه ۱۸۶ و ۱۸۷ همین کتاب چنین می نویسد:

"این ها (روحانیون بزرگ) با این نیمه تشکیلات (رژیم) هیچ گاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نمی خواستند به هم بزنند و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند، مخالفت با همان شخص بوده از بابت آن که بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند و گرنه با اصل اساس سلطنت تا کنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده بلکه بسیاری از علماء بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی ها کردند مانند خواجه نصیرالدین و علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهائی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها و هر قدر هم دولت یا سلاطین با آنها بد سلوکی کردند و به آنها فشار آوردند باز با اصل اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرده. تواریخ همه در دست است و پشتیبانی هایی که مجتهدین از دولت کردند در تواریخ مذکور است. اکنون شما می خواهید دولت را به آنها بدبین کنید و این نیست جز از سوء نیت و فتنه انگیزی و تفرق کلمه و ایجاد نفاق و از بین بردن وحدت که اساس حفظ کشور بر آن است..."

آیت الله خمینی در این کتاب از این که نهادهای دولتی نظیر ادارات و ارتش و مدارس در دوره رضا شاه تأسیس شده و در واقع رشد بورژوازی وابسته را زمینه سازی کرده و این امر مستلزم محدود کردن نفوذ روحانیون و کوتاه کردن دست آنان از مشارکت در حکومت بوده، ناراحت است و می نویسد:

"اکنون هم اگر مشکلاتی برای مملکت پیش آمد کند مجتهدین از وظیفه حتمیه خود می دانند که آنرا رفع کنند و با دولت در موقع های باریک همکاری کنند و از خطاهایی که در این دوره های سیاه (منظور دوره رضا شاه است) در این مملکت شد یکی که از همه بالاتر بود سلب نفوذ روحانیت بود که این از برای مملکت از همه بدتر بود زیرا دل توده از دولت بواسطه فشارها و بی عدالتی ها رنجیده است و دولت با دل جریحه دار مردم نمی تواند از مملکت خود (؟) دفاع کند. لکن اگر نفوذ روحانیت بود مردم مانند صدر اول اسلام وارد عمل می شدند و مملکت با دست واحد و قوه روحانی و دل گرم از خود دفاع می کرد یا دیگران را به رنگ خود در می آورد. این یکی از خطاهای دولت بود و هست."

حرف آیت الله روشنتر از آن است که به تفسیری احتیاج داشته باشد. او روحانیت را در واقع برای مرهم گذاشتن بر "دل جریحه دار مردم" و سازش دادن آنها با رژیم - که چیزی جز به معنای تحمیق آنها نیست - می داند. در زمان تألیف کتاب (۱۳۲۲ تا ۲۳) رژیم ایران چگونه رژیمی است؟ آن روزها و امروز مردم می دانستند و می دانند و خود آیت الله بارها گفته است که انگلیسی ها خود اعتراف کردند که رضا شاه را بردند و پسرش را بجای او گذاشتند. در چنین شرایطی آیت الله خمینی در صفحه ۲۰۸ کتاب می نویسد:

"تجزیه روحانیت از دولت (کدام دولت؟) مثل جدا کردن سر از بدن است. هم دولت با این تجزیه استقلال (!؟) و امنیت خارجی (جالب اینکه در آن روزها متفقین کشور را تحت اشغال نیز داشتند!) و داخلی را از دست می دهد و هم روحانیت تحلیل می رود..."

آیت الله خمینی در صفحه ۲۰۹ کتاب، شدیداً به این نظر که می گوید "روحانیون چون خرج خود را از اقشار معینی می گیرند ناگزیر بنا به میل آنان صحبت می کنند و تابع آنها هستند" می تازد و می گوید:

"کتاب های ملا ها از هزار سال پیش... در دسترس مردم است. خوبست بررسی کنید از اول آنها تا آخر. اگر یک کلمه پیدا کردید که ملا در آن با میل عوام حرفی زده باشد ما تمام حرف هایی که تاکنون زدیم پس می گیریم..."

در صورتی که عمده قوانین و احکامی که مجتهدین در رساله های عملیه خود نوشته اند، به نحوی مصالح و منافع طبقاتی را تأمین می کند که آن مجتهدین از لحاظ اقتصادی و طبقاتی بدان ها وابسته بوده اند.

برای نمونه احکام متعدد مربوط به روابط مالک و زارع که در خدمت فئودال ها و زمینداران است (مثل مزارعه و مساقات و...) یا آنچه مربوط به روابط برده دار و برده است که همان طور که گفتم هنوز هم در رساله ها وجود دارد. همین طور است قوانینی که در دوره های دیگر به نفع تجار و سرمایه داران وضع یا به نحوی جرح و تعدیل شده است مثل مواردی که در برابر یک کله قند، پنج هزار تومان نزول پول را "حلال" می سازند و به اصطلاح مصالحه می کنند. البته در این مورد آیت الله خمینی نظر موافق ندارد ولی بقیه "علما" منجمله آیت الله [محمد رضا] گلپایگانی و [محمد حسینی] میلانی و بسیاری دیگر چنین نظری را تأیید می نمایند. [مرتضی] مطهری در کتاب "مرجعیت و روحانیت" که در اوایل سال های ۱۳۴۰ همزمان با ضربه خوردن فنودالیسم، با بینشی بورژوازی به مسئله مرجعیت شیعه، نظر کرده همین موضوع تبعیت دستگاه روحانیت از "کسانی که خرج آنان را تأمین می کنند" به تفصیل ذکر کرده که آن را از روی کتاب برای شما می خوانم:

"مهمترین نقصی که در دستگاه رهبری دینی ما... بوجود آمده مربوط به بودجه و معاش و نظام مالی و طرز ارتزاق روحانیون است" (صفحه ۱۷۶). و در جای دیگری می گوید:

"روحانیت عوام زده ما چاره ای ندارد از این که همواره سکوت را بر منطق و سکون را بر تحرک و نفی را بر اثبات ترجیح دهد زیرا موافق طبیعت عوام است. حکومت عوام منشاء رواج بی حد و حصر ریا و مجامله و تظاهر و کتمان حقایق و آرایش قیافه و پرداختن به هیكل و شیوع عناوین و القاب بالا بلند در جامعه روحانیت ما شده که در دنیا بی نظیر است". (صفحه ۱۸۵)

جالب است که سکوت بسیاری از روحانیون به ویژه مراجع طی آن سال ها را امروز دستگاه های تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی به عنوان زیرکی ها "و موقع سنجی های معجزه آسا" جا می زنند که بله، وقتش نبود! آری، تا سال ۱۳۴۱ که روحانیون بزرگ و مراجع، عمدتاً متکی به فئودال ها بودند و البته آنها با رژیم تضادی نداشتند، وقت مبارزه هم نبود. آیا به همین دلیل نیست که تاریخ مبارزاتی میهن ما از نظر رژیم جمهوری اسلامی از همان سال ۱۳۴۲ شروع می شود که آقایان "مبارزه" را "جایز" شمرده اند؟ و همان حرکت خودشان را مبدأ تاریخ ساخته اند؟!

با همین تحلیل، به سال های پس از ۱۳۴۲ نگاه کنیم. آیت الله خمینی با مجموعه مواضع طبقاتی و بینش فکری خود، نمایندگی خرده بورژوازی مرفه سنتی را به عهده می گیرد. این قشر در زیر فشار نظام کمپرادوری، زندگی خود را در خطر می بیند و به مخالفت با هیئت حاکمه بر می خیزد و از آمریکا که امپریالیسم مسلط است شدیداً آزرده است اما آنقدر پیگیر نیست (و نمی تواند

باشد) که به طور انقلابی، کل رژیم وابسته به امپریالیسم شاه خائن را زیر سؤال ببرد. ترور حسنعلی منصور (نخست وزیر) در سال ۱۳۴۳ و سخنرانی مؤثر و مبارزه جویانه آیت الله خمینی علیه نفوذ روز افزون آمریکا و لایحه کاپیتولاسیون، برجسته ترین تلاش سیاسی این قشر در آن سال های خفقان و سرکوب است و در سال های بعد که به تدریج در اثر سرمایه گذاری های خارجی و افزایش پول نفت از خوان یغمای سرمایه داری وابسته به خرده بورژوازی مرفه سنتی و به ویژه تجار بازار سهمی از آن بساط می رسد و رژیم می تواند در همان قالب سرمایه داری وابسته تناقضات اقتصادی و سیاسی خود را - هر چند بطور موقت - حل کند و هنوز به بن بست سیاسی - اقتصادی دچار نشده است، تغییراتی در بین این قشر رخ می دهد. مدت زمان کوتاهی این قشر از مجاهدین خلق پشتیبانی محدود می نماید و عناصری پیشرو از آن در همین رابطه دستگیر و زندانی می گردند. عناصر عقب مانده تری نیز در روابط محلی و فعالیت های مبارزاتی نظیر تکثیر اعلامیه ها و کتاب های آیت الله خمینی و غیره دستگیر می شوند. اما به طور عمده و اساساً آنچه هست یا مبارزه پراکنده کارگران است که به دلیل ضعف تشکل و عدم رهبری انقلابی، سریعاً و شدیداً سرکوب می شود و یا به صورت مبارزه گروه های روشنفکری است که با نفی رفرمیسم به مبارزه مسلحانه چریکی روی آور شده اند، چه با گرایش مارکسیستی یا گرایش رادیکال مذهبی (مثل مجاهدین) و این وضع تا حدود سال ۱۳۵۶ که جنبش توده ای در مبارزات "خارج از محدوده" شروع شد، ادامه دارد. آیت الله خمینی از سال ۱۳۴۳ تا پاییز ۱۳۵۷ در عراق بسر برد. او تنها از اوایل سال ۱۳۵۷ تحرک قابل توجهی در مبارزه از خود نشان می داد و گرچه در مدت قریب ۱۳-۱۴ سال به همان دلایلی که اشاره کردم، مبارزه آیت الله با رژیم شاه نیز در حد اعلامیه ای هر چند ماه، آن هم به مناسبتی خاص، تجاوز نمی کرد.

در اینجا ضروری است به موضع او در مخالفت با سلطنت و استبداد شاه که طی آن سال های سیاه مترقیانه بوده و بالطبع کمونیست ها از آن حمایت می کردند نیز اشاره کنم. این بود نکاتی که در این فرصت کوتاه در معرفی کتاب کشف الاسرار نوشته آیت الله خمینی و مطالبی در حول و حوش آن، در جواب شما می توانستم بگویم.

۴

پیکار، شماره ۷۵، سال دوم - دوشنبه ۱۴ مهر ۱۳۵۹، صص ۱۱-۸ و ۲۱

پیکار: مخالفت مراجع و روحانیون بزرگ در اوایل دهه ۱۳۴۰ که با قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ همراه گشت چگونه شروع شد و بر چه پایه و زمینه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی قرار داشت؟

رفیق تراب: در اواخر دهه ۱۳۳۰ نیازهای اقتصادی امپریالیسم آمریکا و به تبع آن نیازهای سیاسی و نظامی اش، ایجاب می کرد که زیربنای اقتصادی جامعه ایران، که هنوز یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال بشمار می رفت به نفع نیازهای امپریالیستی تغییر کند و مقدمات به اصطلاح، اصلاحات ارضی و استقرار حاکمیت سرمایه داری وابسته فراهم آید. اما در آن زمان زمینه این تغییرات از هر حیث، در کشور فراهم نبود.

از سوی دیگر پس از ۷ سال که از حکومت کودتا و بگیر و ببندها و اعدام ها و نیز مقاومت و قهرمانی های خلق از یک طرف و سکوت و تسلیم و خیانت غالب رهبران سیاسی و مذهبی از طرف دیگر می گذشت، کشور شدیداً دچار بحران اقتصادی و سیاسی بود. فشار توده ای از پایین موجب ایجاد شکاف در بالا یعنی طبقه حاکمه شده، ضرورت عقب نشینی محدود و گشودن "دریچه اطمینان" را برای جلوگیری از انفجار به رژیم شاه تحمیل می نمود. اینک به برخی از وقایع مهم اشاره می کنم:

- اعتصابات کارگری متعدد، منجمله اعتصاب ۳۰ هزار نفری کارگران کوره پزخانه های تهران که به خون کشیده شد.
- بدتر شدن روز افزون وضع دهقانان و مناطق دوردست، نظیر بلوچستان، که هیأت دولت ضد خلقی آن روز هم ناگزیر بود برای آن اشک تمساح بریزد.
- اعتصاب وسیع دانش آموزان در تهران سال ۱۳۳۸ که آن طور که به یادم هست - از دارالفنون شروع شد.
- افتتاح احزاب "شه ساخته" نظیر حزب ملیون (به ریاست دکتر منوچهر اقبال) و حزب مردم (به ریاست اسدالله علم) و انتخابات مجلس که شاه مجبور به باطل کردن آن شد.
- بروز اختلافات در سطوح بالا مثلاً بین شاه و تیمور بختیار (که تا ۵ سال پس از کودتا فرماندار نظامی تهران بود) که منجر به فرار بختیار به خارج از کشور شد.

- تغییر سریع کابینه ها و درگیری درونی رژیم بین جناح وابسته به فئودال ها که بطور سنتی با سیاست انگلیس همخوانی داشتند و جناح متعلق به بورژوازی وابسته که از سوی آمریکا حمایت می شدند.

- و بالاخره عجز رژیم از سرکوب مبارزات سرسختانه توده ها.

اینها و نمونه های بسیار دیگر نشان میدهد که اوضاع چقدر بحرانی بوده است. در چنین اوضاعی روحانیون بزرگ اگر موضعی سیاسی داشته اند جز در حمایت از فئودال ها و سکوت رضایت آمیز در قبال سرکوب توده ها نبوده است.

همزمان با زمینه سازی برای اجرای اصلاحات ارضی که آیت الله بروجردی، از موضعی فئودالی شدیداً در برابر آن ایستاده بود و پس از آن که مسألهء تحدید مالکیت هم به صورت نظر خواهی در روزنامه ها به صورت گسترده ای مطرح شد، شاه در پاییز ۱۳۳۹ اعلام کرد که "انتخابات آزاد است" و به نمایندگان جبهه ملی اجازه داد که در انتخابات دوره بیستم "مجلس شورای ملی" شرکت کنند.

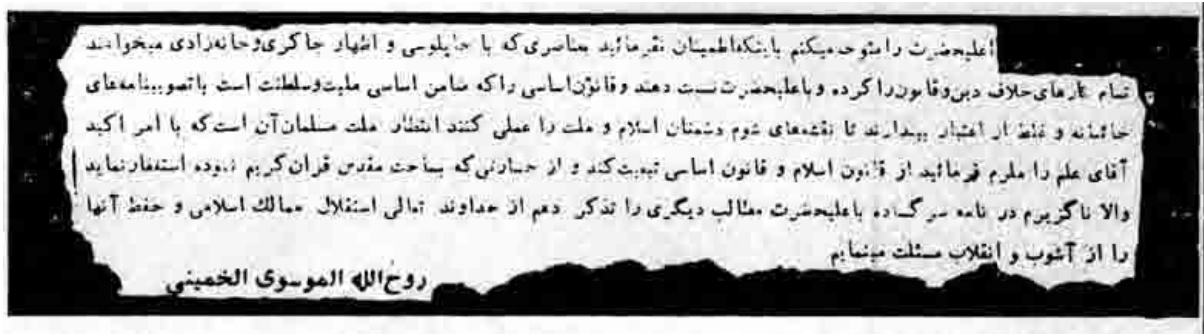
جنبش کمونیستی که پس از ضربات بر حزب توده و سرکوب های رژیم کودتا هنوز نتوانسته بود کمر راست کند عملاً در صحنه سیاسی حضور نداشت. روحانیون بزرگ هم به همان دلایلی که در قسمت های قبلی مصاحبه گفته ام دلیلی برای مخالفت با رژیم شاه نمی دیدند. این است که اپوزیسیون و نیروی مخالف، هر چند در سطح رفرمیستی آن، در وجود بقایای "جبهه ملی" و پیروان مصدق خلاصه می شد. باید بگویم که در آن زمان حزب توده پس از آن همه ضربات و خیانت ها و توجیه فرار از صحنه مبارزه و هم آوازی با رژیم که از سوی کمیته مرکزی در مسکو و آلمان شرقی انجام داده بود، اصلاً در صحنه مبارزه سیاسی حضور نداشت و بسیاری از عناصر مبارز کمونیست و نیز انقلابیون دمکرات مذهبی زیر چتر جبهه ملی فعالیت می کردند.

بقایای "جبهه ملی" برای آغاز فعالیت انتخاباتی تشکیلات جبهه ملی را با شعار "هدف جبهه ملی ایران حکومت قانونی است" احیا کردند و با سازشکاری طبقاتی خویش مشغول چانه زدن با رژیم برای بدست آوردن چند کرسی در مجلس شورا یا حداقل یکی دو پست وزارتی شدند. سال ۱۳۳۹ و انتخابات به اصطلاح آزاد شاه منجر به راه یافتن یک یا چند نفر از جبهه ملی منجمله اللهیار صالح از کاشان به مجلس بیستم شد. علاوه بر جبهه ملی، عناصر سر سپرده آمریکا مثل دکتر علی امینی و محمد درخشش هم که با روی کار آمدن کندی در آمریکا جان و ماموریت تازه ای یافته بودند، بیکار نبودند. جبهه ملی سعی در مهار زدن جنبش خلق داشت و باند امینی به توطئه علیه جنبش می پرداخت. مثلاً محمد درخشش، جنبش اعتصابی و حق طلبانه معلمین را به بند می کشید و در همین اعتصاب و تظاهرات سراسری معلمین بود که معلمی بنام دکتر خانعلی در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ به شهادت رسید. جبهه ملی هم، می کوشید جنبش روشنفکران و دانشجویان را در چهارچوب برنامه های رفرمیستی و سازشکارانه اش زندانی کند. جبهه ملی با تمام قوا سعی می کرد شعارهای تظاهرات سراسری دانشجویان دانشگاهها رنگ ضد سلطنتی به خود نگیرد. جبهه ملی حتی جرأت نداشت نام مصدق را که شاه از او خرسند نبود به عنوان رهبر خود بر زبان آورد. به طوری که جمعیت نهضت آزادی ایران که گاه انتقاداتی را متوجه شخص شاه (و نه سلطنت) می کرد و از مصدق به عنوان رهبر جنبش ملی یاد می نمود، مورد "بی مهری" جبهه ملی قرار گرفت و بدان راه نیافت.

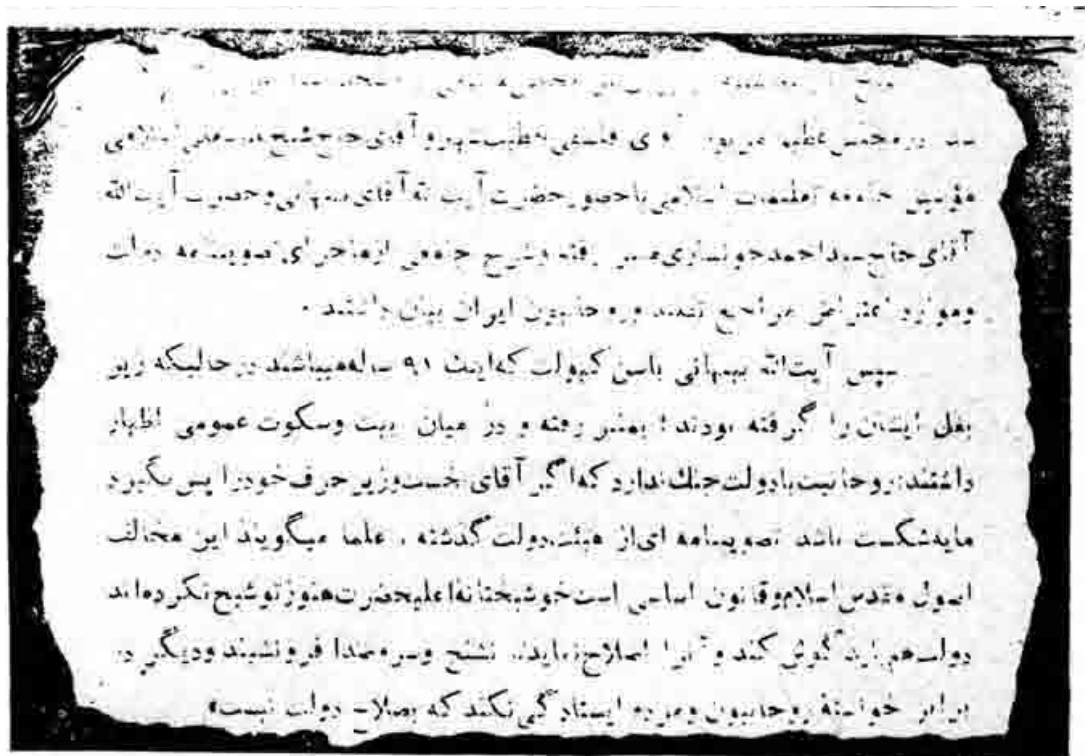
در اواخر ۱۳۳۹ و اوائل ۱۳۴۰ اوضاع اقتصادی کشور بسیار بحرانی بود و جناح آمریکایی درون رژیم به سرکردگی دکتر علی امینی که قرار بود تسلط کامل سرمایه داری وابسته را بر ویرانه نظام نیمه فئودال نیمه مستعمره گذشته تأمین کند، با استفاده از این بحران، دربار را تحت فشار قرار داد و آمریکا فقط با پرداخت ۳/۵ میلیون دلار وام، حکومت دلخواه خود را به شاه تحمیل نمود. روی کار آمدن امینی و ایجاد جو نسبتاً آزادتر برای تظاهرات سیاسی اصلاح طلبانه و مسالمت آمیز، از اردیبهشت ۱۳۴۰ به بعد، تغییرات چندانی در آرایش نیروهای سیاسی مخالف برجا نگذاشت. مبارزات خلق و در پیشاپیش آن دانشجویان دانشگاه که به تدریج هسته های مقاومت چپ و کمونیستی و انقلابی در بین آنان پا می گرفت، کم کم قابل کنترل نبود و رژیم با حمله وحشیانه ارتش و پلیس به دانشگاه تهران در اول بهمن ۱۳۴۰ نوعی ضرب شست نشان داد. اندکی پس از این واقعه، حکومت امینی که وظیفه اش یعنی آماده کردن زمینه برای اصلاحات ارضی آمریکایی شاه به پایان رسیده بود جای خود را به اسدالله علم، فئودال سر سپرده ای که قرار بود تبدیل به سرمایه دار وابسته شود، سپرد و او همچنان حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی امینی را که مأمور مستقیم آمریکا بود برای پیاده کردن طرح اصلاحات ارضی در کابینه نگاه داشت.

آیت الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ درگذشت و تا یک سال و حتی بیشتر پس از او هنوز جانشین قدرتمندی عهده دار منصب مرجعیت او نشده بود. رژیم شاه در غیاب بروجردی "اصلاحات ارضی" را که به دستور آمریکا باید پیاده می کرد، آسانتر می توانست به مرحله اجرا در آورد. اینجاست که شروع کرد به گذراندن قوانینی جهت زمینه سازی آن تغییرات. ایجاد تغییراتی در قانون انجمن های ایالتی و ولایتی، اعطای حق رأی به زنان در انتخابات و تصویب لوایحی که از پایگاه بورژوازی محدودیت های بیشتری برای روحانیت و مذهب ایجاد می کرد، موجب مخالفت مجتهدین (همان طور که قبلاً گفته ام، از پایگاه فئودالی) با دولت

وقت (اسدالله علم) گردید. تلگراف هایی که در این باره به شاه و دولت زده شده در دست است و شما می توانید نمونه هایی از آنها را در معرض دید خوانندگان "پیکار" قرار دهید. موضع آیت الله خمینی در آن زمان، قبلاً در "پیکار" شماره ۷۱ آمده است. مأخذ این تلگراف ها، همان کتاب "نهضت دو ماهه روحانیون ایران" تألیف علی دوانی (که خود به اصطلاح از "فضای حوزه علمیه" است) چاپ ۱۳۴۱ ق، می باشد.



|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                   |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p><b>تلگراف حضرت آیت الله العظمی الموسوی الخمينی</b></p> <p>حضور مبارک اعلی حضرت همایونی دامت عظمته</p> <p>تصویب نامه مربوط به تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی که پیش از این در سلسله نامه های روزنامه منتشر گردید و در مراسم تعلیف بخشی از کتاب آسمانی قدس سره است گذشت از اینکه قدم استواری در راه ترقی و رفاه ملت بهائیان با مصالح عالی اسلام و کشور و ملت است و با قانون اساسی و احکامات قریب بافتی ملت مسلمان ایران نیز موافقت ندارد. بنابراین از پیشگاه عالی ملوکانه تقاضا داریم که دستور مقتضی بمنظور اصلاح صادر فرموده و با وضع رقت بار روز توحه دولت و بامور اساسی مصلوف فرمائید. با تقدیم احترامات فائده -</p> <p>احمد الحسینی الزنجانی، محمدالموسوی، هاشم آملی، مرتضی الحائری</p> <p><b>تلگراف حضرت آیت الله عراقي</b></p> <p>مقام شامخ اعلی حضرت همایون شاهنشاه خدایه، بکه لاء الدین</p> <p>ضمن اهدای تحیات و افره نجاست زید موقیبت و آت همایونی را در اصلاحات اساسی از درگاه ایزد متعال مشقت داشته بعد از نظر علاقه به حکم مری سلطنت مشروطه در پر توأجر اوجود و موازین اسلامی بحکم وظیفه دینی استدفا دارو که دولت را از تدریب لواایچی که نعتی؛ بحال کشور سودی ندارد بلکه صدور سخریان بخش است مانند شرکت شوان در انتخابات ممنوع فرمائید. موجب دعاگوئی عموم مسلمین و علاقه خاطر عامه است تسخ ملوک لازم و تأمل در عقیبت امور واجب.</p> <p>قبح الاحقر عبداللہ نجفی عراقی</p> <p>(۱) یعنی خداوند پادشاه و او را برای رشد و تعالی دین جاوید، ن سزدا ضمناً تا ریخ تلگرافها حدود مهر و آبان ۱۳۴۱ میباید و او را لکنندگان تلگرافها از مجتهدین برجسته قم بوده اند. بعضی از آنها هنوز زنده اند.</p> | <p>تلگراف حضرت آیت الله شریعتمداری</p> <p>بسم الله الرحمن الرحيم</p> <p>پیشگاه رفیع اعلی حضرت همایون شاهنشاه با اعلام و تنذیم ادب بلوریکه روزنامه ها منتشر کرده اند دولت در ضمن تصویب نامه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی شرط اسلام و شرط زکوری در اداری دهنده و انتصاب شوند انشاء الله و ضمناً رای داونو انتصاب شدن را بکلیه افراد ملت (امم ازین مردم) داده است. نظریه اینکه این تسمیه دولت مخالف با موازین شرعی است و با نتیجه مخالف با قانون اساسی است و صلاح ملک و ملت نیست لذا خواهشمندیم که دستور اکید فرمائید دولت هر دو مورد مذکور را اصلاح نماید</p> <p>الاحقر سید کاظم شریعتمداری</p> <p><b>تلگراف حضرت آیت الله گلپایگانی</b></p> <p>بسم الله الرحمن الرحيم</p> <p>تهران: حضور مبارک اعلی حضرت همایونی دامت عظمته</p> <p>بعد از امداد تحیات از نظر علاقه به حفظ مصالح عالی دین بین اسلام و امنیت و استقلال مملکت و حفظ توجه خاطر ملوکانه در مورد پیش مترات که از طرف دولت بعنوان لایحه قانونی صادر میشود و منتهی ندارد تصویب نامه انجمنهای ایالتی و ولایتی که در مواد آن مصالح مملکت و ایالتی با قوانین محکمه شرع مقدس حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم رعایت نشده و معصیاً در مورد شرط اسلام و مرد بودن انتصاب شوند و انتصاب کنند باعث نگرانی و سوء انکاس است. مستعدی است با اشتیاق که موارد پنج جبهات اسلامی و مملکتی اظهار فرموده آید دولت را از این گونه اقدامات ممنوع و امر بر اعداء جهات اسلامی را در کلیه امور مملکتی صادر فرمائید و آتی آنکه عداوت مشال مملکت شما را از عنکرات محتوظ و دوم مسلمین را در اعلاء کلمه دین و تیل بیدای عالی اسلام موقیبت تصور دارد.</p> <p>محمد رضا الموسوی گلپایگانی</p> |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|



خوب پس از ملاحظه این اسناد به ادامه صحبت می پردازیم:

سر و صداها و اجتماعات در مساجد و منزل روحانیون بزرگ، حول همین درخواست ها جریان داشت. "علما"ی شهرستان ها هم به تهران و قم سفر کردند. بسیاری از آنها برای رقابت با یکدیگر و عقب نماندن از قافله هم که بود، تلگرافی به شاه یا نخست وزیر می فرستادند و به اصطلاح خودشان "میخ اجتهادشان را می کوبیدند". یکی از اجتماعات مهمی که در تهران در آن روزها تشکیل شد در مسجد سید عزیزالله معروف به (ترک ها) در بازار بود. این اجتماع به کارگردانی فلسفی واعظ که قبلاً او را تا حدی معرفی کرده ایم (پیکار ۷۱)، و زیر نظر آیت الله بهبهانی تکرار شد. شخص اخیر حامی فنودال ها، نوکر انگلیس و فردی بسیار نزدیک به دربار بود و غائله نهم اسفند ۱۳۳۰ به نفع شاه و علیه مصدق را او رهبری نمود. متن خبر را از روی همان کتاب که قبلاً ذکر کردم میتوانید بخوانید. (صفحه ۸۸) سند شماره ۱.

کش و قوس بین دولت و "علما" به تدریج دسته اخیر را در مواضع خود که به صورت امری حیثیتی در آمده بود سرسخت تر می سازد. علاوه بر فنودال ها، خرده بورژوازی تحت ستم، به ویژه روشنفکران و دانشجویان مذهبی دمکرات و حتی لیبرال های مذهبی با مراجع تماس می گیرند و در بیانیه های مراجع، به نسبت وابستگی شان به این یا آن طبقه، شعارهای آنها مطرح می شود.

در این میان تغییر لحن آیت الله خمینی از همه بارزتر است. او به تدریج پا را از حد اولیه تغییر قانون انجمن های ایالتی و ولایتی و عدم شرکت زنان در انتخابات فراتر می گذارد و مسائل اجتماعی دیگری را، البته در حد قانونی و اصلاح طلبانه اش، مطرح می نماید. آیت الله خمینی در پایان یک تلگراف مورخه ۱۳۴۱/۸/۱۵ که خطاب به شاه است چنین می گوید. آن را برایتان می خوانم:

"اعلیحضرت را متوجه می کنم به اینکه اطمینان نفرمایید به عناصری که با چیلوسی و اظهار چاکری و خانه زادی می خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده و به اعلیحضرت نسبت دهند" (آیت الله حساب شاه را با اطرافیان جدا می کند و شاه را تطهیر می نماید) "و قانون اساسی را که ضامن اساس ملیت و سلطنت است با تصویب نامه های خائنانه و غلط از اعتبار بیندازند". (باید پرسید اولاً کدام قانون اساسی را آیت الله معتبر می دانسته است. مگر قانون اساسی مشروطیت شدیداً با مشروعه شیخ فضل الله نوری که امروز رژیم جمهوری اسلامی اینقدر برایش سینه چاک می دهد تضاد نداشت؟ ثانیاً چطور شد که در آن زمان ملیت خوب بود ولی امروز به صورت یک کفر درآمده است؟). "تا نقشه های شوم دشمنان اسلام و ملت را عملی نکنند."

انتظار ملت مسلمان آن است که با امر اکید، آقای علم را ملزم فرمایید از قانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده استغفار نماید." (آیت الله، فقط از شاه می خواهد که علم را به تبعیت از قانون اسلام و قانون اساسی ملزم کند نه به شاه و سلطنت کاری دارد و نه به قانونی بودن یا نبودن نخست وزیری علم. ببینید سطح بر خورد چقدر محدود است!). "و الا ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم. از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آنها را از آشوب و انقلاب مسئلت می نمایم." (آیت الله خمینی، ایران دوره شاه سال ۱۳۴۱ را مستقل ارزیابی می کند و برای حفظ "استقلال" آن و دیگر ممالک اسلامی دعا می نماید؛ در حالی که تقریباً همگی آنها زیر سلطه امپریالیسم و چکمه وحشیانه ترین و عقب مانده ترین رژیم ها می سوزند و در آستانه انقلاب قرار دارند. و بالاخره در آخرین جمله تلگراف از "خدا می خواهد" که ممالک اسلامی را از انقلاب حفظ کند. مگر نه این که انقلاب از سوی توده های تحت ستم و به اصطلاح "مستضعفین" علیه حکومت های ظالم می خواست عملی شود؟ چرا آیت الله انقلاب را اینقدر امر ناپسندی می شمارد؟ آیا جز این است که آیت الله و طبقه ای که او نمایندگی اش را به عهده داشت با رژیم پوسیده نیمه فئودال نیمه مستعمره شاهنشاهی در تضاد تعیین کننده ای نبوده است؟!)

این فشارها دولت علم را وادار به عقب نشینی می کند و لایحه مورد اعتراض، در هفته اول آذر ماه ۱۳۴۱ رسماً لغو می گردد. آیت الله خمینی از این دوره است که به عنوان یک مرجع تقلید در سطح جامعه مطرح می شود. اما آنچه او را برای اقشار متوسط مذهبی مقبول تر می سازد پاسخی است که او می تواند بطور نسبی به خواست های این اقشار بدهد. مطرح شدن آیت الله خمینی به عنوان یک مرجع تقلید، بر خلاف شریعتمداری و دیگران، ناشی از موضع مبارزه جویانه ای است که او بعنوان نماینده اقشاری که ذکر کردم در مبارزه با شاه ایفا می کرد.

در ششم بهمن ۱۳۴۱ و با تمهیدات قبلی، رفرندوم شاه و به اصطلاح انقلاب سفید مطرح می گردد. در برابر این اقدام رژیم، تنها نیروی موجود سیاسی، که جبهه ملی است، خلع سلاح می شود و از سر درماندگی تمام، درماندگی ای که نشان می داد در ایران بورژوازی ملی ای وجود ندارد که این ها نماینده اش باشند، ناگزیر شعار "اصلاحات آری! دیکتاتوری شاه نه!" را می دهد. فاتحه جبهه ملی در همین جا خوانده شد، هرچند برخی از سران آن برای احتیاط چند ماهی در زندان گذراندند. تنها جناح نهضت آزادی بود که به اعتبار وجود عناصری مبارز و رادیکال در پایه آن، به ویژه دانشجویان، مدتی بیشتر دوام آورد.

یکی دو سال مخالفت های علنی با دولت شاه سد خفقان را تا حدودی شکسته است. رژیم ناگزیر است طرح آمریکایی اصلاحات ارضی را به هر قیمت پیاده کند. فئودال هایی که چندان سهمی در این تغییر و تحول به نفعشان نشده، زوزه هایی می کشند ولی البته قدرت بسیج مردم را ندارند و عمر تاریخی شان به سر آمده است. اقشار و طبقات تحت ستم شهری به ویژه خرده بورژوازی سنتی و بخش وسیعی از روحانیون کوچک و به خصوص طلاب که فرهنگ و ایدئولوژی شان نیز مورد تعرض قرار گرفته است نارضایتی خود را از طریق حمایت از مراجعی مانند آیت الله خمینی بروز می دهند و او با سخنرانی ها و اعلامیه های خود کانونی از مخالفت با دولت و شاه فراهم می کند. خواست های وسیعتر یا ریشه ای تری که عناصر آگاه وابسته به اقشار تحت ستم و از جمله آیت الله طالقانی مطرح می کنند روی شعارهای آیت الله خمینی تأثیر می گذارد و برای اولین بار موضوع خطر اسرائیل و آمریکا در بیانیه های مراجع تقلید طرح می شود. ماه محرم پیش می آید و استفاده از منابر علیه شاه و دولت، قدرت حاکم را به عکس العمل وا می دارد. تظاهرات وسیع توده ای، بخصوص در روز عاشورا، و شعارهای "خمینی بت شکن ..." که خواست توده ها را برای واژگونی رژیم شاه بیان می کرد و شعارهای لیبرالی جبهه ملی را به زباله دان پرت می نمود، رژیم را به وحشت انداخت. در ۱۱ محرم، ماموران ساواک آیت الله خمینی را از خانه اش در قم ربودند و در تهران زندانی کردند. این جرعه و بهانه ای برای قیام ۱۵ خرداد (۱۲ محرم) شد. در حالی که هیچ رهبری و نقشه ای برای این قیام وجود نداشت، هزاران نفر از زحمتکشان و توده های تحت ستم شهری و تعدادی هم از روستاییان حول و حوش تهران به خیابان های تهران سرازیر می شوند. در قم نیز که قبلاً یک بار به مدرسه فیضیه حمله شده و سابقه نزدیک سرکوب پیش چشم ها وجود دارد و همچنین در برخی شهرهای دیگر، مردم ظاهراً در اعتراض به دستگیری آیت الله خمینی و در واقع به خاطر اینکه از ستم چندین ساله به جان آمده اند به خیابان ها می ریزند. رژیم سرکوب سخت و خونین را در دستور قرار می دهد. هزاران نفر در روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد در تهران و شهرستان ها به شهادت می رسند و مرحله ای در تاریخ مبارزات ایران شروع می شود. اصلاح طلبی بورژوازی لیبرال و همه کسانی که بر اساس موضع طبقاتیشان در فکر ممانعت بودند، در این دوره به طور کامل شکست می خورند و از این پس هرچه گروه مبارز بوجود می آید به انقلاب و مبارزه مسلحانه فکر می کند و مخفیانه به سازماندهی می پردازند.

آیت الله خمینی پس از دو سه ماه از زندان آزاد می شود. ولی همان طور که خود به رژیم شاه اخطار کرده است سرسختانه علیه آن موضع گیری می کند و به عنوان سمبل اقشار متوسط جامعه و آن بخش از روحانیت که به خاطر وابستگی های طبقاتیش با رژیم اختلاف یا حتی تعارض دارد در می آید. روحانیون لیبرال نظیر شریعتمداری و در مدارج پایین تر کسانی مانند ناصر مکارم و جعفر سبحانی (نماینده تبریز در مجلس خبرگان) و سید هادی خسرو شاهی (نماینده امام در وزارت ارشاد ملی) از او می برند.

رژیم شاه از استقبال مردم نسبت به خمینی که شدیداً مضمون سیاسی و نه الزاماً مذهبی دارد ناراحت است و می‌کوشد با ارسال تلگراف تبریک و تسلیت و غیره آیت الله شریعتمداری را بعنوان مجتهد رسمی علم‌کند ولی بر آمد مبارزه طبقاتی درون جامعه نه تنها لیبرال‌ها و سازشکاران با رژیم را نمی‌پذیرد، بلکه آنها را طرد می‌کند. به اعتقاد من تنها همین جنبه یعنی همخوانی نسبی آیت الله خمینی با نیازهای مبارزاتی اقشار متوسط جامعه و موضع او علیه شاه (که تجسم جبهه دشمن و سمبل آن بود) با توجه به برآمد انقلابی و طرد رفرمیسم و در شرایطی که جنبش کمونیستی از ضعف شدیدی رنج می‌برد، انظار را متوجه آیت الله خمینی ساخت. در همین فاصله، یعنی از آزادی از زندان تا تبعید که قریب یک سال طول کشید موضع او از لیبرال‌ها هرچه بیشتر فاصله می‌گرفت. بسیاری از طرفداران متعصب او از شریعتمداری بد می‌گفتند و بالعکس. بد نیست در اینجا اشاره کنم که بین این دو مجتهد از سال‌ها پیش روابط دوستانه‌ای برقرار نبوده است که علت آن را هم در موضع طبقاتی آنان و هم در رقابت بر سر مرجعیت می‌توان دید.

به هر حال، موضع مخالفت آمیز آیت الله خمینی از اواسط ۱۳۴۲ تا اواسط ۱۳۴۳ که تبعید شد، پیوسته شدت و صراحت بیشتری پیدا کرد. هرچه سرمایه‌داری وابسته بیشتر تحکیم می‌شد و بدنبال آن خرده بورژوازی تحت فشار بیشتر قرار می‌گرفت و هر اندازه بورژوازی به نهادها و بینش فرهنگی - مذهبی این اقشار تعرض بیشتری می‌کرد، اینان حیات خود را بیش از پیش در خطر می‌دیدند. اوج مخالفت آیت الله خمینی در نطقی که علیه لایحه کابینتولاسیون (مصونیت قضائی مستشاران امریکایی در ایران) ایراد کرد دیده می‌شود. در این نطق که در حضور هزاران نفر در مدرسه فیضیه ایراد شد، آیت الله شدیداً به آمریکا حمله کرد و جانشین رئیس جمهور وقت آمریکا را دشمن‌ترین و منفورترین فرد عالم نزد مردم ایران دانست و به شاه (در قالب همان مواضع خود) هشدار داد که اگر خودت را درست نکنی گوشت را می‌گیرم و از مملکت بیرون می‌اندازم!

این حرفهای صریح و آتشین هر چند که نه همراه با برنامه بود، نه با تشکیلات، ولی وقتی با توهمات و تقدس روحانیون و نیز تخیلات خرده بورژوازی طرفداران همراه می‌گشت، چنان شوری بر می‌انگیخت که می‌توانست برای رژیم دردسر بزرگی باشد و بود. در آن زمان رژیم توانسته بود کلیه نیروهای سیاسی را یا خنثی و یا سرکوب سازد. تعداد زیادی در زندان و برخی دیگر در حال تدارک برای تشکیل سازمان‌های مخفی انقلابی بودند. صدای آیت الله خمینی تنها صدایی بود که می‌توانست علیه کابینتولاسیون بلند شود و شد. به همین سبب بود که رژیم شاه طی توطئه‌ای که با سکوت رضایت آمیز کسانی مانند شریعتمداری همراه بود، شبانه آیت الله خمینی را از قم ربوده او را با هواپیما از تهران به ترکیه و پس از چند ماه به عراق تبعید نمود.

## ۵

پیکار شماره ۷۶ سال دوم - دوشنبه ۲۱ مهر ۱۳۵۹، صص ۱۶-۱۵.

پیکار: رفیق تراب شما در قسمت‌های پیشین مصاحبه به موضع روحانیون بزرگ منجمله آیت الله خمینی از شهریور ۱۳۲۰ به بعد اشاراتی داشتید. همچنین از فعالیت روحانیون در اوایل سال‌های ۱۳۴۰ و موضع‌گیری آقای خمینی همزمان با ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و پس از آن تا تبعید وی به خارج از کشور سخن به میان آوردید. آیا در ایران هم با آیت الله تماس داشتید؟

رفیق تراب: باید بگویم که تماس‌های من با آیت الله خمینی در نجف در سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳ به نمایندگی از سازمان مجاهدین خلق ایران، اولین تماس مستقیم من با آیت الله نبود. قبلاً در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ چندین بار از طرف انجمن اسلامی دانشجویان و دانشجویان "نهضت آزادی" با مجتهدین معروف وقت منجمله آیت الله خمینی ملاقات کردم. در آن زمان انجمن اسلامی دانشجویان یک نهاد دانشجویی با گرایش‌های دمکراتیک بود. مجاهد شهید محمد حنیف نژاد و من جزء شورای مرکزی انجمن‌های اسلامی دانشگاه بودیم و اعلامیه‌های ما دمکراتیسم انقلابی اقشار متوسط جامعه در آن زمان را به خوبی نشان می‌داد و به همین لحاظ برای برخی از همفکران ما و سران نهضت آزادی تندروانه جلوه می‌کرد. ما در نهضت آزادی نیز همراه با جوانان پرشوری از کادرها و اعضای نهضت بودیم که سیاست رفرمیستی رهبری را نمی‌توانستیم هضم کنیم و به همین دلیل وقتی اعضای هیئت اجرایی نهضت در اول خرداد ۱۳۴۲ دستگیر شدند و فعالیت تبلیغی و افشاگرانه نهضت به عهده ما افتاد، اعلامیه‌های صریح و تندی مشخصاً علیه شاه، بنام نهضت صادر می‌کردیم که مورد اعتراض برخی از مسئولین نهضت قرار می‌گرفت ولی ما به کارمان ادامه می‌دادیم.

این وضع تا اوایل سال ۱۳۴۳ ادامه یافت و من همراه با دو سه نفر دیگر با مشورت یکی از مسئولین نهضت و گاه تماس با زندان، به انتشار دفاعیات نهضتی‌ها در دادگاه، صدور اعلامیه‌های افشاگرانه، تدوین و نشر برخی جزوات مبارزاتی که مشخصاً اصلاح

طلبی را رد می کرد و شاه را مورد حمله قرار می داد و همکاری با دیگر نیروهای مبارز می پرداختیم و البته از کادرهای باقی مانده و هواداران نهضت هم در این راه کمک می گرفتیم.

یکی از فعالیت های ما که در کنار کارهای تشکیلاتی مان انجام می دادیم تماس با روحانیون مبارز بود که در اینجا فقط به تماس با آیت الله خمینی اشاره می کنم. یکبار پس از خرداد ۱۳۴۲ با تعداد قابل توجهی از دانشجویان انجمن اسلامی یک راهپیمایی در قم ترتیب دادیم و به منزل آت الله خمینی که تازه از زندان چند ماهه آزاد شده بود رفتیم. در آنجا طی یک سخنرانی و نشست، نظرات همفکرانمان را برای آیت الله گفتیم. در آن زمان با وجود آنکه اندیشه مبارزاتی ما شکل ابتدایی خود را می گذراند و از حدود طبقاتی و ایدئولوژیک خود البته نمی توانست فراتر برود، روی این مسائل تأکید می ورزیدیم؛ مسائلی که نشان دهنده نوع برخورد و سمتگیری فکری و مبارزاتی ما در آن سالهاست:

۱- "لبه تیز حمله باید متوجه آمریکا و اسرائیل و عمال آنها در ایران باشد و مسائل جزئی نظیر انجمن های ایالتی و ولایتی قابل طرح نیستند".

۲- "روحانیت مبارز" و "جنبش اسلامی" باید از حالت خود بخودی بیرون بیاید و ضروری است که تشکیلات داشته باشد.

۳- "در برابر دشمنان مردم" باید برخوردی انقلابی داشت نه اصلاح طلبانه".

البته خوانندگان پیکار اگر قسمت های قبلی مصاحبه را مطالعه کرده باشند می توانند درک کنند که ما این پیشنهاد ها را در چه جوی مطرح می کرده ایم، جوی که رفرمیسم و سازشکاری بر آن مسلط بود.

۴- "ایدئولوژی و برنامه اسلامی به خصوص در زمینه های اقتصادی و اجتماعی مدون نشده است" و در این باره ما از آیت الله چاره جوئی می کردیم. ما پس از ذکر تلاشی که خودمان به کمک کسانی امثال آیت الله طالقانی، علی گلزاده غفوری و مطهری انجام داده بودیم به آیت الله گفتیم که برنامه "جوانان مسلمان" در مقایسه با برنامه های سایر مکاتب فکری (به تعبیر آن روزمان) دارای نقص فراوان است و آیت الله در جواب ما گفت که "نه، اصلاً چنین نیست، اسلام برای همه چیز برنامه دارد".

اکنون ببینیم این برنامه از چه نوعی است؟

این برنامه با مرحله دیگری از تکامل تاریخی بشر که دورانش سپری شده می توانسته منطبق باشد. رهبران اسلامی برنامه دارند، اما مربوط به کدام زمان؟ کتاب های فقهی اسلامی (به ویژه شیعی) برای دوره برده داری و فئودالی خیلی هم برنامه دارد. از آداب خفتن بگیر تا معاملات و جزا. طی سال های گذشته به ویژه در یک سال و نیم اخیر بسیاری از به اصطلاح متفکرین اسلامی کوشیده اند در همان چارچوب های فکری گذشته با مسائل روز و حل مشکلات اجتماعی برخورد کنند، اما نتیجه ای جز در جا زدن، جز کمک به باز سازی نظام سرمایه داری وابسته و ایجاد تغییراتی در سطح و رو بنا و نه در جهت منافع واقعی توده ها کاری نتوانسته اند انجام دهند. حتی در تئوری هم مطرح نکرده اند و چاره ای جز این ندارند. ماهیت طبقاتی آنان و ایدئولوژی شان اجازه نمی دهد که پا فراتر گذارده شود. امروز برنامه ای مورد نیاز توده هاست که بتواند نیازهای جامعه را متناسب با مرحله کنونی از تاریخ تکامل حل کند. یعنی برنامه مبارزه جهت امحاء سلطه امپریالیسم و ایجاد حکومت کارگران و زحمتکشان، سمتگیری به سمت الغاء استثمار و بسوی جامعه ای که در آن طبقات از بین رفته باشد. مفهوم "بی برنامه" بودن رژیم جمهوری اسلامی را در همین ماهیت ارتجاعی طبقه حاکم و عجز ایدئولوژی آن برای حل مسائل مبتلابه عصر کنونی باید جستجو کرد، عجزی که ذاتی این رژیم است.

\*\*\*\*\*

پس از خرداد ۱۳۴۲ تلاش کادرهای جوان و مبارز نهضت آزادی برای بیرون آوردن آن از رفرمیسم ریشه دارش و تشکل مجدد، عبث ماند و به همین لحاظ بود که پس از تشکیل هسته اولیه سازمان مجاهدین خلق ایران من بدان پیوستم و جهان بینی سازمان را که اسلامی و انقلابی می دانستم قبول داشتم. ما به مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده شاه خائن و رهایی مردم زحمتکش میهن مان می اندیشیدیم و در راه آن فعالیت می کردیم و مسلم است که بینش و شعاع عمل ما از حیطه ماهیت طبقاتی ما و شرایط حاکم بر جامعه مان نمی توانست فراتر رود و نیز بر همین پایه هم بود که ما برداشت های مترقیانه ای از اسلام می نمودیم. من مدت یک سال از نیمه ۱۳۴۲ تا نیمه ۱۳۴۳ تمام وقت به کار مبارزه پرداختم و مخفی بودم و پس از پیوستن به سازمان مجاهدین و چند سال فعالیت انقلابی در سنگر مجاهدین خلق در آغاز فروردین ۱۳۴۹ جزء اولین هیئت اعزامی این سازمان مرکب از مجاهد شهید رسول مشکین فام، یک رفیق دیگر [فتح الله خامنه ای] و من برای مذاکره و برقراری تماس با

جنبش مقاومت فلسطین و تدارک آموزش نظامی، به طور قاجاق و از مرز جنوب، به خارج از کشور رفته و بدنبال آن ۹ سال تمام (قریب ۶ سال در سازمان مجاهدین و کمی بیش از ۳ سال در بخش منشعب از آن) بنا به دستور سازمان، در خارج کشور به وظایف انقلابی و تشکیلاتی خود مشغول بودم. ابتدا سه ماه به کار سیاسی و ارتباطی مشغول بودم. در تیر ماه ۱۳۴۹ مخفیانه به ایران برگشتم و پس از چند روز همراه با قریب ۱۰ نفر از برادران مجاهد و به عنوان راهنمای آنان دوباره به مناطق خلیج فارس رفتم. در سفر دوم حدود یک ماه همراه با مجاهد شهید محمود شامخی در ابوظبی که در آن زمان مستقیماً مستعمره انگلیس بود زندانی بودم و بعد بلافاصله به لبنان و اردن رفتم. در آنجا تعداد دیگری از مجاهدین گرد می آمدند منجمه شهدا اصغر بدیع زادگان و محمد بازرگانی و رضا رضائی. فعالیت ما در لبنان و به ویژه اردن تا دو سه ماه بعد یعنی تا پس از سپتامبر سال ۱۹۷۰ طول کشید. عده ای از برادران ما که در راه پیوستن به ما بودند در دبی دستگیر شده بودند و سازمان تلاش خود را به کار برد تا از تحویل آنان به ایران مانع شود و در همین رابطه یک هواپیمای ایرانی که ۶ برادر زندانی ما را به تهران می آورد بوسیله ۳ نفر دیگر از برادران منجمه رفیق روحانی ربوده و به بغداد برده شد [دو نفر دیگر مجاهد شهید رسول مشکین فام و مجاهد محمد صادق دربندی بودند] ولی مقامات عراقی برادران ما را (که حاضر نبودند خود را در خدمت عراقی ها قرار دهند) به زندان انداختند و شکنجه شان می کردند و احتمال داشت که آنها را به ایران تحویل دهند، امری که برای سازمان مخفی ما در آن روز البته گران تمام می شد.

سازمان این بار برای نجات ۹ نفر آن هم از زندان بغداد باید تلاش می کرد. سفر من به عراق و ملاقات با آیت الله خمینی یکی از این تلاش ها بود. در آبان ۱۳۴۹ من همراه با نامه ای از آیت الله طالقانی به آیت الله خمینی به نجف رفتم و با آشنایی و معرفی آقای سید محمود دعائی، نامه را برای آیت الله خمینی بردم. نامه در تقویمی جیبی با جوهر نامرئی نوشته شده و چند روز قبل از آن مخفیانه به خارج ارسال و به ما رسیده بود. آقای خمینی مرا به طور خصوصی پذیرفت و کس دیگری در اطاق نبود. نامه نامرئی را با ماده ظاهر کننده آن جلوی آیت الله خوانا کردم و نامه آیت الله طالقانی را که بر اساس شناخت او از بنیانگذاران سازمان تهیه شده بود به آقای خمینی دادم. نامه با آیه ای از سوره کهف: "انهم فتنه آمنوا بریهم وزدناهم هدی" [سوره کهف، آیه ۱۳] یعنی آنها جوانانی هستند که به پروردگارشان ایمان آورده اند و ما بر هدایتشان افزوده ایم - شروع می شد (۱). نامه از آیت الله میخواست که به هر نحو صلاح می داند مانع از تحویل برادران زندانی ما از طرف رژیم عراق به ایران گردد.

[یادآوری]، آیت الله خمینی در سخنرانی ۴ تیرماه ۱۳۵۹ خود ضمن ذکر این قضیه، نه نام آیت الله طالقانی را بر زبان آورد و نه آیه قرآن را تا به آخر خواند. او مشخصاً کلمه "آمنوا" را که "ایمان آورده اند" معنا می دهد و مصداق آن بر اساس نامه آیت الله طالقانی "مجاهدین" هستند، نخواند! (پیکار)

آیت الله رمز اطمینانی را که آقای طالقانی داده بود و نیز صحت امضای نامه را تأیید کرد و از من پرسید: "خوب، من چه باید بکنم؟ من در پاسخ حداقل تقاضا را مطرح کردم و گفتم: "فقط کافی است شما به عراقی ها پیغام دهید که خبری دریافت کرده اید که اینها جاسوس رژیم شاه نیستند و تفصیل قضیه را موقوف به اخبار بعدی از ایران بنمایید که ما خود راساً اقدام می کنیم" و اضافه کردم که "این برادران در راه سفر به سوی پایگاه های انقلاب فلسطین بوده اند و من نیز از پایگاه های الفتح نزد شما آمده ام."

در آن روز، نه آیت الله از ایدئولوژی ما پرسید و نه فرصت طرح آن برای او بود. آقای خمینی گفت: "اگر اقدامی کند ممکن است برای آنها (زندانیان) بدتر شود" (!). من "بدتر شدن" را نمی توانستم قبول کنم و گفتم: "آنها زیر شکنجه شدید قرار دارند و در معرض تحویل به ایران هستند". ولی وی نه در آن تماس و نه بعد از آن حاضر به هیچ کمکی به ما نشد بدون این که کوچکترین اطلاعی از به اصطلاح اشکالات اعتقادی ما در آن زمان داشته باشد. البته چند روز پس از آن ملاقات اول، آیت الله توجیه دیگری برای این عدم موضعگیری مطرح نمود و آن اینکه "نمی خواهد از عراقی ها تقاضایی بکند تا تقاضای متقابلی از سوی آنان به دنبال داشته باشد". واضح است که آنچه من می خواستم، "تقاضا" از دولت عراق محسوب نمی شد و اضافه می کنم که آیت الله از امتیازاتی - هرچند غیر رسمی - در عراق بر خوردار بود که مانع "پیغام" پیشنهادی من نبود. شاید این موضوع را در قسمت های بعدی این مصاحبه بیشتر بتوانم شرح دهم.

آقای دعائی که امروز به خیل ضد انقلابیونی که کمونیست ها و مجاهدین را زیر شلاق تهمت و تکفیر گرفته اند پیوسته است و تلاش های انقلابی ما در آن سال ها را "منافقانه" نامیده است خوب به یاد دارد که چقدر بی آنکه کسی - حتی آیت الله خمینی - متوجه شود، خودش در راه آزادی و جلوگیری از شکنجه برادران ما کوشید و باز می داند که سر انجام، تماس ما با الفتح و وساطت نماینده آن سازمان، مانع تحویل آن برادران [به ایران] و آزادی آنها گردید. او به یادش هست که چقدر از این موضع گیری آیت الله ناراحت بود و حتی نزد او - به قول خودش - گریه کرده است. آقای دعائی به یاد دارد که از همان سال ۱۳۴۹ که من او را در نجف دیدم و رفتار انقلابی و تشکیلاتی من و دیگر برادران که آن را دقیقاً منطبق بر "ایده آل های اسلامی اش" می دانست، او و برخی دیگر از دوستانش در نجف را چقدر تحت تأثیر قرار می داد. او به یادش هست که ده ها گفتار رادیویی برنامه

"نهضت روحانیت" را که او از رادیو بغداد اجرا می کرد، من به اکتاء آموزش های سازمانیم می نوشتم و آیت الله خمینی هم هرگز کلمه ای در نادرست و غیر اسلامی بودن آنها به او نگفت و باز او به یادش هست که همکاری در نوشتن گفتار برای آن برنامه و نیز رادیو دیگری که بعدها بنام "روحانیون مبارز" - بمدت چند ماه - دائر بود (اواخر ۱۳۵۳) از جانب ما همچنان ادامه داشت.

به طور کلی می گویم: آقایان خرده بورژواهایی که تا دیروز بر اساس نیازهای محدود مبارزاتی شان گرد ما حلقه می زدند، امروز که به قدرت رسیده و به خدمت بورژوازی در آمده اند از همین موضع ضد انقلابی، علیه ما لجن پرانی می کنند، ما را "فربکار" می خوانند و واقعیات جنبش خونبار گذشته را در جهت منافع محدود طبقاتی خویش مورد تحریف و انکار قرار می دهند.

باری، تماس ما با آیت الله، دادن اخبار جنبش، منجمله نشریات خودمان، به او ادامه یافت. اما آیت الله اگر مجاهدین را تأیید نکرد، هرگز تکذیب هم نتوانست بکند، چرا؟ پاسخ این "چرا" را بعداً خواهم داد.

## ۶

پیکار شماره ۷۷ سال دوم، دوشنبه ۲۸ مهر ۱۳۵۹، صص ۱۴-۱۳.

پیکار: آیت الله خمینی در همان سخنرانی خود (مورخ ۴ تیر ماه) از کسانی سخن گفته است که به حمایت از مجاهدین خلق به او نامه نوشته و حمایت از مجاهدین را خواستار شده اند. ضمناً آیت الله گفته است که مجاهدین آنها را "فرب" داده و اغوا کرده بودند. توضیح شما چیست؟ و به چه منظور با آن اشخاص تماس بر قرار شده بود؟

رفیق تراب: مقدماً اشاره کنم که قبل از شهریور ۱۳۵۰ یعنی پیش از آنکه تعداد قابل توجهی از اعضای سازمان ما (در آن زمان مجاهدین خلق) و تقریباً اکثر اعضای رهبری آن به اسارت پلیس شاه خائن بیفتند با برخی از روحانیون که بطور نسبی اندیشه مبارزاتی داشتند و برداشت های مترقیانه ای را از اسلام ارائه می دادند تماس داشتیم و از آنها به منظور "دستیابی به مفاهیم قرآن و نهج البلاغه" کمک می گرفتیم؛ ولی باید بگویم که در همان زمان ما به این نتیجه رسیده بودیم که به هیچوجه نمی توانیم از آنان انتظار داشته باشیم که به اصطلاح آن روز خودمان "تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام" را برای ما به عهده بگیرند. گرایش ما به قبول برخی از اصول مارکسیسم، نقطه افتراق ما و آنان را تشکیل می داد. موضع طبقاتی ما و گرایش ما به سمت حل تضادهای درون جامعه به نفع زحمتکشان (هرچند این گرایش و سمتگیری جنبه کاملاً علمی نداشت، بلکه شدیداً به ایده آلیسم آغشته بود) ما را بر آن می داشت تا آنجا پیش رویم که از مبارزه پیگیر علیه امپریالیسم و لغو استثمار سخن بگوییم و ماتریالیسم تاریخی را در تحلیل هایمان مبنا قرار دهیم. البته روشن است که بدون ماتریالیسم دیالکتیک قبول ماتریالیسم تاریخی معنا ندارد.

از میان روحانیون، نزدیکترین فرد به ما آیت الله طالقانی بود ولی در مورد او نیز مثلاً نه کتاب "پرتوی از قرآن" او را می توانستیم مبنای کل بینش خود قرار دهیم و نه کتاب "اسلام و مالکیت" اش را. به هر حال چون جای شرح و تفصیل این قضایا اینجا نیست از آن می گذرم و در عین حال به این نکته نیز اشاره می کنم که ما از مواضع مبارزاتی آنان هرچند بسیار اندک بود تا آنجا که در توان داشتیم و در آن شرایط خفقان از دست سازمان ما که مرحله جنینی و مخفی بودن خود را می گذراند بر می آمد، حمایت می کردیم. پس از تبعید آیت الله خمینی به عراق شاید اولین اعلامیه او پس از چند سال، اعلامیه ای بود در حمایت از انقلاب فلسطین و به ویژه الفتح که همزمان با حج در سال ۱۳۴۷ صادر شده بود. ما این اعلامیه را ترجمه و در تعداد قابل توجهی تکثیر و پخش کردیم و این اولین کار تبلیغی ما در آن شرایط نیز محسوب می شد که تأثیر قابل توجهی بخشید و صندوقی برای کمک به طور مخفیانه در تهران ایجاد شد.

پس از ضربه ای که در شهریور ۱۳۵۰ به سازمان وارد آمد، سازمان تصمیم گرفت که از پوسته محدود تشکیلاتی خود بیرون آید، رژیم را طی فعالیت تبلیغی وسیع افشا نماید و با تماس با برخی از مراجع و روحانیون و افراد مبارز و بیان مواضع عام سیاسی و اعتقادی خود، حمایت آنان را از مبارزین در بند جلب کند، و احیاناً مانع آن شود که رژیم خونخوار شاه انقلابیون اسیر را در زیر شکنجه یا در میدان اعدام به قتل برساند و با استفاده از گمنامی آنها و اهدافشان هرگونه تحریفی در مورد افکار و فعالیت های مبارزاتی آنان به عمل آورد.

در این میان، خانواده های زندانیان و شهدای سازمان نقش بسیار فعالانه و افشاگرانه ای، که تا آن زمان در آن سال ها بی سابقه بود، داشتند و مسافرت ها و تحصن ها و جلسات متعددی در قم، تهران و شهرستان ها بر پا کردند که بیان آنها فرصت دیگری می خواهد. در ادامه این سیاست افشاگرانه و بسیج توده ای، سازمان با برخی از اشخاصی که در آن زمان و در چار چوب اهداف

طبقاتی خود با رژیم شاه تضاد و مبارزه ای داشتند تماس گرفت و آنها که مستقیم و غیرمستقیم از اهداف انقلابی سازمان مطلع شده بودند منجمله اقدام به ارسال نامه هایی برای آیت الله خمینی کردند:

- یک نامه را مهندس عزت سبحانی به آیت الله نوشته بود.

- نامه ای مفصل از هاشمی رفسنجانی بود که نسخه ای از آن را خودم به نجف بردم. در این نامه نویسنده نه تنها از مجاهدین خلق بلکه از فدائیان خلق (به خصوص رفیق شهید مسعود احمد زاده) به خوبی یاد کرده حمایت آیت الله را از مبارزین خواستار شده بود. در اینجا باز هم به تغییر موضع رفسنجانی و امثال او باید اشاره کنم که دقیقاً به دلیل آنکه امروز قدرت را به دست گرفته و به صف بورژوازی و ضد انقلاب پیوسته اند، مواضع گذشته خود را از یاد برده و در سخنرانی های خود به کمونیست ها و مجاهدین لجن پراکنی می کنند.

- آقای مطهری هم سفارشی شفاهی به آیت الله کرده بود.

- نامه ای مهمتر از آیت الله منتظری بود که در آن، ضمن تأیید از مجاهدین زندانی، از آیت الله خواسته بود به نفع آنان اقدام نماید و البته در آخر هم تصمیم را به خود آیت الله خمینی محول نموده بود. این نامه را خودم به نجف بردم. (نامه آیت الله منتظری خطاب به آیت الله خمینی را خوانندگان پیکار در حاشیه این مصاحبه می توانند ملاحظه کنند).

- اعلامیه ای نیز از آیت الله بهاءالدین محلاتی بود که به نام، از چندین نفر از مجاهدین زندانی به عنوان مسلمانان پاک و مبارز یاد کرده بود. آیت الله خمینی هیچ جواب مثبتی به آن نامه ها نداد.

- همچنین آیت الله قاضی در تبریز، مجاهدین اعدام شده را "شهید" می نامید. و به سازمان کمک می کرد.

من مثال های فراوانی دارم که همگی براساس تحلیلی که در قسمت های قبلی مصاحبه اشاره کردم نشان می دهد که بسیاری از مخالفین امروز کمونیست ها و مجاهدین، موضع گذشته شان را به نفع ضد انقلاب تغییر داده اند و باید ماسک عوامفریبی را از چهره آنان درید و حقایق را برای توده ها روشن کرد.

آیت الله خمینی و روزنامه های اطلاعات و جمهوری اسلامی و کسانی امثال هاشمی رفسنجانی، دعائی، بهزاد نبوی و دیگران ما را که در آن سال ها در یک سازمان انقلابی (مجاهدین خلق) فعالیت می کردیم به "فریبکاری" متهم کرده اند. این اتهامی است به غایت نادرست. من برعکس، این حملات گسترده و ارتجاعی علیه کمونیست ها و مجاهدین را فریبکاری بزرگی می دانم که با استفاده از ناآگاهی ها و توهم های موجود در جامعه، به شیوه همان کسی که بجای نوشتن کلمه "مار" شکل مار را بر دیوار می کشید و مردمی نادان را می فریفت، اینان نیز به فریب مشغول اند.

ما پس از چندین سال کار سیاسی - تشکیلاتی مداوم و مخفی، خود را برای مبارزه ای سخت و انقلابی آماده می کردیم و در این راه خطرات و زحمات زیادی را تحمل نموده بودیم. ما به درستی معتقد بودیم که در برابر دشمن که عبارت از امپریالیسم و رژیم سرمایه داری وابسته شاه خائن بود باید همه نیروهای خلقی را بسیج کنیم و از کلیه نیروهایی که فکر می کردیم در این راه با ما هدف مشترکی دارند، یاری بخواهیم. علت تماس ما با آیت الله خمینی، با توجه به سوابق ضدیت او با شاه، جلب یاری و پشتیبانی او در مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا و رژیم شاه بود. ما آزادی و بهروزی توده های زحمتکش و به تعبیر آن روزمان "تحقق آرمان های واقعی اسلام" را هدف داشتیم، در صورتی که هدف های مبارزاتی آن اشخاص بسیار محدود و مبهم بود.

ما به خاطر همان التقاط و دوگانگی در ایدئولوژیمان، در عین حال که اختلاف بین اهداف و برنامه های خودمان با اهداف آیت الله خمینی را درک می کردیم ولی نسبت به نقاط اشتراک او با خودمان دچار توهم بودیم. ما حتی بین او و طلایی که از خانواده های زحمتکش به پاخاسته بودند (نظیر همین آقای دعائی) و هنوز دستشان به سفره رنگین سرمایه داران نرسیده بود، فرق می گذاشتیم و این ناشی از پایگاه طبقاتی مان و به برکت همان برداشت های ناقصی بود که از مارکسیسم لنینیسم داشتیم. در عین حال چون درک کاملی از تحلیل علمی و طبقاتی دارا نبودیم، نسبت به نیروهای ناپیگیر و کسانی که تضادشان با رژیم و امپریالیسم در سطح محدودی بود دچار توهم می شدیم که مثلاً آیت الله خمینی می تواند درک و موضع ما را نسبت به مسائل مبارزه مورد تأیید و حمایت قرار دهد!

باری، وقتی ما به اسلام نگاه می کردیم، "جهاد" و مبارزه آشتی ناپذیر با رژیم را می فهمیدیم و در این راه خود را با هرکس که در راه مبارزه با امپریالیسم و رژیم دست نشانده شاه مبارزه کند - منجمله کمونیست ها - همراه می دانستیم (رجوع شود به دفاعیات مجاهد شهید علی میهن دوست و مقاله "درباره اتهامات اخیر رژیم"، ۱۳۵۲)، در صورتی که از همان اسلام که ما آن را

ایدئولوژی خود تلقی می کردیم، سایرین بر اساس ماهیت طبقاتی شان درکی دیگر داشتند. ما مبارزه اقشار متوسط و پایین خرده بورژوازی تحت ستم را نمایندگی می کردیم که هر روز تحت فشار سرمایه داری وابسته به سمت طبقه کارگر رانده می شد در صورتی که آیت الله خمینی علیرغم تضادش با سلطنت، قشر خرده بورژوازی مرفه سنتی را نمایندگی می کرد و منادی حکومتی بود که با ویژگی "ولایت فقیه" مشخص می شود و مهمتر از اینها او به اصل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید کاملاً اعتقاد داشته و دارد و محدودیتی هم نمی تواند برای آن قائل باشد. علت اینکه کتاب "اقتصاد بزبان ساده" تهیه شده بوسیله سازمان (مجاهدین) اینقدر بین برخی از طرفداران سازمان ناراحتی و مخالفت بر می انگیزد، همین مسئله تأکید آن کتاب بر الغاء استثمار بود. (هرچند آن کتاب، محققاً طرحی علمی برای حل مسئله استثمار را نمی توانست ارائه دهد و آغشته به التقاط بود).

در ادامه سیاستی که برای شما گفتم، در بهمن ماه سال ۱۳۵۰ ما تصمیم گرفتیم طی تماس هایی با آیت الله خمینی، اصول نظرات و بینش خود را با ایشان در میان بگذاریم. آیت الله خمینی و روزنامه های اطلاعات و جمهوری اسلامی و رادیو و کسانی که از پشته های اجساد شهیدان انقلاب برای خویش و طبقه شان منبر و تریبون ساخته و به فریب توده ها پرداخته اند و انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی خلق را هر چند موقت از پیشروی مانع گشته اند، ما را به "فریبکاری" متهم می نمایند و ابراز می کنند که گویا ما در گذشته در طرح مسائل اعتقادیمان دروغ می گفته ایم! ما درک خود را از اسلام صریحاً بیان می کردیم. ما روی پای خود ایستاده بودیم. ما مقلد کسی در امر مبارزه با امپریالیسم نبودیم یا برای مبارزه کردن اجازه از کسی نمی خواستیم. این منطق مبارزه طبقاتی بود که در آن سال ها هسته های انقلابی شکل می گرفت و هیچ نیازی هم به اجازه ریش سفیدان قوم نمی دید. سازمان های انقلابی نه با اجازه کسی بوجود آمده و نه با تکذیب کسی از هم میپاشد. اما روزنامه اطلاعات که سازمان های انقلابی را فرمایشی می پندارد، وقیحانه یک روز پس از سخنرانی آیت الله خمینی، سازمان مجاهدین را وعده متلاشی شدن می دهد! (سر مقاله اطلاعات ۵ تیر).

باری، ما بر اساس همان بینش و سیاستی که ذکر کردم و با همان توقع محدود اما آغشته به توهم، در بهمن ۱۳۵۰ جلساتی با آیت الله خمینی داشتیم و رفیق حسین روحانی (برادر مجاهد ما در آن زمان) نظرات سازمان را در زمینه ایدئولوژی، استراتژی مبارزه مسلحانه و تحلیل از وضع جامعه، تاریخچه انقلابات اجتماعی و ضد امپریالیستی و ... به تفصیل برای آیت الله بیان کرد. خود رفیق، با دقت بیشتری به این سؤال شما می تواند پاسخ دهد.

#### در حاشیه مصاحبه

آیت الله حسینعلی منتظری در سال ۱۳۵۱ مطابق با ۱۳۹۲ هجری قمری، نامه ای به آیت الله خمینی نوشت که به دلیل شرایط پلیسی کلمهء "خمینی" در نامه ذکر نشده و در امضا نیز به ذکر حروف اول اسم اکتفا شده است. این نامه را [محمد علی] رجایی (نخست وزیر فعلی) که در آن زمان معلم مدرسه بود و نسبت به مجاهدین سمپاتی داشت به دست آورده و جواد رفیق دوست تاجر موز در میدان تره بار تهران که در حال حاضر پست مهمی در سپاه پاسداران دارد به خارج برد. اشخاص اخیر مانند بسیاری دیگر که در گذشته افتخارشان این بود که برای مجاهدین خدمتی انجام دهند، امروز پس از به دست گرفتن قدرت در صف بورژوازی و ضد انقلاب قرار گرفته اند و کینه توزانه به کمونیست ها و مجاهدین خلق می تازند. اینک متن نامه را می آوریم (تاکیدها و یادداشت های داخل پرانتز از ماست).

باسمه تعالی

حضرت آیت الله العظمی مدظله العالی

پس از تقدیم سلام و تحیت به عرض عالی می رساند، چنانچه اطلاع دارید عده زیادی از جوان های مسلمان و متدین گرفتارند (حالا می گویند "مرگ بر منافقین!") و عده ای از آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفته اند. (امروز در مجلس شورا برای آنان تقاضای اعدام می کنند!) تصلب آنان نسبت به شعائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف و مورد توجه همه آقایان و روحانیون واقع شده است (آیا می بینید حرف های دیروز و امروز آقایان چقدر با هم تفاوت دارد؟! این دقیقاً انعکاس موضع طبقاتی آنان است که در مصاحبه شرح داده شده...) و بعضی از مراجع و جمعی از علماء بلاد اقداماتی برای تخلص آنان کرده اند و چیزهایی نوشته شده. بجا و لازم است از طرف حضرت عالی نیز در تأیید و تقویت و حفظ دماء آنان چیزی منتشر شود. این معنی در شرایط فعلی ضرورت دارد. چون مخالفین سعی می کنند آنان را منحرف قلمداد کنند. ("مخالفین" آن روز، رژیم شاه بود و آقایان امروز جای آن را گرفته اند و مخالف شده اند!) البته کیفیت آن بسته به نظر حضرت تعالی است. در خاتمه از حضرت تعالی ملتمس دعاء خیر می باشم.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

(آری، آقایان! حفظ منافع طبقاتی، حیا و رودربایستی نمی شناسد. فقیه های عالقدر و مراجع و مجتهدین عظام، دیروز چنین می گفتند و امروز فقط می گویند "ما فریب خورده بودیم!". شما به اعتبار موضع طبقاتی تان که در تضاد با قدرت حاکم قرار داشت، عجز خود و ایدئولوژی خود در مبارزه با رژیم شاه را در رشادت مجاهدین و دیگر انقلابیون می یافتید و خیره و مبهوت به آنها می نگرستید ولی امروز، شهدای آنان را "دزد" می نامید و برای زنده هاشان خط و نشان می کشید!).

## ۷

پیکار شماره ۷۸، سال دوم، دوشنبه ۵ آبان ۱۳۵۹، صص ۱۴-۱۳.

پیکار: رفیق روحانی، قبل از اینکه من سئوالات خودم را درباره ملاقات شما با آیت الله خمینی، مضمون و نتایج این ملاقات در میان بگذارم، می خواستم برای اطلاع خوانندگان نشریه پیکار، از شما بخواهم تا درباره عواملی که موجب مسافرت شما در شهریور سال ۱۳۴۸ به خارج از کشور گردید توضیحاتی به ما بدهید.

رفیق روحانی: همانطور که اطلاع دارید سازمان مجاهدین خلق ایران، از همان ابتدا یعنی شهریور ۱۳۴۴ که بنیان گرفت، ضرورت مبارزه مسلحانه و اعمال قهر انقلابی را در قبال دشمنان خلق یعنی امپریالیسم و رژیم منفور پهلوی، به عنوان یکی از اصول خدشه ناپذیر اعتقادی اش مورد تأکید قرار داد و توضیح این مسأله و نقد و رد شیوه های رفرمیستی و اصلاح طلبانه که در آن زمان از سوی حزب توده و جبهه ملی و نهضت آزادی مورد تبلیغ قرار می گرفت یکی از مضامین اصلی آموزش اعضای سازمان را تشکیل می داد.

۳ سال پس از بنیانگذاری سازمان یعنی در سال ۱۳۴۷، از جمله مباحث مهمی که در درون سازمان و در رده های بالایی آن به بحث گذاشته شد، برخورد مشخص با مسأله قهر در شرایط جامعه ایران و به اصطلاح تعیین خط مشی تاکتیکی بود. در همین سال و طی بحث های متوالی و مفصل در جمع ها و رده های بالایی سازمان، به این نتیجه رسیدیم که به هر نحو که شده باید دشمن و نیروی انسانی و تأسیسات آن را مورد حمله مسلحانه قرار داد و این حملات و ضربات می بایست در شرایطی عملی شود که سازمان تا حد معین و لازمی به کسب آمادگی نظامی نائل آمده و در عین حال دشمن کوچکترین اطلاعی از وجود سازمان، آمادگی نظامی و برنامه عملیاتی آن نداشته باشد.

من در اینجا نه فرصت آن را دارم و نه جای آن هست که بخواهم به نقد و بررسی دیدگاه و بینش خرده بورژوازی آن روزمان از مسئله قهر انقلابی و مفاهیم تاکتیکی و استراتژیکی آن و رابطه آن با مبارزه طبقاتی توده ها و سطح این مبارزه و مهمتر از همه رابطه این دیدگاه و بینش یا ایدئولوژی مذهبی و التقاطی سازمان مجاهدین بپردازم. این خود بحث جداگانه و در عین حال بسیار با اهمیتی است که باید جداگانه مورد توجه قرار گیرد.

به هر حال، سازمان مجاهدین خلق در آن زمان، پس از تعیین خط مشی تاکتیکی خود و در همین رابطه مسئله تدارک و آمادگی نظامی را بطور فوری در دستور کار خود قرار داد و به برنامه ریزی در این زمینه پرداخت. در چارچوب همین برنامه قرار شد قبل از هر چیز با انقلابیون فلسطین و در آن زمان سازمان "الفتح" تماس گرفته شود و شرایط لازم برای آموزش نظامی عده ای از اعضا و کادرهای سازمان در اردوگاه های فلسطینی فراهم گردد.

اولین اقدام و کوشش جهت ارتباط و ملاقات با سازمان الفتح توسط خود من صورت گرفت و من موفق شدم در آذر ماه ۱۳۴۸ در پاریس با "محمود همشری" نماینده سازمان الفتح (که بعدها به دست عمال صهیونیسم در پاریس به شهادت رسید) چندین ملاقات داشته باشم. این ملاقات ها متأسفانه به دلیل عدم پیگیری شهید محمود همشری به نتیجه قطعی نرسید و بعدها از طریق دیگری یعنی تماس با نمایندگان سازمان الفتح در قطر (از شیخ نشین های خلیج فارس) زمینه ملاقات با اعضای رهبری این سازمان به دست آمد. این ملاقات در اوایل تابستان ۱۳۴۹ میان نمایندگان سطح بالای سازمان مجاهدین و سازمان الفتح در عمان (اردن) صورت گرفت و آنها (سازمان الفتح) تعهد هرگونه کمک نظامی را در حیطه امکاناتشان نسبت به ما پذیرا شدند.

به دنبال چنین تعهد همکاری ای، تعداد قابل توجهی از اعضا و کادرهای سازمان برای گذراندن دوره آموزشی به اردوگاه های فلسطینی گسیل شدند که پس از پایان دوره آموزش نظامی غالباً به ایران مراجعت کردند. در همین رابطه تعدادی از اعضا و کادرهای سازمان که غالباً دانشجوی یا به تازگی فارغ التحصیل شده بودند، اوایل تابستان ۱۳۴۹ جهت دریافت گذرنامه و سپس پیوستن به اردوگاه های فلسطینی از طریق قاچاق عازم دبی شدند. آنها با تحمل زحمات و مشقات بسیار موفق شدند به عنوان

کارگر مهاجر ایرانی [با شناسنامه جعلی] گذرنامه بگیرند، ولی درست یک روز قبل از مسافرتشان به بیروت یعنی ششم مرداد ماه ۱۳۴۹، شش نفر از آنها در بازار دبی و هنگام خرید لباس توسط پلیس دبی دستگیر و زندانی شدند.

دستگیری این افراد بلافاصله توسط یکی از اعضای سازمان که بطور تصادفی در دبی از این جریان با خبر شده بود، به تهران اطلاع داده شد و سازمان با توجه به اهمیت حفظ جان این افراد و خطرات دیگری که از این طریق متوجه سازمان می شد، کوشش وسیعی را برای رهایی آنها آغاز کرد و کمیته مرکزی سازمان که من نیز جزء آن بودم، طی یک نشست خود تصمیم گرفت جمع ویژه ای را به این کار اختصاص دهد و این جمع به طور مستقل در خود محل یعنی دبی ترتیب آزادی زندانیان را به هر شکل ممکن فراهم سازد. مسئولیت این جمع و فعالیت آن از طرف کمیته مرکزی سازمان مجاهدین بر عهده من گذاشته شد، و من در رابطه با این مسئولیت در روز ۱۱ شهریور ۱۳۴۹ به دبی مسافرت کردم و در فرصت کوتاهی این جمع با شرکت شهید رسول مشکین فام، مجاهد صادق دربندی، یک رفیق دیگر [فتح الله خامنه ای] و خود من در دبی استقرار یافت. فعالیت دو ماهه این جمع در دبی همراه با سیل کمک هایی که از طرف دیگر همزمان مجاهد صورت می گرفت، موجب گردید تا تمامی راه های استخلاص ۶ مجاهد زندانی مورد بررسی قرار گرفته و متناسب با شرایط و موقعیت های مختلفی که می توانست بوجود آید، هر یک از این طرح ها مورد استفاده قرار گیرد.

ما در ابتدا و در عین حال که شیوه های تعرضی و مسلحانه را مورد توجه داشتیم، مبنای کار را بر این گذاشتیم تا از طریق دخالت عناصر فلسطینی (که در مقامات دولتی دبی کلامشان مؤثر بود) در پرونده و موارد اتهامی مجاهدین اسیر، حتی الامکان از تحویل آنها به رژیم سرسپرده شاه خود داری شود. ما در این زمینه کوشش وسیعی را آغاز کردیم و به پیشرفت های زیادی هم نائل شدیم، اما به یک باره متوجه شدیم که رژیم شاه با اطلاع یافتن از موضوع، قصد دارد هرچه سریعتر آنها را تحویل بگیرد. ما در خلال تماس های دائمی و در عین حال مخفی ای که با زندان داشتیم، از برنامه استرداد مجاهدین در بند به ایران و جزئیات آن مطلع شدیم و علیرغم فرصت کوتاهی که در اختیار داشتیم (فقط ۲۰ ساعت)، موفق شدیم طرح ربودن هواپیمای دو موتوره ای را که قصد داشت مجاهدین اسیر را از دبی به بندر عباس منتقل نماید به مورد اجرا بگذاریم. به این ترتیب با اجرای این طرح توسط شهید رسول مشکین فام، مجاهد صادق سادات دربندی و خود من، شش تن مجاهد زندانی بنام های: رفیق سید جلیل سید احمدیان (عضو فعلی سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر)، رفیق کاظم شفیعی ها، رفیق محسن نجات حسینی، رفیق حسین خوشرو، مجاهد شهید محمود شامخی و مجاهد موسی خیابانی، در حالی که به شکنجه گاه های اهریمنی ساواک گسیل می شدند، آزاد گردیدند و برای گذراندن دوره آموزش نظامی به اردوگاه های فلسطینی پیوستند.

پیکار: رفیق! آن طور که من اطلاع دارم و فکر می کنم برخی از مردم نیز در جریان آن قرار گرفته باشند، مسأله شکنجه شدن شما و همزمانتان توسط رژیم بعثی عراق در زندان بغداد است. از شما می خواهم تا در این مورد اگر توضیحاتی دارید بدهید.

رفیق روحانی: از همان هنگام برنامه ریزی جهت آزاد ساختن شش مجاهد اسیر در دبی، کم و بیش از ماهیت رژیم بعثی عراق و موضع گیری های سوداگرانه آن در قبال نیروهای انقلابی که به ظاهر دم از حمایت از آنها می زد با اطلاع بودیم و به همین دلیل در طرح اولیه ای که داشتیم، مقصد نهایی خود را جمهوری دموکراتیک یمن (یمن جنوبی) در نظر گرفته بودیم. اما این طرح دارای اشکالاتی بود، چرا که بر اساس این طرح می بایستی هواپیمای ما در ریاض (سعودی) سوختگیری می کرد و این یک ریسک کامل بود و طرح ما را به احتمال زیاد دچار شکست می کرد و لذا ما نمی توانستیم این طرح را پیاده کنیم. به این ترتیب با توجه به قدرت پرواز هواپیمای دو موتوره هیچ راهی جز رفتن به بغداد وجود نداشت و حتماً اطلاع دارید که طی این مسیر نیز که کوتاه ترین مسیر بود هشت ساعت بطول انجامید، آن هم با مخاطرات متعدد چه در هنگام سوختگیری در فرودگاه دوحه (مرکز قطر) و چه در موقع محاصره هواپیمای ما توسط جت های جنگنده کویت در آسمان این شیخ نشین.

به هر حال بلافاصله پس از ورود به بغداد، مقامات عراقی ما را به محلی که در ساختمان وزارت دفاع قرار داشت هدایت کردند. هنوز چند ساعتی از ورود ما به این محل نگذشته بود که ما را به طور جداگانه به یکی از زندان های قدیمی بغداد بردند و بلافاصله بازپرسی از ما را که همراه با فحاشی و شکنجه بود، شروع کردند. آنها با توجیه اینکه ما را نمی شناسند و نسبت به ما مشکوکند، بدترین فشارها را به ما وارد کردند. به عنوان مثال، مجاهد شهید رسول مشکین فام را تا سر حد مرگ شکنجه کردند. مجاهد موسی خیابانی را چند بار با شلیک گلوله در کنار سر او تهدید به مرگ کردند. خود مرا تا آنجا شکنجه دادند که مدت ها در همان بغداد در بیمارستان بودم. رفیق حسین خوشرو را ساعت ها به سقف آویزان کردند و در مقابل چشم من او را شکنجه دادند. رفیق کاظم شفیعیها را در نیمه های شب آنقدر شکنجه می دادند که از هوش می رفت و تن مجروح و نیمه جان او را به سلول می آوردند.

این وضع تا چند هفته به طول انجامید، تا آن که با کوشش و پیگیری سازمان و پس از آن که تلاش ما برای دخالت آیت الله خمینی به نتیجه نرسیده بود، نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین در بغداد همراه با رفیق تراب حق شناس با مسئولین عراقی دیدن کرده و

آن دو در همان زندان به دیدن ما آمدند و از این به بعد مقامات عراقی مجبور به عقب نشینی شده و دست از شکنجه و بد رفتاری نسبت به ما برداشتند و از این هنگام کوشیدند که با انواع حیل و حقه ما را متقاعد کنند که در همان عراق بمانیم و به قول خودشان در کنار آنها با رژیم شاه مبارزه کنیم. عراقی ها بارها توسط عنصر جاسوسی بنام محمود پناهیان که دستیار تیمور بختیار در عراق بود و با حزب توده نیز روابط بسیار خوبی داشت، کوشیدند تا ما را به ماندن در عراق متقاعد کنند، اما ما که به ماهیت کثیف رژیم عراق آشنایی داشتیم با قاطعیت تمام در برابر این کوشش توطئه گرانه آنها ایستادگی کردیم و برنامه های پناهیان مزدور و عراقی ها را نقش بر آب ساختیم و از آنها مصرانه و سرسختانه خواستیم که هر چه سریعتر ترتیب خروج ما را از عراق جهت پیوستن به اردوگاه های فلسطینی فراهم کنند.

مقامات عراقی وقتی فهمیدند که ما به هیچ قیمتی حاضر نیستیم در برابر فشار و تطمیع آنها تسلیم شویم و به آنان امتیازی بدهیم، سخت ناراحت شدند و به نماینده الفتح که سرانجام توانست ما را از دست پلیس سیاسی عراق و محمود پناهیان تحویل بگیرد، شرط کردند که پس این ها نباید در عراق بمانند و همین طور هم شد. یادم هست که افسر ضد اطلاعات عراق بنام سروان یونس که مسئول پرونده ما بود وقتی سرسختی ما را برای رفتن به فلسطین دید مشتتش را روی میز کوفت و گفت "پس شما به درد ما نمی خورید".

پس از دیدار نماینده سازمان آزادیبخش و رفیق تراب از ما، مدتی برای معالجه در یکی از بیمارستان های نظامی بغداد بستری شدیم. به دنبال خروج از بیمارستان و قبل از پیوستن به اردوگاه های فلسطینی، پناهیان مزدور بارها به ملاقات ما آمد و کوشید تا یکبار دیگر شانس خود را بیازماید و به هر ترتیب شده ما را به ماندن در عراق متقاعد کند ولی هر بار سرسخت تر از پیش با پاسخ منفی ما روبرو می شد و گفتنی است که ما آخرین درخواست او و عراقی ها را مبنی بر مصاحبه رادیو و تلویزیونی نیز رد کردیم. و بالاخره به دنبال فشاری که مرتباً به مقامات عراقی جهت خروج از عراق وارد می آوردیم و با کوشش و فعالیت دفتر نمایندگی سازمان آزادیبخش فلسطین در بغداد، موفق شدیم عراق را ترک کرده، به اردوگاه های فلسطینی و سایر همزمان مان که از مدت ها پیش به آنجا رفته بودند، بپیوندیم.

بله، این بود برخورد ما با رژیم عراق و برنامه های توطئه گرانه آن، و این موضعی انقلابی بود و جز این هم از ما انتظار نمی رفت و این را هم تمامی سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و بیش از همه شخص آیت الله خمینی نیز به خوبی می دانند. اما آنها برای مقابله با جنبش توده ای و سرکوب نیروهای انقلابی و کمونیست و در جهت فریب توده ها می کوشند ما و دیگر نیروهای کمونیستی و انقلابی را به اصطلاح وابسته به رژیم ارتجاعی عراق و امپریالیسم آمریکا و... قلمداد نمایند!!

آنها غافلند از این که عوام فریبی آنها تازگی ندارد و قبل از آنها رژیم شاه نیز در همان زمان که ما در عراق زیر شکنجه بودیم و پس از آن تا آخرین روز حکومتش ما را متهم به ارتباط با عراق و آمریکا و شوروی می کرد. البته اگر رژیم شاه در این فریب کاری ها و عوام فریبی ها توانست طرفی ببندد، این ها نیز طرفی خواهند بست. اما شما و ما دیدیم که توده ها چگونه پاسخ خود را به لاطانات رژیم شاه دادند. بدون تردید سرنوشت اینان نیز جز این نخواهد بود!

## ۸

پیکار شماره ۷۹، سال دوم، دوشنبه ۱۲ آبان ۱۳۵۹، صص ۱۶-۱۵.

پیکار: همان طوری که می دانید آیت الله خمینی در روز چهارم تیر ماه جاری، طی سخنرانی خود از ملاقات شما با وی (البته بدون ذکر نام) در نجف و بعدها آقای دعایی ضمن سخنرانی اش به صراحت از این ملاقات در سال ۱۳۵۰ سخن گفت. از شما می خواهیم تا دلایل و عواملی را که موجب این ملاقات گردیدند، توضیح دهید.

رفیق روحانی: به دنبال دستگیری و زندانی شدن تعداد بسیار زیادی از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین در روز اول شهریور ۱۳۵۰ و روزها و ماه های پس از آن و در آستانه محاکمه آنان در بیدادگاه های رژیم آریامهری و احتمال و حتی قطعیت محکومیت اعضای رهبری و کادرها به اعدام، همزمان مجاهد ما در داخل کشور طی نامه ای خواستار آن شدند که در این باره و سایر مسائل مربوط به جنبش انقلابی ایران و اوضاع جامعه با آیت الله خمینی، مذاکره شود و حتی الامکان کوشش شود تا پشتیبانی هر چند ضعیف او نسبت به مجاهدین و حمایت از آنها و جنبش انقلابی ای که در ایران به تازگی پا گرفته بود، جلب گردد و در صورت موافقت، اعلامیه ای در همین زمینه از طرف آیت الله صادر شود و این در شرایطی بود که عناصر مختلفی از روحانیت مترقی در داخل کشور، موضع حمایت آمیز از مجاهدین داشته و تنها آیت الله خمینی بود که تا آن روز کاملاً سکوت اختیار کرده بود.

من و همزمان دیگر که در آن هنگام در خارج از کشور بودند، نظیر رفیق تراب حق شناس، علیرغم جهان بینی و تفکر التقاطی و مذهبی مان که به هر حال و به نحوی از انحاء ما را دچار خوشبینی نسبت به میزان پشتیبانی و حمایت آیت الله خمینی از مجاهدین و یا مواضع آنها می نمود، با توجه به اختلافات و مرزبندی های مشخصی که با مواضع سیاسی و فکری آیت الله داشتیم و همچنین به اتکاء تجربیات گذشته خودمان و مواضع و عملکردهای او در طول سال های گذشته، از همان ابتدا چندان هم به نتایج ملاقات و مذاکره مان با آیت الله خمینی خوشبین نبودیم. از نظر ایدئولوژی، ظاهراً هم ما و هم آیت الله خمینی به مکتب اسلام معتقد بودیم اما هریک با برداشت خاص خود از این مکتب؛ برداشتی که مشخصاً از موقعیت و منافع طبقاتی هریک از ما ناشی می شد.

آنچه آیت الله خمینی بدان اعتقاد داشت بی کم و کاست همان بینش و تفکر اسلامی به مفهوم واقعی خودش بود و از همین رو همواره از اسلام در کلیت خود و در تمامی ابعادش بطور دگم دفاع کرده و همچنان می کند. اما ما از اسلام برداشت خاص خودمان را داشتیم. برداشت ما ملهم از گرایش انقلابی ما و دفاع از منافع زحمتکشان بود. آنچه را که ما از اسلام برداشت می کردیم، در واقع برداشتی التقاطی و دوآلیدی بود که هم رنگ اسلام و مذهب را داشت و هم رنگ مارکسیسم و فلسفه علمی را.

مجاهدین چه بخواهند و چه نخواهند (و البته که تا کنون نخواستند) آن را بپذیرند، اسلام آن روز ما (و تا حد کمتری امروز اینها) متأثر از فلسفه علمی و مارکسیسم که بدان علاقمندی و افری نشان می دادیم، بود. درک ما از تکامل و پیدایش انسان و از تکامل اجتماعی و دوران های تاریخی آن، مبارزه طبقاتی، نقش تاریخی توده ها و مقولات اجتماعی دیگر، همچون مقولات فلسفی و اقتصادی درکی کاملاً التقاطی و ملغمه ای از اسلام و مارکسیسم بود و این را هر متفکر مونیستی (Monist)، خواه مارکسیست و خواه مسلمان به سادگی درک می کرد و لذا تصادفی هم نبود که هم ما و هم آیت الله خمینی در همان برخوردهای اولیه متوجه اختلاف فاحشی که با یکدیگر داشتیم شدیم. مضافاً بر اینکه آیت الله به عنوان یک مونیست مذهبی متوجه التقاط فکری ما نیز شده بود.

در زمینه مسائل سیاسی، اختلاف میان ما و آیت الله خمینی بارز بود. همان طور که قبلاً اشاره کردم، پذیرش قهر انقلابی و اعمال آن در قبال دشمنان توده ها، یعنی امپریالیسم و رژیم خائن و سرسپرده شاه، از جمله باورهای اصولی و محوری ما بود و خط مشی و سیاست ما یک خط مشی و سیاست انقلابی (هر چند خرده بورژوازی) بود. در همین رابطه آیت الله خمینی پس از سال ها سکوت و ممانعت در برابر رژیم خون آشام رضا خان و فرزند مزدورش محمد رضا پهلوی، مبارزه خود را با رژیم پهلوی از سال ۱۳۴۱، آن هم در چار چوب یک مبارزه مسالمت آمیز شروع کرد. اگر شما به مضمون و محتوای سخنرانی ها و اعلامیه های آیت الله خمینی در آن دوره و حتی بعدها مراجعه کنید، ملاحظه می کنید که او در شدیدترین نطق و اعلامیه های خود هرگز از نصیحت کردن و اندرز دادن به شخص شاه و یا سران رژیم های اسلامی چون عربستان سعودی، اردن هاشمی، مغرب، تونس، پاکستان و... کوتاهی نمی کند و از آنها می خواهد تا دست از ظلم و ستم نسبت به مردم کشورشان بردارند! به علاوه ما از یاد نبرده بودیم که همین آیت الله خمینی در ملاقات خود با رفیق تراب حق شناس در آبان ماه ۱۳۴۹، علیرغم آن همه توصیه های آیت الله طالقانی و سایرین از داخل کشور و علیرغم پیشنهاد و اصرار رفیق ما جهت کمک به آزاد ساختن ۹ نفر از اعضای سازمان مجاهدین که پس از عملیات آزاد سازی بوسيله هواپیما، در زندان عراق، تحت شکنجه بودند و حتی امکان داشت به ایران تحویل داده شوند، کوچکترین کمکی به ما نکرد و به این بهانه که اگر از سوی من اقدامی صورت گیرد وضع آنها بدتر می شود (!) خود را کنار کشید و پاسخی به درخواست های ما نداد!

آری، اینها تماماً مسائلی بودند که مرزبندی ما را در زمینه های مختلف با آیت الله خمینی روشن می کرد و همان طور که قبلاً اشاره کردم، هرچند که هنوز به دلیل حاکمیت بینش و تفکر التقاطی و مذهبی بر ما، قادر به مرزبندی اصولی و همه جانبه با آیت الله خمینی، مواضع و سیاست های او نبودیم؛ معهذا اختلافات خود را با وی فراموش نکرد و در برابر برخورد با او و طرح درخواست هایمان آنچنان دچار خوشبینی و خوشحالی نشدیم.

پیکار : ملاقات شما با آیت الله خمینی چه موقع و توسط چه کسی صورت گرفت و چه مدت به درازا کشید؟

رفیق روحانی : ملاقات من با آیت الله خمینی در نیمه اول بهمن ماه سال ۱۳۵۰ صورت گرفت و همان طور که می دانید و رفیق تراب هم برای شما توضیح داده است، این اولین ملاقات و تماس ما با آیت الله نبود. قبل از من و از نیمه دوم سال ۱۳۴۹ به این طرف رفیق تراب به عنوان نماینده سازمان بارها با آیت الله ملاقات و درباره مسائل مختلف با نامبرده به گفتگو پرداخته بود. ملاقات من با آیت الله نیز در چهار چوب همین تماس ها و ملاقات ها و با هدف بحث و گفتگو در باره مسائل مشخص و معین صورت گرفت. این که گفتید تماس توسط چه کسی صورت گرفت، این کار عموماً چه در مورد من و چه در مورد رفیق تراب، توسط آقای دعائی که در آن دوره از جمله سمپات های فعال ما در خارج از کشور بود و امروز خود را وقف ضد انقلاب کرده است، صورت می گرفت. ملاقات ما با آیت الله طی جلسات متوالی و هربار ۱-۲ ساعت و در مجموع حدود ۱۰ ساعت به طول انجامید. در همین جا باید این نکته را هم اضافه کنم که این ملاقات و همچنین سایر ملاقات های ما با آیت الله، با توجه به نقش و

موقعیت اجتماعی مجاهدین خلق و تأثیری که این ملاقات ها و نتایج آنها می توانست بر روی هواداران آیت الله بگذارد، نمی توانست مورد توجه آیت الله خمینی قرار نگیرد و یا از آن به سادگی چشم پوشی کند.

پیکار : در سلسله ملاقات هایی که شما با آیت الله خمینی داشتید چه مسائلی مورد بحث و مذاکره شما قرار گرفت؟ مسایل محوری را همراه با توضیحات بیشتری برای ما بازگو کنید.

رفیق روحانی : روشن است که طی چندین جلسه و جمعاً ۱۰ ساعت مذاکره، مسائل ریز و درشت مختلفی مورد بحث قرار گرفت. شیوه کار ما چنین بود که ابتدا من مسئله مورد نظر را طرح می کردم و در باره آن توضیحات لازمه را می دادم و در پایان نظر آیت الله را درباره این مسئله جویا می شدم. آیت الله نیز بر خلاف آنچه تاکنون ادعا شده که ایشان سکوت می کردند نظر خود را نسبت به یکایک این مسائل ولو به اختصار می داد.

از نظر ما اصولی این بود که قبل از هر چیز و طرح هرگونه درخواستی، نظرات و مواضع سازمان مجاهدین را که ما نماینده آن بودیم، برای آیت الله خمینی به تفصیل توضیح دهیم تا جای هیچ گونه ابهام و اشکالی در موضع گیری آیت الله نسبت به ما و یا درخواست هایمان باقی نماند. همواره از سوی خود آیت الله و سایرین کوشش شده است تا به مردم تلقین شود که ما قصد فریب آنها را داشته ایم و این اتهام وقیحانه ای بیش نیست! چنین شیوه ای نه با ایدئولوژی و نه با عملکرد انقلابی ما در طی سالیان دراز در مقابله با رژیم سفاک پهلوی خوانایی نداشت. همان طور که به کرات در بحث های خود با آیت الله خمینی یاد آور شدیم و در همین مصاحبه من بدان ها خواهم پرداخت، ما همواره روی این اصل که باید تمامی حقایق را با توده ها در میان گذاشت، تأکید می ورزیدیم. ما چیزی برای پنهان کردن از کسی نداشتیم. به عکس، ما در هر کجا و حتی در زندان، زیر شکنجه و میدان تیر از بازگو کردن اعتقادات و مواضعمان ابایی نداشتیم. حال اگر آیت الله خمینی و سرمداران حزب جمهوری اسلامی نسبت به گذشته خود چنین احساسی دارند این دیگر بما مربوط نمی شود. این خود آنها هستند که باید به توده ها پاسخ دهند که چرا باید در برابر جوانانی که سن آنها حداکثر به ۳۰ سال می رسید و به اقرار صریح خود آیت الله و سایرین به قرآن و نهج البلاغه آشنا تر و مسلط تر از آنها بودند این همه دچار عجز و انفعال شوند و بدتر از آن در توجیه این انفعال خود، به اتهامات بی پایه و بی مایه و مثال های عوام فریبانه ای نظیر "عالم همدانی و آن مرد یهودی" دست بزنند!

من در توضیحات بعدی خودم و در پاسخ به این سؤال شما به این نکته خواهم پرداخت که درست به عکس، این آیت الله خمینی بود که چه در همان زمان ملاقات ما و چه امروز حاضر نبوده و نیست که حقایق امر بر مردم روشن شود. چرا که در پرتو این حقایق دیگر جایی برای حکومت "ولایت فقیه" باقی نمی ماند و از همین رو منافع طبقاتی و حاکمیت سیستمی که وی در آن نقش فعالی دارد، ایجاب می کند که همواره با تابش انوار آگاهی به مبارزه برخیزد و مانع از دستیابی مردم به واقعیات جامعه گردد. به هر حال من با پیروی از همان اصلی که در بالا اشاره کردم چه از طریق توضیح شفاهی و چه از طریق در اختیار گذاشتن جزوات آموزشی سازمان نظیر "راه انبیا" و "سیمای یک مسلمان، امام حسین" کوشیدم تا مواضع ایدئولوژیک و سیاسی سازمان مجاهدین را به تفصیل برای آیت الله خمینی روشن نمایم.

۹

پیکار شماره ۸۰، سال دوم، دوشنبه ۱۹ آبان ۱۳۵۹، صص ۱۰-۹ و ۱۷ و ۱۹.

رفیق روحانی: قبلاً برای شما توضیح دادم که در ملاقات های من و آیت الله، قبل از هر چیز کوشیدم تاریخچه تشکیل سازمان، ایدئولوژی، مواضع سیاسی و فعالیت های سازمان را برای آیت الله توضیح دهم. و برای آنکه بحث های ما همه جانبه تر باشد، برخی از نشریات درونی سازمان را نیز که در آن زمان در اختیار داشتیم برای مطالعه به آیت الله دادیم. پس از توضیحات مفصل من و مطالعه کتاب "امام حسین" توسط آیت الله، مسائل مختلفی مورد بحث ما قرار گرفت که من سعی می کنم نکات برجسته آن را بطور خلاصه در اینجا ذکر کنم.

از جمله مسائلی که بین آیت الله و من مورد بحث قرار گرفت، موضعگیری آیت الله در قبال شرایط جامعه، شیوه مبارزه و نقش توده ها در انقلاب بود. آیت الله در خلال بحث پیرامون خط مشی و مواضع سیاسی سازمان اظهار داشت: "مردم آمادگی برای مبارزه ندارند و کاری نمی شود کرد و آقایان هم نمی توانند کاری انجام دهند. اگر واقعاً امیری یا شاهی (!) به ما کمک می کرد مسأله طور دیگری بود و می شد روی پیشرفت کار حساب کرد. ولی الان دست ما خالی است و کاری از ما بر نمی آید." در توضیح این مسأله ابتدا من درباره وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم و میزان نارضایتی آنها چه در شهر و چه در روستا مطالبی را مطرح کردم و سپس نمونه های زیادی از حرکت های اعتراضی مردم نظیر تظاهرات مردم تهران در چهل جهان پهلوان تختی در سال ۱۳۴۶، تظاهرات ضد صیہونیستی در هنگام مسابقات ورزشی ایران و اسرائیل در سال ۱۳۴۷، جنبش گسترده اعتراضی

علیه گران شدن بلیط اتوبوس در اسفند ۱۳۴۸، اعتصاب کارگران جهان چیت و کشتار آنها توسط رژیم در سال ۱۳۵۰، مقاومت و ایستادگی حماسه آمیز دهقانان روستای "دوتپه" زنجان در مقابل فشار و ظلم و ستم فئودال ها، اعتصابات و تظاهرات دانشجویان دانشگاه، تشکیل گروه های انقلابی و روی آوردن قشر وسیعی از روشنفکران انقلابی به مبارزه علیه رژیم شاه، دستگیری های وسیع و پر شدن زندان ها از جوانان مبارز و انقلابی، محکومیت و اعدام رزمندگان و حماسه آفرینی های زندانیان تحت شکنجه و... را برای آیت الله یادآور شدم و تأکید کردم که در اینجا وظیفه و نقش عنصر آگاه است که به آگاهی و سازماندهی توده ها بپردازد و برای اطلاع آیت الله به تشریح و توضیح مبارزات و انقلاباتی که در چین، ویتنام، الجزایر، کوبا و فلسطین صورت گرفته و می گیرند پرداختم و گفتم که چگونه در این کشورها نیروهای انقلابی با اتکاء به مردم و با نیرو و امکانات محدودی که در بدو امر در اختیار داشتند به مبارزه با امپریالیست های جهانخوار برخاستند و در این راه یا پیروز شدند و یا برای پیروزی خود همچنان به مبارزه سرسختانه شان ادامه می دهند. در ابتدا هر جنبشی ضعیف است و در برابر رژیم و قدرت سیاسی حاکم، جنبه فرعی تضاد را تشکیل می دهد، ولی اگر به نیازهای جنبش، پاسخ شایسته داده شود، به تدریج و با شرکت بیشتر مردم در مبارزه جنبش رشد می کند و تا آنجا به پیش می رود که بساط ظلم و ستم دشمن را بر می چیند. شاید برای شما تعجب آور باشد که من برای اثبات حقانیت گفته هایم به آیات مختلف قرآن و خطبات نهج البلاغه و نمونه های عملی در تاریخ اسلام استناد می کردم و آیت الله را به آنها مراجعه می دادم. لیکن مسأله، مسأله معرفتی نبود که لازم باشد من در این باره به بحث با آیت الله بنشینم، مسأله، مسأله طبقاتی بود. آنچه را که من برای آیت الله مطرح می کردم می توانست برای یک کارگر و یک عنصر زحمتکش و یا یک روشنفکر انقلابی، بسیار قابل فهم باشد، چرا که او بنا بر ماهیت طبقاتی و ظلم و ستمی که بر او رفته است، گفته های مرا با تمام وجود احساس می کند و با افزایش آگاهی اش به درک اصولی و همه جانبه ای نسبت به آن نائل می شود. اما آیت الله که در آن زمان اساساً قشر خرده بورژوازی مرفه سنتی را نمایندگی می کرد، از زاویه منافع و خواسته های این قشر با مسائل برخورد می کرد و برای او آنچه اهمیت داشت، حرکت اعتراضی بازار و روحانیت بود و جز آن به چیز دیگری توجه نداشت.

در یکی از همین جلسات، آیت الله به من گفت: شما از آمادگی و مبارزه مردم صحبت می کنید، در حالیکه روحانیت ما هنوز حرکت نکرده است و حتی به درک درستی از اسلام و حکومت اسلامی نرسیده است و در میان آنها هنوز کسی نتوانسته است تحلیل کاملی از انگیزه قیام امام حسین ارائه دهد (بد نیست بدانید که این مطلب را آیت الله پس از مطالعه کتاب امام حسین که توسط سازمان تهیه شده بود و من به او داده بودم اظهار می کرد). البته در آن روزها ما این نحوه برداشت آیت الله را از مسائل اجتماعی و مبارزات مردم، تا اندازه نسبتاً زیادی به حساب دوری و بی اطلاعی او از شرایط ایران و یا متأثر بودن از اخبار و گزارشات محدودی که توسط برخی از تجار و بازاریان ایرانی به او داده می شد می گذاشتیم. و از همین رو چه رفیق تراب و چه من و چه از طریق عناصری چون آقای دعائی که در تماس با آیت الله بودند، می کوشیدیم تا نام برده در جریان فعال مسائل و رخدادهای ایران قرار گیرد.

اما واقعیت این نبود. هرچند که آگاهی نسبت به مسائل و رخدادهای ایران برای هر فرد، از جمله آیت الله خمینی که در خارج از ایران بود، می توانست در حرکت او مؤثر باشد، ولی مسأله اساسی این بود که این تأثیر گذاری و این حرکت و جهت آن، ارتباط تام و تمام و لایفکی با موضع طبقاتی آیت الله داشت. اینکه آیت الله در میان تمامی حرکت ها و جریان های اعتراضی ایران، تنها به بازار و روحانیت و حرکت اعتراضی آن ها توجه داشت و یا در اعلامیه های خود عموماً و در درجه اول آنها را مورد خطاب قرار می داد، کاملاً در همین رابطه قرار می گرفت. برای آیت الله قبل از هر چیز "علماء اعلام"، "فضلاء گرام" و "تجار محترم" مطرح بودند و پس از آن کسبه و اصناف و دانشگاهیان و دست آخر دهقانان و کارگران بیچاره! و در مواردی هم این "بیچارگان" از قلم می افتادند و محلی از اعراب نداشتند! وقتی هم که از مبارزات و جان فشانی های همین زحمتکشان در تاریخ مثلاً ویتنام برای آیت الله سخن می گفتم، از طرف ایشان جواب داده می شد که اینها همه اش حرف است آقا. جنگ ویتنام را آمریکا و شوروی درست کرده اند که اسلحه هاشان را آب کنند و مردم در این میان کاره ای نیستند. من توضیح می دادم آقا، توده ها نیروی اصلی و محرکه تاریخند. آنها هستند که تاریخ را می سازند. توده ها اگر به آگاهی دست یابند، به آتششان مبارزه تبدیل می شوند و قادرند با هر قدرت و نیرویی مقابله کنند و هرچند در طولانی مدت او را شکست دهند. من با حوصله و دقت تمام مضمون گفته های مائو را در باره نقش انسان و جایگاه تاریخی او و در همین رابطه حماسه آفرینی های او را در طول تاریخ و در عصر خودمان و از جمله در ویتنام، چین، کوبا، کره، الجزایر و فلسطین برای آیت الله توضیح می دادم ولی پاسخ آیت الله این بود که اگر واقعا امیری یا شاهی به ما کمک می کرد، مسأله طور دیگری بود و می شد روی پیشرفت کار حساب کرد ولی الان دست ما خالی است و کاری از ما بر نمی آید. جالب این است که آیت الله توصیه اش به ما که برای جلب کمک و همراهی او نه به خود، بلکه به انقلاب ایران، نزد او رفته بودیم این بود که شما هم کاری از پیش نخواهید برد و در سخنرانی اخیرش (۴ تیرماه) هم با صراحت بیشتری به این مسأله اشاره کرد و گفت من به اینها گفتم که "بی خود خودتان را به باد ندهید."

آخرین حرفی که آیت الله به صراحت به من گفت این بود: آقا این مطلب را پیش خودتان داشته باشید (!) واقع امر این است که من اعتقادی به مبارزه مسلحانه ندارم. در بدو امر ممکن است تصور شود که منظور آیت الله از این گفته که "من اعتقادی به مبارزه

مسلحانه ندارم"، جنبه تاکتیکی مسأله باشد یعنی اینکه آیت الله مثلاً به دلیل عدم آمادگی مردم برای پذیرفتن این مبارزه، که عالیت‌ترین شکل مبارزه است، در آن شرایط، آن را نفی می‌کند و بدان اعتقادی ندارد و این به معنی نفی ضرورت مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی نباشد.

روشن است که اگر منظور آیت الله از این گفته، چنین چیزی بوده باشد (که نمی‌توانست باشد)، این حرف کاملاً بجایی بود، چرا که مشی ما، آن روز به دلیل ویژگی ایدئولوژی و اعتقادات مذهبی مان، یک مشی خرده بورژوایی بود که می‌خواست قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه را در شرایطی در دستور کار قرار دهد که توده ها هنوز آمادگی پذیرش آن را نداشتند و مبارزات آنها در سطح پایین تری قرار داشت و از این رو مشی ما یک مشی آوانتوریستی و جدا از توده بود که به هیچوجه قادر به هدایت مبارزه طبقاتی توده ها نمی‌توانست باشد. اما من باید با قاطعیت به شما بگویم که چنین تصور و برداشتی در مورد اعتقاد آیت الله نسبت به مبارزه مسلحانه به هیچوجه درست نیست. این گفته آیت الله که "من اعتقادی به مبارزه مسلحانه ندارم" نه از جهت تاکتیکی و نه از زاویه عدم آمادگی توده ها برای درگیر شدن در چنین سطحی از مبارزه، بلکه مشخصاً از زاویه عدم اعتقاد به ضرورت قهر مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی است و این، دلایل فراوانی دارد که من سعی می‌کنم در اینجا به جنبه هایی از آن اشاره کنم.

قبل از هر چیز باید گفت که اعتقاد به شکل مبارزه هیچگاه جدا از مضمون مبارزه طبقاتی و هدفی که مبارزه بخاطر آن صورت می‌گیرد نیست. به عنوان مثال رویونیست ها و از آن جمله حزب توده را در نظر بگیرید. آنها با تجدید نظر در اصول مارکسیسم و نفی دیکتاتوری پرولتاریا و تبلیغ آشتی طبقاتی و یا پذیرش راه رشد غیر سرمایه داری و... طبیعی است که قهر انقلابی را هم نفی کنند و بجای آن روی مبارزه مسالمت آمیز تکیه کرده و آن را تبلیغ نمایند. و با مثلاً لیبرال ها را در نظر بگیرید؛ آنها که در زمان شاه در صدد سازش و بند و بست با رژیم وی و امپریالیست ها بودند و می‌گفتند "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت" و مبارزه شان هیچ گاه نه برای تأمین خواست های مردم (که نمی‌توانست باشد) بلکه برای بدست آوردن سهم بیشتری از غارت و استثمار کارگران و زحمتکشان بود، طبیعی است که برای رسیدن به چنین هدفی، پارلماناریسم و شیوه های اصلاح طلبانه و مسالمت آمیز مبارزه را با رژیم شاه در پیش بگیرند. دعوی آنها با رژیم شاه و امپریالیست ها دعوی دلدادگان بود و دعوی دلدادگان هم که نیازی به سلاح و قهر مسلحانه ندارد!

اکنون آیت الله خمینی را در نظر بگیرید، هر چند که موضع آیت الله خمینی با موضع لیبرال ها تفاوت داشت و آشکارا میان او و اقشاری که آنها را نمایندگی می‌کرد با رژیم شاه و امپریالیسم تضاد وجود داشت و در همین رابطه به یک سری حرکت های اعتراضی علیه رژیم شاه و امپریالیسم آمریکا از سال ۱۳۴۱ به این طرف دست زد. ولی تا مدت ها و تا همین اواخر دوران رژیم شاه هیچ گاه هدف سرنگونی رژیم شاه را در نظر نداشت و این را شما می‌توانید از مضمون و محتوای تمامی اعلامیه ها و خطابه ها و نطق های آیت الله در دوران گذشته و از جمله سالهای ۵۷-۱۳۴۱ بدست آورید. رفیق تراب در مصاحبه خودش با شما نمونه های برجسته ای از آنها را برای شما بطور مستند توضیح داده است و من دیگر نیازی به تکرار آنها در اینجا نمی‌بینم.

از اوایل سال ۱۳۵۷ به این طرف هم که آیت الله با تأثیرپذیری از شرایط اعتلاء جنبش و پیدایش موقعیت انقلابی در ایران به مبارزه خود علیه رژیم شاه شدت بیشتری می‌بخشد و برخلاف لیبرال ها خواستار نابودی سلطنت در ایران می‌شود، ولی با توجه به موضع طبقاتی او و قشری که آن را نمایندگی می‌کرد، و با توجه به ماهیت قدرت سیاسی ای که او در صدد ایجاد آن بود، یعنی حکومت اسلامی و حاکمیت ولایت فقیه، هیچ گاه حاضر به مبارزه ای جدی و قاطع علیه رژیم و ارگان های آن و از جمله ارتش، این ارگان سرکوب دشمن، نبود و شما و مردم ما خوب بیاد دارند که در شرایطی که زحمتکشان و توده های خلق ما گروه گروه در سراسر ایران توسط ارتش آمریکایی شاه کشتار می‌شدند، آیت الله خمینی این ارتش را برادر مردم خطاب می‌کرد و از مسلح شدن مردم در مقابل آن جلوگیری می‌نمود و بجای شعار تسلیح توده ها و قیام مسلحانه، شعار مشیت در برابر گلوله را می‌داد و تا آخرین لحظه هم از دستور جهاد خودداری کرد.

اگر در سال ۱۳۵۰ و در زمان ملاقات من با آیت الله، شرایط برای مبارزه مسلحانه با رژیم آماده نبود، نیمه دوم سال ۱۳۵۷ این شرایط وجود داشت و اگر می‌بینید که آیت الله خمینی حتی در شرایط اوج جنبش توده ای و موقعیت انقلابی از دست زدن به سلاح و مبارزه مسلحانه مردم در برابر ارتش سرتا پا مسلح آمریکایی شاه خائن ترس دارد، دیگر نمی‌توان این گفته او را در سال ۱۳۵۰ که من "اعتقادی به مبارزه مسلحانه ندارم" یک برخورد تاکتیکی تلقی کرد.

در اینجا باید به توضیح این نکته مهم بپردازم که عدم اعتقاد آیت الله به مبارزه مسلحانه به معنی این نیست که در قبال طبقات و نیروهایی که با آنها تضاد آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) دارد، دست به اسلحه نمی‌برد. بالعکس این قانونمندی مبارزه طبقاتی است که طبقات متخاصم با استفاده از اشکال مختلف مبارزه و در رأس آن شکل قهر آمیز، در برابر یکدیگر به مبارزه بر می‌خیزند. مبارزه قهر آمیز پرولتاریا و زحمتکشان و خلق های تحت ستم ایران با رژیم شاه و متقابلاً کشتار ددمنشانه و وحشیانه مردم توسط این رژیم بیانگر همین مسأله بود. چرا راه دور برویم؟ همین لیبرال ها و آیت الله خمینی که در گذشته هر یک در سطحی از

گسترش مبارزه مردم و به سازش کشاندن آن و جلوگیری از تسلیح و مبارزه مسلحانه آنها علیه رژیم شاه از یکدیگر سبقت می گرفتند و حتی پس از انقلاب برای حفظ ارتش و سیستم سرمایه داری وابسته به خلع سلاح توده ها پرداختند، از همان زمان به این طرف در مقابل مبارزات کارگران، زحمتکشان و خلق های تحت ستم و فعالیت نیروهای انقلابی و کمونیست به شدت ایستادگی نموده، پاسخ آنها را با گلوله و کشتار می دهند. مردم ما هیچ گاه لشکر کشی به کردستان و کشتار انقلابیون و خلق قهرمان کرد را که به دستور آیت الله صورت گرفت از یاد نمی برند. مردم ما هیچ گاه سخنان سال گذشته آیت الله را در تأسف از این که چرا چوبه های دار را در میدان های بزرگ برای کمونیست ها و انقلابیون برپا نکرده است، از یاد نخواهند برد. مردم ما به یاد دارند که همین ارتش و سپاه پاسداران مورد حمایت او چه جنایت هایی که در کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان و سایر مناطق ایران بپا نکرده اند. مردم ما بخوبی شاهد احکام دادگاه های انقلاب اسلامی هستند که با تأیید کامل آیت الله، وزرای هویدا، رؤسای برجسته ساواک و حتی کودتاچیان را عفو می دهند و یا به چند سال زندان محکوم می کنند، ولی کمونیست ها و انقلابیون را به جرم دفاع از آرمان کمونیسم و منافع زحمتکشان در دادگاه های در بسته و حتی دادگاه های صحرایی چند دقیقه ای محکوم به اعدام می کنند! [پاورقی از پیکار: مراجعه کنید به چگونگی محاکمه رفقا منوچهر نیک اندام و محمد اشرفی توسط خلخال جلد (مندرج در پیکار شماره ۸۰)]

آری از نظر آیت الله و قشری که او آنها را نمایندگی می کند و بیشتر از آن لیبرال ها، نیازی به مبارزه مسلحانه در برابر رژیم شاه وجود نداشته و اعتقاد به آن هم ضرورتی ندارد، ولی در برابر نیروهای انقلابی، کارگران و زحمتکشان و خلق های تحت ستم باید قاطعانه و مسلحانه ایستادگی نمود. هم اینجا و هم آنجا قانون مبارزه طبقاتی عمل کرده است. آنجا مبارزه مسالمت آمیز در برابر رژیم شاه و اینجا با گلوله در برابر نیروهای انقلابی و زحمتکشان!

۱۰

پیکار شماره ۸۱، سال دوم، دوشنبه ۲۶ آبان ۱۳۵۹، صص ۱۷-۱۶

پیکار: رفیق روحانی، شما در خلال صحبت هایتان از دادن کتاب "امام حسین" نوشته مجاهدین خلق، به آیت الله خمینی سخن به میان آوردید. از شما می خواهم توضیحاتی در باره این کتاب و نظرات آیت الله در باره آن به ما بدهید.

رفیق روحانی: همانطور که قبلاً اشاره کردم، ما در توضیح مواضع سازمان مجاهدین برای آیت الله، علاوه بر توضیحات شفاهی، مدارکی از سازمان از جمله کتاب "سیمای یک مسلمان، امام حسین" را نیز برای مطالعه در اختیار آیت الله قرار دادیم.

این کتاب که حاصل کوشش مجدانه و پیگیرانه یکی از جمع های وابسته به گروه ایدئولوژی سازمان در سال ۱۳۴۸ بود، با نثری شیوا سعی دارد تا فلسفه و انگیزه قیام "امام حسین" و نقش تاریخی و اجتماعی آن را تحلیل نماید و در این میان نقش عنصر آگاه را در هر شرایط و از جمله شرایط حاضر در قبال رژیم های ضد خلقی و مقابله با آنها و همچنین وظیفه آگاه ساختن توده های تحت ستم و استثمار را بازگو نماید. این کتاب از آن جهت که مواضع ایدئولوژیک - سیاسی سازمان را به نحو برجسته ای توضیح می داد، از آن به عنوان جزوه آموزشی نیز استفاده می شد. این کتاب برای اولین بار به صورت پلی کپی در سال ۱۳۵۱ در سطح جنبش منتشر شد که تأثیرات جالبی بر روی هواداران سازمان مجاهدین برجای گذاشت.

من در اینجا فرصت برخورد تحلیلی و تفصیلی به این کتاب را ندارم و جای آن هم اینجا نیست، ولی به اختصار باید اشاره کنم که این کتاب چه از نظر مضمون و چه از نظر شکل، تجسم بارزی از ایدئولوژی التقاطی سازمان مجاهدین بود. تحلیل ما از قیام امام حسین از یک سو ناظر بر ایدئولوژی اسلامی و اعتقاد به خدا، وحی و قیامت و الزاماً "امامت" و به عبارت دیگر نفی ماتریالیسم دیالکتیک بود، و از سوی دیگر نظارت بر برداشت های "مادی" ما از تاریخ و رویدادهای تاریخی و از آن جمله قیام امام حسین و واقعه عاشورا داشت. ما از یک سو نیروی محرکه تاریخ را "اراده باری تعالی" و پیامبران و امامان دانسته و از دیگر سو مبارزه طبقاتی و توده ها را به عنوان نیروی محرکه تاریخ به حساب می آوردیم. از یک سو "امام حسین" را یک عنصر "برگزیده" و متمایز از دیگران و از سوی دیگر انسانی "عادی" همچون دیگر افراد تلقی می کردیم. از یک سو رسالت "امام حسین" را رسالتی الهی و آسمانی که امام ناگزیر از انجام آن است و از سوی دیگر رسالت وی را رسالتی انسانی و به اصطلاح زمینی که امام به اتکاء ویژگی های بارز انقلابی بدن دست می یازد، مورد ارزیابی قرار می دادیم...

همان طوری که ملاحظه می کنید، این وجوه دوگانه و متضاد که در بالا فقط به برخی از آنها اشاره کردم و بی شک موارد آن نه در این اثر بلکه در تمامی آثار و مواضع ما به چشم می خورد، به بهترین وجه بیان بارز التقاط در ایدئولوژی و تفکر آن روز ما (و امروز مجاهدین) بود؛ التقاطی که می خواهد میان ماده و خدا، عین و ذهن، ماتریالیسم و ایده آلیسم آشتی بر قرار کند و با عاریت گرفتن چیزی از این و چیزی از آن، ایدئولوژی التقاطی ای بسازد که به هر حال جوهر ایده آلیستی و غیر علمی را به

همراه خود دارد. علاوه بر این و در رابطه با عملکرد همین دیدگاه التقاطی، این کتاب در مواردی و از جمله در مورد صلح امام حسن [با معاویه] و یا استتکاف "مسلم" از کشتن "ابن زیاد" موضع کاملاً توجیه کارانه ای در پیش گرفته و کوشیده است اقدام محافظه کارانه امام حسن و مسلم را در موارد فوق الذکر یک اقدام اصولی و انقلابی جلوه دهد که البته جای بحث آنها در این مصاحبه نیست.

همان طوری که که گفتیم کتاب "امام حسین" از نظر شکل هم، ایدئولوژی التقاطی ما و چگونگی برخورد ما به مذهب و مارکسیسم را به وضوح نشان می‌داد. بسیاری از صفحات این کتاب پر بود از استنادات ما به قرآن و نهج البلاغه از یک سو و نقل قول هایی از لنین و دیگر بزرگان مارکسیسم از سوی دیگر و باز چنین نحوه برخوردی نه منحصر به این کتاب، بلکه به مثابه یک شیوه عمومی متأثر از ایدئولوژی التقاطی آن روزمان، در اکثر آثار و مدارک سازمانی نظیر کتاب شناخت، راه انبیاء و... به کار گرفته می‌شد.

و اما در مورد بر خورد آیت الله با کتاب "امام حسین" باید بگویم که در مجموع، از زحمات تهیه کنندگان آن تعریف و تمجید کرد و از این که به نظر او ما توانسته ایم چنین تحلیلی از قیام "امام حسین" ارائه دهیم، تحلیلی که تا آن زمان هیچیک از برجستگان روحانیت نیز نتوانسته بودند نظیر آن را ارائه دهند، متعجب بود و این تعجب خود را به شکل غیر مستقیم و با گفتن این مطلب که "آقا هنوز روحانیت ما نتوانسته تحلیلی همه جانبه از "قیام امام حسین" ارائه دهد"، ابراز داشت. به علاوه آیت الله خمینی کوچکترین انتقادی به نقل قول هایی که در این کتاب از بزرگان مارکسیسم، نظیر لنین و... آمده نداشت اما از اینها که بگذریم، اختلاف مشخصی بین دیدگاه های امام و ما در برخورد با مسائل مختلف مطروحه در این کتاب وجود داشت که من سعی می‌کنم محور آنها را ذکر کنم.

از جمله نکات مهمی که درباره مطالب این کتاب مورد بحث ما قرار گرفت، چگونگی برخورد با روحانیون مرتجع و وابسته به رژیم شاه بود. مسأله از این قرار بود که ما در کتاب "امام حسین" آنجا که به فتوای قتل امام حسین از طرف "شریح"، قاضی القضاة دربار امویان، می‌رسد، به افشای نقش روحانیون مرتجع در تاریخ و از جمله در عصر خودمان پرداخته و به توده های مردم درباره عوامفریبی و ریاکاری آنها و خیانتشان به مردم و خواست های آنها هشدار داده بودیم. آیت الله خمینی نسبت به آوردن این مطالب افشاگرانه علیه روحانیون مرتجع اعتراض داشت و از ما خواست که این قسمت را حذف کنیم. من از آیت الله سؤال کردم که آیا این پیشنهاد شما در رابطه با نادرستی این مطالب است یا اینکه علیرغم مضمون درست آن، جنبه ملاحظه کاری و به اصطلاح تاکتیکی دارد؟ آیت الله اظهار داشت که مضمون این مطالب مورد قبول من نیز هست و پیشنهاد و اصرار من جنبه ملاحظه کاری دارد و آن را به نفع خود شما نمی‌بینم و دلیلی هم ندارد که شما این مسائل را حالا مطرح کنید. من گفتم آقا اگر شما قبول دارید که این مطالب درست است و اگر قبول دارید که این روحانیون مرتجع در خدمت رژیم هستند و با سوء استفاده از مقام و موقعیت مذهبی و اجتماعی خود به فریب توده ها مشغول بوده و به سدی در راه مبارزه آنها با رژیم شاه در آمده اند، چرا نباید چهره کثیف آنها برای توده ها افشا شود؟ آیا این به معنی سازش با این مرتجعین و زیر پا گذاشتن منافع توده ها نیست؟ آیا این به معنی کتمان حقایق برای مردم نیست؟ آیا این به معنی میدان دادن و باز گذاشتن راه برای ادامه حیات ننگین و اقدامات فریبکارانه این دسته از علما و مجتهدین که فراوان نیز هستند، نیست؟ آیت الله که انتظار چنین جسارتی را از ما نداشت، بلافاصله در جواب گفت: خوب اگر شما این را بنویسید، آنها هم شما را تکفیر می‌کنند و مانع کارتان می‌شوند. من گفتم که ما از همان روز اول که قدم در راه مبارزه گذاشتیم، انتظاری جز این نداشتیم که نه تنها از سوی رژیم، بلکه حتی از طرف علماء و مجتهدین مرتجع نیز مورد حمله و طعن و لعن قرار گیریم و این نیز طبیعی است که این دسته از علماء در برابر افشاگری های ما به مخالفت با ما بر خیزند. ولی آنچه اهمیت دارد این است که آیا ما می‌توانیم به خاطر لعن و تکفیر این حضرات در مقابل خیانت آنها و دغلکاری های شان سکوت کنیم، و آنها را در برابر مردم رسوا نسازیم؟ نه! ما اهل خدعه و فریب نیستیم. اینجا منافع توده ها مطرح است و ما نباید ذره ای به سازش و ملاحظه کاری تن دهیم.

این ملا حظه کاری، خود، فریب توده ها و گناهی نابخشودنی است. ما حاضریم لعن و تکفیر این حضرات را بشنویم و عوارض آن را نیز متحمل شویم ولی دست از افشای حقایق برنداریم. نقطه عزیمت ما باید منافع توده ها و مصالح جنبش باشد و هرگونه پرده پوشی و کتمان این مسائل به زیان توده ها و مصالح جنبش است.

در اینجا من برای توجیه آیت الله واقعه ای را که خود من همان روز شاهد آن بودم تعریف کردم. جریان از این قرار بود که من برای اطلاع و شناخت بیشتر از وضع روحانیون نجف، به اتفاق همین آقای دعائی به منزل آیت الله شاهرودی رفتم. اتفاقاً همان روز فرزند آیت الله شاهرودی از مسافرت مکه برگشته بود و منزل آقا پر بود از جمعیت که برای دیدن او آمده بودند. پس از ورود ما به میان جمعیت، فرزند آیت الله شاهرودی مقابل جمعیت ایستاد و شروع کرد به سخنرانی و ما فکر کردیم که حتماً حالا می‌خواهد از نقش و اهمیت حج و ره‌آورد خودش از این سفر حرف بزند، اما او به جای همه این حرف ها شروع کرد به تعریف

داستان رفتن به قبرستان بقیع (واقع در شهر مدینه که برخی امامان شیعه آنجا مدفونند) و انجام مراسم مذهبی و جلوگیری پلیس سعودی از انجام این مراسم و در این میان رخداد معجزه ای که طی آن رئیس پلیس آنجا ناگهان به زمین می افتد و می میرد و به این ترتیب به سزای عملش می رسد.

فکر می کنید آیت الله خمینی چه پاسخی در برابر این حرف های من که کوچکترین تردیدی در صحت آن نبود، می توانست داشته باشد؟ آیت الله خمینی چاره ای جز اقرار به این مسائل (که در ایران و بیش از آن در همان نجف و در کنار خود او وجود داشت) نمی توانست داشته باشد و لذا خیلی خودمانی به من گفت: "آقا شما هنوز کجایش را دیده اید. من وقتی حکومت اسلامی (منظور کتاب ولایت فقیه است) را در اینجا درس گفتم، اکثر اینها (منظور علماء برجسته عراق است) صدایشان در آمد و آن را بدعت در اسلام دانستند و از این قبیل حرف ها!"

پاسخ من روشن بود. به آقا گفتم پس اگر این طور است که می گوید، دیگر سکوت شما در قبال آنها چه مفهومی دارد و چرا بعد از این همه رسوایی و فضاحت این حضرات، تازه به ما توصیه می کنید که دم از افشای آنها نزنیم. راستی چرا؟ و اصلاً دلیل شما برای این کار چیست؟ شما ما را از تکفیر و لعن و طعن مرتجعین می ترسانید، در حالی که تکفیر و دشنام آنها به ما خود بهترین بیان حقانیت ماست. کسی که با دشمن و طرفداران او سازش نکند طبیعی است که نباید هم انتظار خوش آمد گویی از آنها را داشته باشد.

این مسأله کاملاً روشنی است. شاید شما تعجب کنید که عکس العمل آیت الله در برابر این همه توضیحات قانع کننده من و حتی اقرار صریح خودش نسبت به این مسائل سکوت بود و سکوت! و تا آخرین لحظه نیز کوچکترین تغییری در نظر اولیه اش نداد!

آیت الله خمینی در سخنرانی اخیرش (۴ تیر ماه)، آنجا که از ملاقاتش با من صحبت می کند می گوید او برای فریب من آمده بود، من از آیت الله سؤال می کنم که آیا تأکید ما روی افشای روحانیون مرتجع و گفتن حقایق به مردم و پنهان نکردن آنها مفهومی فریب دادن شماست؟ آیا اصرار ما روی ضرورت پشتیبانی شما از فرزندان انقلابی مردم که در شرف اعدام بودند، یعنی فریب دادن شما؟ اگر معنی و مفهوم فریب این باشد، حرف شما درست است و باید گفت که شما فریب نخورده اید، چرا که نه حاضر به افشای خیانت روحانیون عالی مقام مرتجع شدید و نه کوچکترین حمایت از انقلابیونی که خطر اعدام آنها را تهدید می کرد نمودید. اما مردم ما می دانند که نه افشای چهره کثیف روحانیت مرتجع فریبکاری است و نه دفاع از فرزندان انقلابی خلق! فریبکار ما نیستیم. ما چیزی را نه از شما و نه از مردم پوشیده نداشتیم. فریبکار کسانی هستند که نمی خواهند مردم ما به ماهیت ارتجاعی روحانیون درباری و سازشکار پی ببرند و ریا کارانه در صدد پوشش و کتمان حقایق برمی آیند که در صورت روشن شدن آن، موقعیت روحانیت را در کلیت خود به خطر می اندازد. فریبکار کسانی هستند که آخوند وابسته ای چون فلسفی، واعظ دربار، که ماهیت و عملکرد او در طول سال های گذشته برای توده های وسیعی از خلق ما و همچنین برای خود آیت الله شناخته شده بود، او را در کنار خود قرار داده و به تعریف و تمجید از او می پردازند.

آری ملاحظه کاری و سازش بی دلیل نیست. به خطر افتادن منافع روحانیت مرتجع، منافع خود شما را نیز به خطر می اندازد. آگاه شدن توده های خلق نسبت به روحانیت مرتجع، آن ها را نسبت به خود شما و سازشکاری هایتان نیز آگاهتر خواهد ساخت. و شما قادر نخواهید بود با سوار شدن بر موج نا آگاهی و توهم مردم نسبت به خود و یا سیستمی که خود شما امروز جزئی از آن هستید، همچون گذشته به فریب آنها بپردازید.

۱۱

پیکار شماره ۸۲، سال دوم، دوشنبه ۲ آذر ۱۳۵۹، صص ۱۷-۱۸

پیکار: رفیق روحانی، شما ضمن بر شمردن و توضیح مسائلی که مورد بحث شما و آیت الله خمینی بود، از چگونگی نگرش و برخورد آیت الله به مبارزه مسلحانه و قهر انقلابی سخن گفتید. در دنباله مطلب اگر مسائل دیگری در ملاقات شما با آیت الله مورد بحث قرار گرفته اند، توضیحاتی درباره آنها به ما بدهید.

رفیق روحانی: من قبلاً به شما گفتم که آیت الله خمینی در اظهار نظر خود نسبت به کتاب "امام حسین" از این کتاب و جوانانی که آن را تهیه کرده اند تعریف و تمجید کرد. در اینجا باید اضافه کنم که از جمله موارد مشخصی که مورد تأیید و تعریف آیت الله قرار گرفت، موضوع صلح "امام حسن" بود. من در اینجا نه قصد آن دارم و نه جای آن هست که به تاریخچه صلح "امام حسن" و همچنین به مضمون توجیه گرایانهء تحلیل آن روز سازمان از این صلح که در کتاب فوق الذکر به تفصیل آمده بود، بپردازم. آنچه در اینجا مورد توجه من است، استفادهء سازشکاران، فرصت طلبان و پاسفیسست ها از این رخداد تاریخ اسلامی است. به عنوان

نمونه، خود من در طول زندگی مبارزاتی ام در سال های قبل با عناصر و افراد زیادی از این دست روبرو شده ام که در پاسخ این سؤال که چرا در مقابل رژیم منفور پهلوی و به خاطر دفاع از منافع و خواست های توده ها سکوت اختیار کرده و حاضر نیستند دست به مبارزه بزنند، صلح امام حسن را شاهد آورده و مدعی بودند که شرایط برای مبارزه با رژیم به هیچوجه مساعد نیست و هرگونه اقدام و فعالیت علیه رژیم حاکم، اقدام و فعالیتی غیر اصولی و ماجراجویانه است.

خوب به یاد دارم که وقتی مادران و خانواده های زندانیان سیاسی مجاهدین و هواداران آنها در سال ۱۳۵۰ و مقارن با همان زمانی که من با آیت الله خمینی ملاقات داشتم، نزد آیت الله خوانساری در تهران رفته بودند، او در پاسخ مادران و خانواده انقلابیون زندانی که خواستار اقدام فوری وی جهت آزادی زندانیان سیاسی و یا جلوگیری از اجرای احکام اعدام بیدادگاه های رژیم شاه درباره آنها شده بودند، گفته بود که آنها حق نداشتند دست به چنین کاری بزنند!

زنان قهرمان ما، از فعالیت و اقدام مبارزین و مجاهدین دفاع کرده و در توضیح خود در باره ضرورت مبارزه علیه ظلم و ستم، نمونه مبارزه "امام حسین" در مقابل خلیفه ستمگر اموی "یزید" را مثال می آورند. آیت الله خوانساری بلافاصله به آنها می گوید: شما چرا همیشه از "امام حسین" مثال می آورید و از صلح "امام حسن" سخنی نمی گوئید. او هم امام بود و چرا شما راه او را الگو و سر مشق خود قرار نمی دهید؟

هر چند که میان آیت الله خمینی و خوانساری به لحاظ موضع طبقاتی و در برخوردشان به رژیم شاه اختلافات فاحشی وجود داشت، اما آیت الله خمینی نیز بدلیل ماهیت طبقاتیش همان طور که قبلاً برای شما توضیح دادم نمی توانست در مبارزه خود علیه رژیم شاه، دارای پیگیری و قاطعیت باشد. تعریف و تمجید آیت الله خمینی از تحلیل توجیه گرایانه کتاب "امام حسین" از صلح "امام حسن" به هیچ وجه نمی توانست جدا از عدم اعتقاد او به قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه علیه امپریالیسم و رژیم شاه باشد. این بسیار طبیعی و روشن است که وقتی آیت الله خمینی تا آخرین روزهای دوران شاه و در شرایطی که توده های میلیونی خلق ما خواستار مسلح شدن و جنگیدن با دشمن بودند، سخن از برادری ارتش آمریکایی شاه با مردم می گوید و از تسلیح توده ها و مبارزه مسلحانه آنها با رژیم سرمایه داری وابسته حاکم سر باز می زند، از صلح "امام حسن" و تحلیل توجیه گرایانه آن روز ما از این صلح نیز به سختی طرفداری می نماید.

اشتباه نشود، ما کمونیست ها مخالف هرگونه صلحی نیستیم. در شرایط ویژه ای، صلح با دشمن به صورت امری ضروری و اجتناب ناپذیر در می آید. امضای معاهده صلح "برسک-لینوفسک" میان شوروی سوسیالیستی و آلمان امپریالیستی که توسط لنین کبیر صورت گرفت و همچنین امضای پیمان عدم تجاوز میان شوروی استالینی و آلمان هیتلری در اوائل جنگ جهانی دوم، از جمله این صلح ها هستند، اما این به معنی مصالحه و سازش تاکتیکی و موقتی با دشمن است نه به معنی مصالحه و سازش استراتژیک و به اصطلاح صلح طبقاتی. مصالح تاکتیکی با دشمن، امری فرعی، موقت و مشروط است، در حالیکه مبارزه با دشمن، امری اساسی، دائم و غیر مشروط می باشد. کمونیست ها بزرگترین منادیان صلحند، اما نه صلحی که دست غارتگران را بر هستی زحمتکشان باز بگذارد. آنها طرفدار صلحی هستند که بر پایه حاکمیت کارگران و زحمتکشان و نابودی طبقات و ستم طبقاتی باشد.

پیکار: موضع آیت الله خمینی نسبت به مقوله "تکامل" که در کتاب "امام حسین" مورد تأیید و تأکید قرار گرفته، چگونه بود؟

رفیق روحانی: از جمله مسائلی که در ملاقات من و آیت الله مورد بحث قرار گرفت همین مسأله تکامل بود. اعتقاد به اصل "تکامل" و پیدایش حیات از ماده و تکامل پیچیده آن به انسان، از ابتدایی ترین و در عین حال اساسی ترین اعتقادات سازمان مجاهدین بود و از همین رو یکی از جزوات آموزشی سازمان که پس از کتاب "شناخت" به اعضا آموزش داده می شد، جزوه "تکامل" بود. اعتقاد به اصل "تکامل" و آنچه به استناد اصول علمی در این جزوه آمده، در اساس، با برداشت و اعتقادات مذهبی (اعم از اسلام و غیر آن) تضادی آشکار دارد و این یکی دیگر از نقاط های موجود در مبانی فکری و ایدئولوژیک آن روز ما (و امروز مجاهدین) را تشکیل می داد. اما در مورد موضع آیت الله خمینی نسبت به مقوله "تکامل" روشن است که آیت الله با توجه به جهان بینی ایده آلیستی و مذهبی اش، به هیچ وجه با آنچه مورد قبول ما بود، موافقت نداشت و مخالفت خود را نیز آشکارا پس از مطالعه کتاب "امام حسین" اظهار داشت.

اختلاف بنیانی میان ما و آیت الله بر سر تکامل الزاماً به درکهای مختلف ما و او در باره مسائل دیگری از جمله معاد و قیامت نیز کشیده می شد. درک آیت الله در این زمینه نیز کاملاً ایده آلیستی و غیر علمی و بدور از هرگونه النقاط بود. آیت الله خمینی که بر اساس اعتقاد مذهبی و ایده آلیستی اش، به خلق الساعه بودن جهان و انسان باور داشت، بر همین پایه، به نابودی ناگهانی جهان و انسان و سپس حیات مجدد تمام موجودات و از جمله انسان در یک لحظه که بنا به اراده "ذات باری تعالی" صورت می گیرد، اعتقاد داشت. لیکن ما که خواسته بودیم تحلیل خود را از تکامل و مسأله قیامت بر دانش و اصولی علمی مکی سازیم، از یک سو چاره

ای جز ندیده گرفتن مبانی و اصول مورد اعتقاد مذهب نداشتیم و از سوی دیگر به دلیل ایده آلیسم نهفته در تفکر و جهان بینی آن روزمان، اصول مورد اعتقاد مذهب را نظیر همین اصل معاد و قیامت ولو به شکل پیچیده تر و التقاطی مورد قبول قرار می دادیم. مجاهدین علیرغم آنکه می کوشید تحلیل خود را در زمینه تکامل (اعم از طبیعی و اجتماعی) در چارچوب اصول و مبانی علمی استوار کنند (جنبه ماتریالیستی تفکر مجاهدین)، اما در همان زمان این چارچوب "علمی" را تحت تأثیر قطعی و تعیین کننده "اراده باری تعالی" قرار می دهند (جنبه ایدئالیستی تفکر مجاهدین) که نتیجتاً کوچکترین سخنی از علمی بودن و اصولی بودن این تحلیل در چارچوب مورد نظر مجاهدین نمی تواند در میان باشد.

پیکار: نتیجه ملاقات شما با آیت الله خمینی و پس از ساعت های متوالی بحث و مذاکره و توضیح مواضع سازمان مجاهدین و ضرورت پشتیبانی آیت الله از مجاهدین و زندانیان سیاسی چه بود؟ آیا آیت الله خمینی هیچ گونه پشتیبانی ای از مجاهدین و زندانیان سیاسی به عمل آورد؟

رفیق روحانی: همان طور که قبلاً توضیح دادم، من قبل از هرگونه درخواستی از آیت الله، به تشریح مواضع ایدئولوژیک - سیاسی سازمان مجاهدین و فعالیت های آن پرداختم و پس از توضیح این مسائل بود که حمایت ضروری آیت الله را از زندانیان سیاسی و دادن اعلامیه ای در این زمینه خواستار شدم. آیت الله خمینی بدون آن که اعتقادات ما را آن طور که امروز مدعی است "منافقانه" و "خلاف اسلام" بداند و علیرغم آن که ظاهراً نسبت به سرنوشت ما اظهار علاقه می نمود و در همین رابطه ما را از اتخاذ موضع صریح و قاطع نسبت به روحانیون مرتجع، به این دلیل که ما را مورد تکفیر و ضربه خود قرار خواهند داد، بر حذر می داشت، حاضر نشد از مجاهدین و یا زندانیان سیاسی حمایت و پشتیبانی به عمل آورد. عدم حمایت آیت الله خمینی از مجاهدین در شرایطی بود که در ایران بسیاری از علماء و روحانیون و از جمله آیت الله طالقانی، منتظری و رفسنجانی و دیگران حمایت خود را از مجاهدین اعلام کرده و در این مورد نامه هایی به آیت الله نوشته بودند. آیت الله خمینی در توجیه عدم پشتیبانی خود از ما، ضرورت شناخت بیشتر از ما را مطرح کرد و از ما خواست که از افراد نامبرده فوق و دیگران که مورد اعتماد آیت الله باشند بخواهیم که در این مورد باز هم نامه برای او بنویسند! و جالبتر از همه این که وقتی من علت عدم پشتیبانی آیت الله را از زندانیان سیاسی و مجاهدین که امکان اعدام آنها وجود داشت، جویا شدم، آیت الله خمینی در جواب گفت: اگر من درباره آنها چیزی بگویم، وضع آنها بدتر می شود! من توضیح دادم که آقا مسئله اصلی، دفاع و حمایت از انقلاب و آرمان زندانیان سیاسی است و نه حمایت فردی از این و یا آن زندانی سیاسی که شما فکر می کنید اگر درباره آنها چیزی بگویید وضع آنها بدتر می شود. به علاوه وضع آنها چه در زندان و چه در بیدادگاه های رژیم شاه آنقدر بد هست که با حرف شما بدتر از آن نخواهد شد.

آیت الله خمینی پاسخی در برابر استدلالات من نداشت و نمی توانست هم داشته باشد و به ناچار و برای خالی نبودن عریضه در آخرین ملاقات رو به من کرد و گفت: آقایان مأجورند و امیدوارم که در کارشان موفق باشند! عکس العمل من روشن بود. من به صراحت به آیت الله گفتم که مردم ما و مجاهدین خواستار "دعا" نیستند، آنها عمل می خواهند و دعا کردن و صرفاً آرزوی موفقیت نمودن برای آنها دردی را دوا نمی کند.

من از آیت الله جدا شدم و حاصل کوشش و ملاقات من و رفیق تراب تنها این بود که اولاً در لابلای برخی از اعلامیه های خود حمایت محدودی از زندانیان ما و تحت عنوان کلی "جوانان مسلمان" به عمل آورد و ثانیاً پرداخت بخشی از "وجوهات شرعی" را به خانواده زندانیان سیاسی مجاز دانست. اما بد نیست بدانید که شرایط آن روز مبارزه چنان بود که مثلاً بازاریان هوادار مجاهدین بدون "اذن" آیت الله از بابت "وجوهات شرعی" خود هم به خانواده زندانیان سیاسی و هم به سازمان مجاهدین کمک می کردند. در سال ۱۳۵۴ همین آقای هاشمی رفسنجانی به رفیق تراب در دمشق گفته بود، وضع در داخل کشور طوری ست که حتی اگر آقای خمینی هم حرفی بزند تا مجاهدین آن را تأیید نکنند اجرا شدنی نیست!

من در اینجا سخن خودم را با شما، علیرغم آن که مطالب گفتنی بسیاری وجود داشت که من ناگزیر از تلخیص آنها بودم به پایان می برم و از رفیق تراب می خواهم تا درباره ملاقات های بعدی خود با آیت الله و مسائل دیگری که در ارتباط با آن قرار می گیرد با شما صحبت کند. پیروز باشید.

پیکار: حالا از رفیق تراب خواهش می کنیم درباره ادامه تماس با آیت الله خمینی پس از سال ۱۳۵۰ مطالبی را که لازم می داند مطرح کند.

رفیق تراب: درک موضع آیت الله خمینی در قبال مسائل مبارزاتی توده های زحمتکش و تحت ستم ایران و شرح تماس ما با آیت الله به عنوان نمایندگان سازمان مجاهدین در آن سال ها به طرح مسائل ضروری متعددی نیاز دارد که در این مصاحبه (با توجه به صفحات محدود پیکار) نمی گنجد و باید آن را به فرصت های دیگری موکول نمود. برای مثال باید شرح داد که "حوزه علمیه نجف" چگونه محیطی است و مجتهدین بزرگ آنجا حداقل در ۷۰-۶۰ سال گذشته چه کسانی بوده اند و در خدمت چه طبقاتی؟ آیا آن طور که امروز "تاریخ نویسان اسلامی" به دروغ اظهار می دارند روحانیت بزرگ شیعه پرچمدار آزادی و مبارزه با استعمار بوده است؟ باید برای توده ها روشن کرد که مجتهدی به نام میرزا محمد تقی شیرازی که "رهبر انقلاب اسلامی عراق" (در ۱۹۲۰) لقب گرفته و آیت الله خمینی از او با تجلیل فراوان یاد می کند (سخنرانی مندرج در روزنامه های اول آذر ماه ۱۳۵۹) چگونه نامه ای به فرمانده سیاسی کل عراق "سر پرسی کاکس" [Sir Percy Zachariah Cox]، که از چهره های بارز سیاست استعماری بریتانیا در خاور میانه بوده، می نوشته است. باید روشن کرد که همین مجتهد مورد حمایت آیت الله خمینی، به سفیر آمریکا در تهران چه می نوشته و چگونه از عدالت گستری آمریکاییان استمداد می کرده و بالاخره چه روابطی بین او و وثوق الدوله عاقد معروف قرارداد ننگین ۱۹۱۹ (۱) و امثال او وجود داشته است؟

[پاورقی پیکار:]، روسیه تزاری و امپراطوری بریتانیا قراردادی را به ایران تحمیل کرده اند که براساس آن ایران به سه منطقه نفوذ یعنی شمال برای روسیه، جنوب برای انگلیس و مرکز بعنوان منطقه به اصطلاح بی طرف تقسیم می شد. این قرارداد در سال ۱۹۱۹ به امضای وثوق الدوله نخست وزیر رسید ولی در مجلس تصویب نشد. (پیکار)

همچنین برای درک موضع آیت الله خمینی در نجف در آن سال ها، باید برای کارگران و زحمتکشان روشن کرد که مثلاً آیت الله سید محسن حکیم، صاحب قبیله و مورد حمایت فنودال های عراق و دشمن سرسخت کمونیست ها و نیروهای مترقی که فتوای "الشیوعیه کفر" (کمونیسم کفر است) را صادر کرد و کشتار عام کمونیست ها در عراق را در حد خود توجیه نمود، چه کسی بوده و آیت الله خمینی نسبت به او چه نظری دارد، تا سر نخ در دست داشته باشیم برای حمایتی که هم اکنون رژیم جمهوری اسلامی از فرزند آیت الله حکیم می کند و او را در رأس به اصطلاح "روحانیت مبارز" عراق می نشاند. در حالی که همین شخص اخیر (سید مهدی حکیم) از سرمداران حزب ارتجاعی "الدعوه" و مورد حمایت ساواک بوده است و در سال ۱۳۵۲ به ایران پناهنده شده و مورد حمایت شاه قرار گرفته است.

و با باید دید آیت الله [سید ابولقاسم] خویی که تا آخرین روزهای شاه از او حمایت می کرد و در سال ۱۳۵۷ از فرح "به هنگام زیارت در نجف" استقبال نمود چه کسی است و آیت الله خمینی در قبال خویی و امثال اش آیت الله شاهرودی و... چه موضعی داشته و دارد؟

باید دید که در برابر فساد مالی و ریخت و پاش به اصطلاح بیت المال مسلمین که از یک ریال و دو ریال توده های زحمتکش و ناآگاه جمع شده به صورت "وجوهات شرعیه" به صندوق هریک از مجتهدین نجف سرازیر می شد و صرف شکمبارگی "آقازاده ها" و نوه و نتیجه های مجتهدین بزرگ می گردید آیت الله خمینی چه موضعی داشته و دارد. برای مثال اولاد و نواده های مجتهدین و "فقهای عالیمقام" - هر چند روحانی نبودند - از "مستمری" مرتب ماهانه برخوردار بودند. در باره ریخت و پاش ها و فسادهای "آقازاده ها" که معمولاً به اصطلاح "عقل منفصل" پدران شان هم هستند چه در نجف و چه در قم و مشهد و... افشاگری های متعدد می توان تهیه کرد که اینجا مجال طرح آنها نیست.

باری آیت الله خمینی نه تنها در برابر همه این خیانت ها و افتضاحات سکوت می کرد بلکه ما را نیز در آن زمان از طرح انتقاداتی به روحانیت، در همان قالب فکری و مبارزاتی که در آن زمان داشتیم، منع می نمود (رجوع شود به قسمت های قبلی مصاحبه - پیکار ۸۱). آیت الله خمینی، اگر دیروز سکوت می کرد ولی امروز که دیگر موضع گذشته را نمی تواند داشته باشد و به عنوان یکی از سرمداران رژیمی در آمده است که درست در مقابل خلق ایستاده است، از موضع سکوت پیشین پا را فرا تر گذارده به خیانت ها و جنایت های معممین هم با اغماض می نگرد که نمونه اش را در "دادگاه ویژه روحانیت" (۲) می توان دید.

[پاورقی پیکار:] درباره "دادگاه ویژه روحانیت" که تبعیض بین معمم و غیر معمم را به وضوح نشان می دهد، رجوع کنید به فرمان آیت الله خمینی مورخه ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۹۹، (پیکار)

رابطه آیت الله خمینی با مبارزات مردم ایران در سال های تبعید:

در آن سال ها، به استثنای سال ۱۳۵۷ یعنی تقریباً در طول ۱۳ سال، رابطه آیت الله خمینی با مبارزات مردم ایران، رابطه ای منفعل بود و از حد هر ۶ - ۵ ماه یک اعلامیه، آن هم پس از یک دنیا اصرار و التماس برخی از طلاب و روحانیون مبارز آن سال ها از داخل یا خارج کشور، تجاوز نمی کرد. آیت الله خمینی درباره سرکوب خلق کرد توسط رژیم شاه در سال های ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷، کشتار کارگران جهان چیت ۱۳۵۰ دستگیری ها و اعدام های آن سال ها به خصوص از سیاهکل به بعد، کشتار خلق فلسطین در اردن (سپتامبر سیاه)، جنایات امپریالیسم آمریکا در ویتنام، لشکر کشی شاه به ظفار و کشتار خلق عمان و بسیاری از موارد مشابه دیگر، هیچ موضعگیری نداشت و این در حالی بود که نیروهای انقلابی ایران و توده هایی که آگاه بودند برای هریک از مسائل فوق انرژی انقلابی قابل توجهی صرف کرده خود را با خطرات فراوان روبرو می ساختند و چه بسا یا سرسختانه در زندان می ماندند یا به جوخه های آتش سپرده می شدند.

برای آن که نمونه هایی داده باشم از درکی که آیت الله خمینی در سال ۱۳۵۱ از رشد مبارزاتی در ایران داشت اشاره می کنم به این که وقتی از رشادت مبارزین جان بر کف آن سال ها خبری می شنید، برایش قابل باور نبود. ما دفاعیات مجاهد شهید سعید محسن را که خود او اصل آن را روی کاغذ سیگار نوشته به خارج از زندان ارسال کرده بود چاپ و منتشر نمودیم و توسط همین آقای دعائی نسخه ای را برای آیت الله فرستادیم. آیت الله پس از خواندن گفته بود: "این را در خارج از زندان نوشته اند" و وقتی به او گفته شده بود: "خیر، سعید محسن خودش این ها را در سلول نوشته و به خارج از زندان فرستاده و این هم نمونه دست خط اوست که در آخر کتاب کلیشه شده است، آیت الله با نا باوری گفته بود: اگر کسی این حرف ها را بزند دهانش را خرد می کنند" که به او جواب داده شده بود "آقا او را اعدام کرده اند!"

آیت الله خمینی در آن سال ها نسبت به پیروزی بر شاه امیدوار نبود و همان طور که در قسمت های قبلی مصاحبه آمده، آن را بدون کمک یک ارتش و دولت خارجی، ممکن نمی دانست. شاید بخاطر همین نومییدی بود که در اغلب اعلامیه ها و نامه های آیت الله در آن سال ها عباراتی مانند اینکه "من روزهای آخر عمر خود را می گذرانم" و... دیده می شد. او نمی دانست که ضعف های جنبش انقلابی ایران و فقدان تشکیلات نیرومند انقلابی و کمونیستی، او را بر جنبشی توده ای سوار خواهد کرد تا بالاخره مردم "جمهوری اسلامی" را هم تجربه کنند! او به مبارزه عظیم توده ها و انفجار توان انقلابی زحمتکشان اعتماد نداشت و به همین دلیل هم هست که همواره از انقلاب توده های زحمتکش ایران که نظام شاهنشاهی را به زباله دان تاریخ افکند به عنوان معجزه یاد می کند و می پندارد که "دستی از غیب برون آمده" و کاری کرده است. در آن سال ها آیت الله خمینی چنان نومید بود که تلویحاً به برخی از طرفدارانش که از چند سال قبل در زندان بودند دستور داده بود که "توبه نامه" بنویسند و از زندان بیرون بیابند (۳). و بدین ترتیب آقای [اسدالله] لاجوردی (دادستان دادگاه انقلاب)، [حبیب الله] عسکراولادی (وکیل مجلس شورا) و حاج مهدی عراقی (که بدست گروه فرقان ترور شد) و آیت الله [محمی الدین] انواری (نماینده امام در ژاندارمری و وکیل مجلس شورا) و آقای [شیخ مهدی] کروی، همه در سال ۱۳۵۵، در تلویزیون، سپاس شاهنشاه آریامهر را گفتند و آزاد شدند.

[پاورقی پیکار:]، چند سال زندان کشیدن این آقایان و امثالهم داستان مفصلی از وازدگی، تنگ نظری های خرده بورژوازی و یأس دارد که در جای دیگری باید افشا کرد (پیکار).

درک آیت الله خمینی در آن سال ها از مبارزه بین خلق های تحت ستم از یک طرف و امپریالیست های غارتگر و خونخوار و عوامل دست نشاندگان از طرف دیگر چنان بود که نبرد عادلانه و حماسه آفرین خلق ویتنام را که پوزه امپریالیسم آمریکا را به خاک مالید به صورت دعوای آمریکا و شوروی تصور می کرد. در دستگاه های تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی بارها از مبارزات خلق ویتنام و پیروزی عظیم آنان یاد شده است ولی هرگز این را نگفته اند که آیت الله خمینی در آن سال ها که جنگ جریان داشت کوچکترین موضعی در حمایت از آنان نگرفت. همچنین البته این را نیز نگفته اند که آن پیروزی عظیم تحت رهبری حزب کمونیست ویتنام عملی گشت.

همین طور در مورد لشکر کشی شاه به ظفار و سرکوب خلق قهرمان عمان که جزئی از ایفای نقشی بود که امپریالیسم به عنوان ژاندارم منطقه به عهده شاه گذاشته بود، آیت الله خمینی هیچ موضع مخالفی نگرفت، بلکه سید مصطفی فرزند آیت الله، از قول پدر نقل کرده بود که "ما نمی توانیم همه کارهای شاه را محکوم کنیم بالاخره ظفاری ها کمونیست اند!" البته آیت الله خمینی به سکوت گذشته خود که ناشی از ناپیگیری شدید او در مبارزه با رژیم شاه و امپریالیسم بود اکتفا نکرده، پس از کسب قدرت، خود به سرکوب کمونیست ها و نیروهای انقلابی در داخل ایران پرداخته و بالطبع بنا به ماهیت طبقاتیش نمی توانست هیچ گونه حمایتی هم از انقلاب مسلحانه خلق عمان به عمل آورد.

همان طور که قبلاً گفته ام به استثنای فتوایی که در سال ۱۳۴۷ راجع به کمک مالی به سازمان الفتح از طرف آیت الله خمینی داده شد، [و چند اعلامیه همه آغشته به "اسلامی نشان دادن" آرمان فلسطین] چیزی در حمایت از مردم فلسطین از او سراغ ندارم تا اینکه در سال ۱۳۵۲ برادران انقلابی فلسطینی از ما خواستند ترتیب ملاقات هیأتی از طرف آنها را با آیت الله بدهیم تا آنها ضمن

طرح مسئله جنوب لبنان، از او بخواهند طی فتوایی حمایت شیعیان لبنان از مقاومت فلسطین را مورد تأکید قرار دهد. در آن ملاقات که من، هم معرف آنها بودم و هم کار ترجمه را به عهده داشتم این امکان حاصل شد که ضمن طرح مسائل سیاسی مربوط به قضیه فلسطین، به خصوص در لبنان، آیت الله وعده انتشار اعلامیه ای در حمایت از فلسطینی ها را بدهد. آن اعلامیه با بعضی پیشنهادهایی که من هنگام قرائت پیش نویس آن کردم به امضای آیت الله رسید و منتشر شد.

روی هم رفته موضع آیت الله خمینی نسبت به مسائل سیاسی ایران و منطقه حالت منفعلی داشت به طوری که تا سال ۱۳۵۷ او برای نیروهای انقلابی فلسطینی و غیره تقریباً ناشناخته بود.

در مورد برخورد آیت الله با عمال سر سپرده رژیم شاه، یک نمونه را ذکر می کنم و آن این که طی یکی از ملاقات ها که معمولاً برای در جریان گذاشتن آیت الله نسبت به اخبار مبارزاتی ایران داشتیم، مطرح کردم که سرهنگ مولوی رئیس سابق ساواک تهران گویا کشته شده است. آیت الله با تعجب پرسید که "چرا او را کشته اند؟" من گفتم "لابد چون در راس ساواک بوده" گفت: "این درست نیست. او دیگر از ساواک رفته و به ژاندارمری منتقل شده بود!"

آیت الله از سرهنگ مولوی خاطره ای داشته است و آن این که در سال ۱۳۴۲ وقتی آیت الله خمینی حدود دو ماه در زندان گذراند یک روز مولوی نزد او می رود تا خبر آزادی آیت الله را به او بدهد و تأکید کند که "شاهنشاه معتقدند که حضرات آیات عظام باید مورد احترام باشند ولی از سخنرانی تند آیت الله ناراحت هستند" و آیت الله خمینی قبول می کند که ممکن است تند روی هایی هم شده باشد! آیا اغماض آیت الله نسبت به مولوی و برخوردی که او در همان سال های ۱۳۴۲ نسبت به اصل سلطنت و یا سکوت او در قبال جنایات شاه در ظفار و... در سال های بعد داشت بی ارتباط است؟

در حاشیه این مصاحبه جا داشت راجع به روابط آیت الله با گردانندگان انجمن اسلامی در اروپا و آمریکا نظیر صادق طباطبائی و [صادق] قطب زاده و [ابوالحسن] بنی صدر و دکتر [ابراهیم] یزدی که کارشان بطور عمده اداره محافل و جلساتی بود که ربطی به مبارزه انقلابی علیه رژیم شاه نداشت و تأیید و کمک مالی که آیت الله بدانان می نمود جای صحبت های فراوان است. ما طی این مصاحبه به تحلیل مواضع آیت الله خمینی در سال های تبعید و نقش واقعی که او در آن سال ها داشته، پرداخته ایم و در اینجا نیازی به تکرار آنها نیست.

ما در این مصاحبه کوشیدیم هرچند به اختصار کامل، شمه ای از واقعیات جنبش انقلابی سال های گذشته را که از طرف بورژوازی و خرده بورژوازی به قدرت رسیده شدیداً در معرض تحریف و مسخ قرار گرفته است، برای کارگران و زحمتکشان و نیروهای انقلابی بازگو کنیم و نشان دهیم طبقات و اقشار بینایی که در دوره شاه، در زیر حاکمیت مطلق سیاسی و اقتصادی سرمایه داری وابسته به امپریالیسم قرار داشتند و به همین اعتبار برخی مواضع مبارزاتی (البته نا پیگیر و در تناسب با موقعیت طبقاتشان) از خود نشان می دادند، چگونه پس از سوار شدن بر موجی که انقلاب توده ها بر انگیزته بود و غصب قدرت سیاسی، به صف ضد انقلاب پیوسته همدست با امپریالیسم جهانی به سرکوب نیروهای کمونیستی و انقلابی می پردازند.

این واقعیتی است که راه سرخ انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی خلق های قهرمان ما در مسیر پر سنگلاخ خود با مبارزه علیه طبقات پاسدار نظام استثمارگری کهن طی خواهد گشت. این وظیفه سترگ کمونیست هاست که بی مهابا حقایق را به توده ها باز گویند، آنها را در پرتو جهان بینی علمی خود با مارکسیسم لنینیسم بسیج، سازماندهی و رهبری کنند و جامعه را به سوی آینده ای تابناک که فارغ از هرگونه ستم طبقاتی و ملی است رهنمون شوند. کمونیست ها برای تحقق این آرمان از هیچ گونه فداکاری دریغ ندارند و از هیچ چیز نمی هراسند. این حتمیت تاریخ است.

پیکار: با تشکر از رفقا تراب حق شناس و حسین روحانی که نظرات خودشان را پیرامون تماس با آیت الله خمینی در نجف با ما در میان گذاشتند، به خوانندگان عزیز به ویژه رفقای که به ما نامه نوشته و خواستار انتشار این مصاحبه ها به صورت کتاب شده اند اطلاع می دهیم که متن کامل این مصاحبه را همراه مصاحبه با رفیق تراب پیرامون یاهو های شیخ محمد منتظری ( مندرج در شماره های ۶۷ تا ۶۹ پیکار) در يك کتاب منتشر خواهیم کرد.

ضمیمه ها:

در حاشیه مصاحبه دوم، پیکار، شماره ۷۱، دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۵۹، صفحه ۱۰.

"حجت الاسلام شیخ محمد تقی فلسفی" [۱۳۷۷-۱۲۸۶] واعظ معروف در خدمت سپهبد [فضل الله] زاهدی [۱۳۴۲-۱۲۷۱] عامل کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نخست وزیر کودتا.



شیخ محمد تقی فلسفی واعظ معروف که این روزها نیز- همانند گذشته- به فحاشی علیه کمونیست ها و نیروهای انقلابی می پردازد و چندی پیش همراه با گروهی در جماران با آیت الله خمینی ملاقات کرد، همان کسی است که علیه [محمد] مصدق و به نفع شاه موضع داشت و در حد خود جاده صاف کن کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد بود او از سال ۱۳۲۵ به بعد با دریافت حقوق از رکن ۲ در پادگان های ارتش سخنرانی می کرد و برای منحرف کردن افکار عمومی از قضایای سیاسی، مسئله بهائیت را که از لحاظ سیاسی برادر دو قلو ی رژیم شاه و آلتی در دست امپریالیست ها بود علم می کرد و با طرح يك سلسله خرافات می کوشید مردم را مشغول کند. آقای فلسفی با سپهبد زاهدی و [سپهبد] تیمور بختیار [۱۳۴۹-۱۳۸۲] فرماندار نظامی تهران و [سپهبد نادر] باتمانقلیچ [۱۳۷۰-۱۳۸۲] رئیس ستاد ارتش دوست نزدیک بود. باید پرسید چه کسانی از افشای مزدورانی چون فلسفی می ترسند؟

در حاشیه مصاحبه دوم، پیکار، شماره ۷۱، دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۵۹، صفحه ۱۱.

در حاشیه مصاحبه :

سند زیر را به نقل از کتاب " نهضت دو ماهه روحانیون" تألیف علی دوانی - قم، ۱۳۴۱ - می آوریم. تاریخ تلگراف، مهر ۱۳۴۱ می باشد: تلگراف حضرت آیت الله خمینی؛

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

پس از اهداء تحیت و دعا بطوری که در روزنامه ها منتشر شده است دولت در انجمن های ایالتی و ولایتی، اسلام را در رای دهندگان و منتخبین شرط نکرده و بزنها حق رای داده است و این امر موجب نگرانی علماء اعلام و سایر طبقات مسلمین است بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام، آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمائید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگوئی ملت مسلمان شود.

## در حاشیه مصاحبه :

در حاشیه مصاحبه سید سراب سقل ار کتاب "سبب دو ماهه روحا نسو"  
مألف علی دواسی - قم ۱۳۴۱ - مابوریم تاریخ تلکراف مهر ۱۳۴۱ مساند:

## تلاکمر اف حضرت آیه الله خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

### حضور مبارک اعلی حضرت همایونی

پس از اهداء تحیت و دعا بطوری که در روزنامه هامنتشر است دولت در انجمنهای ایالتی و ولایتی اسلام را در رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده و بزنها حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علماء اعلام و سایر طبقات مسلمین است بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است مستدعی است امر فرمائید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعا گوئی ملت مسلمان شود .

الداعی روح الله الموسوی

# در حاشیه مصاحبه شادباش آیت الله بروجردی به سپهبد زاهدی نخست وزیر کودتا

نقل از اطلاعات مورخه ۱۰/۶/۱۳۳۲

المعظمی  
حضرت آیت الله العظمی

به نامت عید دلیر

این نامه از طرف بیمارستان زاهدی به حضرت آیت الله العظمی بروجردی ارسال شده است.

حضرت محترم حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی دام طاه  
بمرضی قالو میسراندیم نامت حلول عبدالدیر خم که بزرگترین اعیان  
مذهبی میباشد تربیتان خالصانه مدیم و در انجام خدمتی که به مبادی معتمد  
دین حنیف اسلام و حقیقت مبین و رفاه مردم بر حسب امر مطاع شاهانه بعهده  
دارد از انکس قدسیه آن پیشوای روحانی بزرگ باری و مقام

سپهبد فضل الله زاهدی

این نامه در جواب نامه آقای نخست وزیر از طرف حضرت آیت الله  
المعظمی آقای بروجردی با اظهار کمال عنایت و مخصوصا نایب ایشان واصل  
گردید.

بسم الله الرحمن الرحیم . جناب آقای سپهبد فضل الله زاهدی نخست  
وزیر دام اجلاله

بمرض میسراند . مرقومه محترم که متضمن تبریک عید غدیر که اعظم  
اعیان مذهبی است واصل گردید مرصو آنکه خداوند عز و شاه جناب عالی را  
در انجام وظایف دینی که در این موقع خطیر بعهده گرفته اید اعانت فرموده  
و عامه مسلمین را از برکات عید سعید بهره مند فرماید.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته - ۱۹ ذیحجه ۱۳۷۲

حسین الطباطبائی البروجردی

ک سر تیپ و سه سر هنک بدو چه سر لشکر



نسخه تایپ شده این نامه و توضیح پیکار بر آن در متن این مصاحبه آمده است.

### در حاشیه مصاحبه

آیت الله حسینعلی منتظری در سال ۱۳۵۱ مطابق با ۱۳۹۲ هجری قمری، نامه ای به آیت الله خمینی نوشت که به دلیل شرایط پلیسی کلمه، "خمینی" در نامه ذکر نشده و در امضا نیز به ذکر حروف اول اسم اکتفا شده است. این نامه را [محمد علی] رجایی (نخست وزیر فعلی) که در آن زمان معلم مدرسه بود و نسبت به مجاهدین سمپاتی داشت به دست آورده و جواد رفیق دوست [برادر محسن رفیق دوست] تاجر موز در میدان تره بار تهران که در حال حاضر پست مهمی در سپاه پاسداران دارد به خارج برد. اشخاص اخیر مانند بسیاری دیگر که در گذشته افتخارشان این بود که برای مجاهدین خدمتی انجام دهند، امروز پس از به دست گرفتن قدرت در صف بورژوازی و ضد انقلاب قرار گرفته اند و کینه توزانه به کمونیست ها و مجاهدین خلق می تازند. اینک متن نامه را می آوریم (تاکیدها و یادداشت های داخل پرانتز از ماست).

باسمه تعالی

حضرت آیت الله العظمی مدظله العالی

پس از تقدیم سلام و تحنیت به عرض عالی می رساند، چنان چه اطلاع دارید عده زیادی از جوان های مسلمان و متدین گرفتارند (حالا می گویند "مرگ بر منافقین!") و عده ای از آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفته اند. (امروز در مجلس شورا برای آنان تقاضای اعدام می کنند!) تصلیب آنان نسبت به شعائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف و مورد توجه همه آقایان و روحانیون واقع شده است (آیا می بینید حرف های دیروز و امروز آقایان چقدر با هم تفاوت دارد؟! این دقیقاً انعکاس موضع طبقاتی آنان است، که در مصاحبه شرح داده شده ... ) و بعضی از مراجع و جمعی از علما بلاد اقداماتی برای تخلص آنان کرده اند و چیزهایی نوشته شده، به جا و لازم است از طرف حضرت عالی نیز در تایید و تقویت و حفظ دما آنان چیزی منتشر شود. این یعنی در شرایط فعلی ضرورت دارد خود مخالفین سعی می کنند، آنان را منحرف قلمداد کنند. ("مخالفین" آن روز، رژیم شاه بود و آقایان امروز جای آن را گرفته اند و مخالف شده اند!) البته کیفیت آن بسته به نظر جنابعالی است. در خاتمه از حضرت عالی ملتسم دعا خیر می باشم.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

ح-ع-م

(آری، آقایان! حفظ منافع طبقاتی، حیا و رودربایستی نمی شناسد، فقیه های عالیقدر و مراجع و مجتهدین عظام، دیروز چنین می گفتند و امروز فقط می گویند، "ما فریب خورده بودیم!". شما به اعتبار موضع طبقاتی تان که در تضاد با قدرت حاکم قرار داشت، عجز خود و ایدئولوژی خود در مبارزه با رژیم شاه را در رشادت مجاهدین و دیگر انقلابیون می یافتید و خیره و مبهور به آنها می نگریستید ولی امروز، شهدای آنان را "دزد" می نامید و برای زنده اشان خط و نشان می کشید!).



